



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

انقلاب اسلامی

برون رفتن از عالم عربی

اصغر طاهرزاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۲۰	مقدمه
۲۴	مقدمه مؤلف
۳۸	انقلاب اسلامی، بستر عبور از غرب یا بسط مدرنیته؟!
۳۸	اشاره
۴۰	ضرورت شناخت انقلاب اسلامی
۴۲	شروع انقلاب با انگیزه های مختلف
۴۷	خطر غفلت از اهداف انقلاب اسلامی
۵۰	انقلاب ایران، انقلابی شیعی یا مادی؟
۵۳	شیعه؛ حقیقت شناسی و آرمان گرایی
۵۶	یک دروغ بزرگ
۶۰	انقلاب اسلامی؛ ادامه ی غدیر
۶۳	چرا سخن فاطمه ی زهرا علیها السلام پذیرفته نشد؟
۶۶	خودی ها و غیر خودی ها
۷۱	جایگاه مستضعفین در انقلاب
۷۲	حضور ولایت فقیه در تاریخ تشیع
۷۵	زندگی منطقی
۷۸	مهمان ناخوانده
۸۲	شروع فاجعه
۸۵	تبلیغ دین با انگیزه ی الهی یا نفسانی؟

۸۸	ریزش ها و رویش های انقلاب
۹۱	ریشه ی بصیرت ها
۹۴	عامل تشخیص دام از دانه
۹۹	انقلاب اسلامی و راه برون رفت از عالم غربی
۹۹	اشاره
۱۰۱	امید به رهایی
۱۰۴	عمیق ترین دشمنی ها
۱۰۶	تضاد اصلی مدرنیسم با حقیقت
۱۰۹	ضرورت شناخت دشمنی غرب
۱۱۰	هدف انقلاب اسلامی
۱۱۳	برون رفت از عالم غربی به سوی حقیقت
۱۱۴	خطر انحراف از آرمان های انقلاب
۱۱۸	ریشه ی مشکلات
۱۲۱	آفات توسعه ی منهای عدالت
۱۲۴	شرط بقاء انقلاب اسلامی
۱۲۷	تبعات خروج از بستر طبیعی
۱۳۰	دنیای مأیوس، و تنها راه نجات
۱۳۲	تقابل فرهنگ مدرنیته با ادیان الهی
۱۳۷	انقلاب اسلامی، جنگ بین اسلام و غرب
۱۴۱	انقلاب اسلامی و برگشت به تماشاگری راز
۱۴۱	اشاره
۱۴۴	ماهیت انقلاب اسلامی
۱۴۶	چگونه اسلام رنگ غربی گرفت
۱۴۸	بازگشت به اسلام تأثیرگذار
۱۴۹	اسلام مدعی یا متهم؟
۱۵۱	آغاز تعارض

- ۱۵۵ ----- محدودیت ها و غفلت های علم تجربی
- ۱۵۷ ----- آفات غلبه ی نگاه مدرنیته به عالم
- ۱۶۰ ----- انقلاب اسلامی و عزم بازگشت به سنت
- ۱۶۲ ----- راز رضا
- ۱۶۴ ----- ظهور آرامش گم شده
- ۱۶۸ ----- شاخصه های اصلی تمدن غربی
- ۱۷۱ ----- غرب و وارونگی فرهنگی
- ۱۷۴ ----- بزرگترین جبهه ی مقابله با غرب
- ۱۷۹ ----- انقلاب اسلامی، بستر توحید در قرن حاضر
- ۱۷۹ ----- اشاره
- ۱۸۴ ----- ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله در قرن چهاردهم
- ۱۸۸ ----- راز نابودی جباران
- ۱۹۴ ----- طرفداران نادان و دشمنان احق
- ۱۹۹ ----- جایگاه تاریخی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»
- ۲۰۳ ----- سری که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با خود داشت
- ۲۰۶ ----- انقلاب اسلامی و مرگ اندیشی
- ۲۰۸ ----- تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب مشروطه
- ۲۱۰ ----- انقلاب اسلامی سیری به سوی حاکمیت مهدی عجل الله تعالی فرجه
- ۲۱۲ ----- انقلاب اسلامی و گشودن جبهه ی توحید در ظلمات دوران
- ۲۱۲ ----- اشاره
- ۲۱۵ ----- نقش تاریخ سازی فاطمه ی زهرا علیها السلام
- ۲۱۷ ----- نقش تاریخ سازی انقلاب اسلامی
- ۲۱۹ ----- خروج از بن بست تاریخی
- ۲۲۴ ----- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و ظهور عقل جدید
- ۲۲۸ ----- جایگاه «فضیلت» و «حکمت»
- ۲۳۱ ----- برکات مدیریت معنوی

- ۲۳۳ ..... علت بحران فرهنگ مدرنیته
- ۲۳۵ ..... شاخصه ی اصلی انقلاب اسلامی
- ۲۳۸ ..... آدم ها مهم اند یا آمارها؟
- ۲۴۳ ..... معنی کامیابی
- ۲۴۸ ..... ای امام
- ۲۴۸ ..... اشاره
- ۲۵۱ ..... انعکاس وجه آرمانی
- ۲۵۱ ..... به خود آمدم که راستی چه بود؟!
- ۲۵۲ ..... پوچی چقدر آزار دهنده بود
- ۲۵۴ ..... چه غروب سردی بود!
- ۲۵۵ ..... چشم بستن چرا؟
- ۲۵۷ ..... دیروز
- ۲۵۸ ..... امروز
- ۲۵۹ ..... امید طلوع مرده بود
- ۲۶۰ ..... خورشید از غروب بالا آمد
- ۲۶۱ ..... پلک هایمان گرم شد
- ۲۶۲ ..... صدایی محمّد وار
- ۲۶۲ ..... تمام باغ های جهان در ما سبز شد
- ۲۶۴ ..... ما را سر خفتن نیست
- ۲۶۵ ..... فتح قله های آینده ی تاریخ
- ۲۶۸ ..... منابع
- ۲۷۶ ..... درباره مرکز



## انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور: انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی / اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر: اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۵۵ ص.

شابک: ۲۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۳-۹

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۵۲ ۲۵۳.

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷

رده بندی کنگره: DSR۱۵۵۳/ط۲الف ۸۳ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۲۷۵۳۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی

اصغر طاهرزاده

ص: ۲

انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی

اصغر طاهرزاده

ص: ۳



مقدمه. ۹

مقدمه مؤلف... ۱۳

انقلاب اسلامی، بستر عبور از غرب یا بسط مدرنیته؟! ۲۷

ضرورت شناخت انقلاب اسلامی.. ۲۹

شروع انقلاب با انگیزه های مختلف.... ۳۱

خطر غفلت از اهداف انقلاب اسلامی.. ۳۶

انقلاب ایران، انقلابی شیعی یا مادی؟. ۳۹

شیعه؛ حقیقت شناسی و آرمان گرایی.. ۴۲

یک دروغ بزرگ.... ۴۵

انقلاب اسلامی؛ ادامه ی غدیر. ۴۹

چرا سخن فاطمه ی زهرا علیها السلام پذیرفته نشد؟. ۵۲

خودی ها و غیر خودی ها ۵۵

جایگاه مستضعفین در انقلاب... ۶۰

حضور ولایت فقیه در تاریخ تشیع. ۶۱

زندگی منطقی.. ۶۴

مهمان ناخوانده. ۶۷

شروع فاجعه. ۷۱

ص: ۵

تبلیغ دین با انگیزه‌ی الهی یا نفسانی؟ ۷۴

ریزش‌ها و رویش‌های انقلاب... ۷۷

ریشه‌ی بصیرت‌ها ۸۰

عامل تشخیص دام از دانه ۸۲

انقلاب اسلامی و راه برون رفت از عالم غربی.. ۸۷

امید به رهایی.. ۸۹

عمیق‌ترین دشمنی‌ها ۹۲

تضاد اصلی مدرنیسم با حقیقت... ۹۴

ضرورت شناخت دشمنی غرب... ۹۷

هدف انقلاب اسلامی.. ۹۸

برون رفت از عالم غربی به سوی حقیقت... ۱۰۱

خطر انحراف از آرمان‌های انقلاب... ۱۰۲

ریشه‌ی مشکلات... ۱۰۶

آفات توسعه‌ی منهای عدالت... ۱۰۹

شرط بقاء انقلاب اسلامی.. ۱۱۲

تبعات خروج از بستر طبیعی.. ۱۱۵

دنیای مایوس، و تنها راه نجات... ۱۱۸

تقابل فرهنگ مدرنیته با ادیان الهی.. ۱۲۰

انقلاب اسلامی، جنگ بین اسلام و غرب... ۱۲۵

انقلاب اسلامی و برگشت به تماشاگری راز. ۱۲۹

ماهیت انقلاب اسلامی.. ۱۳۲

چگونه اسلام رنگ غربی گرفت... ۱۳۴

بازگشت به اسلام تأثیرگذار. ۱۳۶

ص: ۶

اسلام مدعی یا متهم؟. ۱۳۷

آغاز تعارض..... ۱۳۹

محدودیت ها و غفلت های علم تجربی.. ۱۴۳

آفات غلبه ی نگاه مدرنیته به عالم.. ۱۴۵

انقلاب اسلامی و عزم بازگشت به سنت... ۱۴۸

راز رضا ۱۵۰

ظهور آرامش گم شده. ۱۵۲

شاخصه های اصلی تمدن غربی.. ۱۵۶

غرب و وارونگی فرهنگی.. ۱۵۹

بزرگترین جبهه ی مقابله با غرب... ۱۶۲

انقلاب اسلامی، بستر توحید در قرن حاضر. ۱۶۷

ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله در قرن چهاردهم.. ۱۷۲

راز نابودی جناران.. ۱۷۶

طرفداران نادان و دشمنان احمق.. ۱۸۲

جایگاه تاریخی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه». ۱۸۷

سری که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با خود داشت... ۱۸۹

انقلاب اسلامی و مرگ اندیشی.. ۱۹۲

تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب مشروطه. ۱۹۴

انقلاب اسلامی سیری به سوی حاکمیت مهدی عجل الله تعالی فرجه..... ۱۹۷

انقلاب اسلامی و گشودن جبهه ی توحید در ظلمات دوران. ۱۹۹



نقش تاریخ سازی فاطمه ی زهرا علیها السلام... ۲۰۲

نقش تاریخ سازی انقلاب اسلامی.. ۲۰۴

خروج از بن بست تاریخی.. ۲۰۶

ص: ۷

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و ظهور عقل جدید.. ۲۱۱

جایگاه «فضیلت» و «حکمت» ۲۱۵

برکات مدیریت معنوی.. ۲۱۸

علت بحران فرهنگ مدرنیته. ۲۲۰

شاخصه‌ی اصلی انقلاب اسلامی.. ۲۲۲

آدم‌ها مهم‌اند یا آمارها؟. ۲۲۵

معنی کامیابی.. ۲۳۰

ای امام. ۲۳۵

انعکاس وجه آرمانی.. ۲۳۸

به خود آمدمیم که راستی چه بود؟! ۲۳۸

پوچی چقدر آزار دهنده بود. ۲۳۹

چه غروب سردی بود! ۲۴۱

چشم بستن چرا؟! ۲۴۲

دیروز. ۲۴۴

امروز. ۲۴۵

امید طلوع مرده بود. ۲۴۶

خورشید از غروب بالا آمد.. ۲۴۷

پلک‌هایمان گرم شد.. ۲۴۸

صدایی محمد وار. ۲۴۹

تمام باغ‌های جهان در ما سبز شد.. ۲۴۹

ما را سرِ خفتن نیست... ۲۵۱

فتح قله های آینده ی تاریخ.. ۲۵۲

ص: ۸

باسمه تعالی

کتابی که در پیش رو دارید قسمتی از مجموعه مباحث استاد طاهرزاده در رابطه با «جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی» و نقش آن در حال و آینده ی جهان است. در مورد این مباحث نظر شما را به نکات زیر جلب می نمایم.

۱- نویسنده با اعتقاد به کهنه بودن دنیای مدرن (۲) دیگر جایی در عالم ندارد، به انقلاب اسلامی به عنوان روح معنوی این عصر که هرگز کهنه نمی شود، نظر دارد و خواننده را متوجه این امر مهم می کند که در عصر گسترش عالم غربی که سعی دارد سایر ملل را بی عالم و بی تاریخ کند،

ص: ۹

- 
- ۱- مقدمه ی گروه فرهنگی المیزان و مقدمه ی مؤلف جهت مجموعه ی کتاب هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» تدوین شده، تنظیم گشته است. امید است با دقت کامل مورد توجه قرار گیرد.
- ۲- در رابطه با دلایل کهنه بودن دنیای مدرن به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع شود.

انقلابی متولد شده که در جوهر و ماهیت خود، تحولی است بیرون از حوزه ی فکر و تمدن غربی، و بر همین اساس تذکر می دهد آن انقلاب را با عینک غربی ننگریم که هرگز به حقیقت آن آگاهی نمی یابیم. زیرا به گفته ی میشل فوکو: «وقتی ایرانیان از حکومت اسلامی حرف می زنند، وقتی جلوی گلوله در خیابان ها، آن را فریاد می زنند، ... و با این کار شاید خطر یک حمام خون را به جان می خرنند... به نظر من به واقعیتی می اندیشند که به ایشان بسیار نزدیک است... چون کوششی است برای این که سیاست، یک بُعد معنوی پیدا کند»<sup>(۱)</sup>.

۲- توجه به تفاوت ذاتی دو رویکرد متفاوت نسبت به زندگی در این دوران، رمز کلیدی کتابی است که روبه روی خود دارید. عبور از نوعی زندگی که آرمان های خود را در فرهنگ مدرنیته دنبال می کند و رویکرد به نوع دیگری در زندگی است که می خواهد از طریق انقلاب اسلامی، از غرب و فرهنگ مدرنیته عبور کند و زندگی زمینی را به آسمان متصل گرداند.

۳- روح حاکم بر زمانه که تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته است، آنچنان آشفته است که انسان به راحتی معنی حادثه ای را که آمده است تا ماوراء فرهنگ مدرنیته، متذکر رجوع بشر به آسمان باشد، نمی فهمد و لذا نسبت به فهم جایگاه انقلاب اسلامی در این دوران گرفتار برداشت های از پیش ساخته می شود که آن برداشت ها دیواری در برابر فهم او و فهم انقلاب اسلامی می کشد. نویسنده تلاش کرده با توجه به این امر، ماوراء نگاه

ص: ۱۰

---

۱- میشل فوکو، ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند، ص ۳۸.

مدرنیته، انقلاب اسلامی را بنمایاند. زیرا که باید مواظب باشیم انقلاب اسلامی را در حد فهم های محدود ننگریم و گرنه بی توجه به حقیقت روحانی و جایگاه تاریخی آن، سخن گفته ایم.

۴ - ممکن است در ابتدا به مؤلف ایراد گرفته شود که نگاه او به انقلاب اسلامی، نگاهی آرمانی است که با واقعیت آن متفاوت است، ولی وقتی حقانیت سخن روشن می گردد که سعی شود به همه ی زوایایی که در رابطه با انقلاب اسلامی در کتاب توجه داده شده، عنایت گردد، در آن صورت است که معلوم خواهد شد چرا اصرار می شود انقلاب اسلامی یک رستاخیز در همه ی جهان امروز است و همچون روز حساب جایگاه هر کس را تعیین می کند.

۵ - زبان فرهنگ مدرنیته که ما نیز با تأسیس اولین دبستان، قبل از انقلاب مشروطه با آن آشنا شدیم و بعد به وسیله ی آن فکر کردیم، زبانی نیست که بتواند جایگاه انقلاب اسلامی را تبیین کند و به همین جهت مؤلف محترم سعی فراوان کرده تا ماوراء گفتمانی که تحت تأثیر فرهنگ غرب است، ذات انقلاب اسلامی را بنمایاند تا حقیقتاً با چهره ی واقعی انقلاب اسلامی روبه رو شویم و همین امر موجب شده که در بعضی موارد خواننده به زحمت بیفتد و آرامش خود را در حین مطالعه ی کتاب از دست بدهد، چون یا واژه ها را نا آشنا می بیند و یا افقی که به میان می آید افقی نیست که خواننده عادت کرده باشد از آن افق بنگرد.

۶ - مؤلف محترم با توجه به این قاعده که «با آغاز عهد تازه، تأثیر آن چه به گذشته تعلق دارد، کم می شود» روشن می کند که چگونه با

حضور انقلاب اسلامی در عالم، عهد الهی از یاد رفته ی بشر به او برمی گردد و در آن راستا فرهنگ غربی در عالم به سرعت فروکاسته می گردد و به این دلیل باید به آینده ی انقلاب اسلامی امیدوار بود.

به امید آن که توانسته باشیم در راستای آشنایی عزیزان نسبت به حقیقت و ذات انقلاب اسلامی قدمی برداریم.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۲

مواردی که در ذیل مطرح شده؛ زوایای مختلفی است از نگاهی که در کتاب های مربوط به انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بیان گردیده، تا سمت و سوی جستجوی خوانندگان عزیز را در متن آن کتاب ها روشن کند.

۱- حساس ترین مسأله در زندگی انسان درست و دقیق دیدن واقعیات عالم است، و این موضوع آن قدر مهم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تقاضای خود به خداوند عرضه می دارند «اللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؛ [\(۱\)](#) خدایا! اشیاء را آن طور که هستند به من نشان بده.

ص: ۱۳

---

۱- محمدبن حمزه فناری، مصباح الأنس، ص: ۲۲۰.



موضوع درست دیدن پدیده ها و واقعیات وقتی اهمیت صدچندان پیدا می کند که موضوع مورد شناخت، به زندگی دنیایی و آخرتی انسان ربط پیدا کند.

در کنار معرفت به خدا و معاد و نبوت و امامت، در عصر کنونی، معرفت به جایگاه انقلاب اسلامی از موضوعاتی است که معرفت صحیح نسبت به آن نقش اساسی در نوع زندگی ما خواهد داشت و به واقع همه ی انتخاب های ما را تحت الشعاع خود قرار می دهد و پیرو آن سعادت و شقاوت ما را نیز رقم خواهد زد.

۲- انقلاب اسلامی یک پدیده ی معنوی است که هرگونه موضع گیری ما نسبت به آن، ما را در جایگاه خاصی از قرب و یا بُعد نسبت به معنویت قرار می دهد و این است که نمی توان نسبت به آن چشم برهم گذاشت و آن را نادیده انگاشت، زیرا به همان اندازه، از جایگاه قرب معنوی به جایگاه بُعد از حقیقت پرت می شویم. به همین جهت می توان آن را یک رستاخیز معنوی به شمار آورد که حساب و جایگاه هرکس را در دوران کنونی که دوران تقابل انقلاب اسلامی با فرهنگ مدرنیته است، تعیین می کند.

۳- در دورانی که بشر مدرن از دین فاصله گرفته و ارتقای انسان را در پیروی از اندیشه های منقطع از آسمان جستجو می کند، یک مرتبه در قرن بیستم با وقوع دو جنگ جهانی در مهد تمدن مدرن و شکست ایدئولوژی هایی مثل لیبرالیسم و سوسیالیسم و ظهور نابرابری های آزاردهنده، انقلاب اسلامی به عنوان راهی برای عبور از آن فرهنگ به

سوی فرهنگ الهی انبیاء، عقل ها و دل ها را متوجه خود نمود و بر خلاف آن همه تبلیغات منفی که نسبت به آن روا داشتند، به خوبی از عهده ی نشان دادن معنی تاریخی خود برآمد. این است که روشن می کند انقلاب اسلامی یک امر اتفاقی نیست، بلکه گشایش افق و زمان جدید در بحبوحه ی پایان غرب است.

۴- اندیشه هایی که گرفتار ظاهرینی دوران نیستند به خوبی متوجه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی خواهند شد و ذات الهی آن را که به عنوان یک رسالت، وارد زندگی بشر شده، خواهند شناخت و از تاریخ سازی آن که حکمت و معنویت را به بشریت هدیه خواهد داد آگاهی خواهند یافت و آرمان گرایی منطقی آن را که عامل نجات بشر از پوچ گرایی و نیهیلیسم بیمارگونه ی بشر مدرن است، به سرعت دریافت می کنند و این شروع تاریخ طلائی معنویت حقیقی بعد از ظلمات مدرنیته است.

۵- وقتی از انقلاب اسلامی سخن می گوئیم ولی به جایگاه آن که از غدیر شروع شده و به حاکمیت مهدی عجل الله تعالی فرجه ختم می شود و باید از روح غربی عبور کند، چیزی نگوییم، عملاً از انقلاب اسلامی هیچ چیز نگفته ایم. انقلاب اسلامی با نگاه تاریخی شیعه به غدیر پدید آمد و نه تنها پدیده ای اتفاقی نبود، بلکه آشنای همه ی شیعیان بود زیرا آن را در متن اسلام یافته بودند تا از طریق آن با روح توحید اصیل زندگی کنند.

۶- کسی که از «توحید» چیزی نمی داند و معتقد نیست که آن حقیقت یگانه اجازه ی حضور به غیر نمی دهد، وقتی به او گفته شود انقلاب

اسلامی جلوه‌ی روح توحید است و هر جریان مقابل خود را نفی می‌کند و همچنان در تاریخ جلو می‌رود و هرگز فرو نمی‌نشیند، متوجه موضوع نخواهد شد و شاید آن را ادعایی بداند که از سر احساسات اظهار شده است ولی انکار نور چیزی از واقعیت و نقش آن نمی‌کاهد.

۷- اگر شخصیت انقلاب اسلامی را با تفکر غربی تحلیل کنیم هرگز به ذات آن پی نخواهیم برد و لذا هرگونه موضع‌گیری که نسبت به آن داشته باشیم - اعم از موضع‌گیری مثبت و طرفدارانه و یا منفی - به بیراهه رفته ایم و بالاخره کارمان به مقابله با آن می‌انجامد. زیرا انقلاب اسلامی به اهدافی نظر دارد که نگاه غربی سخت از آن‌ها گریزان است. یکی امتحانات الهی را رحمت می‌داند و یکی طور دیگری می‌اندیشد. به گفته‌ی مولوی:

رحمتی

دان امتحان تلخ را

نعمتی

دان ملک مرو و بلخ را

۸- اگر پذیرفتیم آوارگی و سرگردانی بشر مدرن چیز قابل انکاری نیست و ریشه‌ی آن را نیز به درستی تحلیل کردیم، دیگر این گفته که «انقلاب اسلامی هدیه‌ی خدا است تا بشر را از ظلمات مدرنیته نجات دهد»، یک سخن غلوآمیز به حساب نمی‌آید بلکه به امید قوام فرهنگی و تمدن اسلامی که در آینده‌ی انقلاب اسلامی نهفته است، زندگی را در کنار انقلاب اسلامی ادامه می‌دهیم.

۹- مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری دولت دهم فرمودند:

ص: ۱۶

«بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته، به توانایی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت بایستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصونیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و *إن شاء الله* آن را همواره حفظ خواهد کرد.» (۱)

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید در بیانات ایشان موضوع ذات داشتن انقلاب اسلامی مطرح شده و این مبنای اصلی کتاب حاضر است که نویسنده پس از روشن کردن معنی ذات داشتن انقلاب اسلامی، سعی دارد نسبت صحیحی را که هر کس باید با این انقلاب داشته باشد، تبیین کند.

۱۰- اگر بتوانیم حادثه‌ی انقلاب اسلامی را با یک فهم کلی و با جامعیتی از آگاهی و خودآگاهی و دل‌آگاهی درک کنیم، می‌توانیم

ص: ۱۷

جایگاه حقیقی انقلاب اسلامی در حال و آینده را، در روح و روان آدم‌ها بشناسیم و معنی آن که می‌گوییم: «هرکس وارد اردوگاه انقلاب اسلامی نشود، از تاریخ بیرون می‌افتد و بی تاریخ می‌شود» را دریابیم.

۱۱- درد بزرگ آن است که در فضای فرهنگ مدرنیته، تفکر آزاد به حاشیه رفته است، در حالی که فهم انقلابی که بنا است ماوراء فرهنگ مدرنیته با انسان‌ها سخن بگوید، نیاز به تفکر آزاد دارد و رمز شکست سیاسی نخبگانی که با روحیه‌ی سیاسی کاری و با روش‌های غربی با انقلاب اسلامی برخورد کردند، همین بوده و هست.

۱۲- به تجربه روشن شده که امکانات ذاتی انقلاب اسلامی از نظر فرهنگی آن قدر عمیق است که هرگز اجازه نمی‌دهد اندیشه‌هایی را که اهدافی جدای از اهداف انقلاب اسلامی دارند، بر آن تحمیل کنند و بر اساس همین غنای فرهنگی که داشت، توانست از راه کارهای سکولاریته‌ای که در دوران سازندگی و اصلاحات بر آن تحمیل شد خود را بیرون بکشد و توجه به عدالت و معنویت را بازسازی کند و رویکرد به انتهای با برکتی که نظر به حاکمیت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه دارد را دوباره به متن انقلاب بازگرداند.

۱۳- کسی که به تاریخ و سیاست توجهی ندارد، بخواهد یا نخواهد معنی دینداری واقعی را گم کرده است، و کسی هم که سیاست و تاریخ را از منظر دیانت ننگرد بازیچه‌ی سیاست‌بازانی خواهد شد که می‌خواهند تاریخ خود را بر بشریت تحمیل کنند و قدرت را در دست گیرند. در حالی که انقلاب اسلامی بستری است تا در آن بستر تاریخ و سیاست از

منظر دین تعریف گردد و در بستری معنوی مدیریت شود تا حاکمان از حقیقت فاصله نگیرند.

۱۴- اگر از یک طرف روشنفکران ما گرفتار نگاه غرب زدگی شدند و خواستند جایگاه انقلاب اسلامی را در ادامه ی تاریخ غرب جستجو کنند، و از طرف دیگر بسیاری از متدینین ما نیز بدون آن که جبهه های فکری و تاریخی را بشناسند و شخصیت افراد را بر اساس جبهه و جهتی که انتخاب کرده ارزیابی کنند، تنها شخصیت افراد را در حرکات و سکنات و فضائل و رذائل فردی آن ها جستجو می کنند، بدون آن که به جهت و سمت و سویی که افراد در آن قرار می گیرند توجه نمایند. این به واقع موجب معضل بزرگی شد که بعضی از نخبگان دینی نتوانستند جایگاه و سمت و سوی انقلاب اسلامی را بشناسند و با اندک ضعفی که از مدیری از مدیران نظام اسلامی دیدند، از حضور خود در جبهه ی انقلاب اسلامی کنار کشیدند. مباحث انقلاب اسلامی با توجه به چنین نقیصه ای سعی دارد خطرات چنین غفلتی را گوشزد کند و نگاه متدینین را به رویکردهای کلی انقلاب اسلامی معطوف دارد. (۱)

ص: ۱۹

---

۱- در راستای توجه به جبهه های کلی در اسلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با حضور و عدم حضور در جبهه ای که علی علیه السلام قرار دارند، فرمودند: «فَإِنَّهُ لَوْ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدٌ سَبْعِينَ خَرِيفًا تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَةً، صَائِمًا نَهَارَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلا يَهُ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»؛ اگر بنده ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شب ها به نماز ایستاده و روزها، روزه دار است و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می اندازند. (تفسیر جنابادی، ج ۴، ص ۲۲۸)

۱۵- تبیین بنیاد فلسفه ی انقلاب اسلامی ضروری ترین مؤلفه ی سیاسی دوران ما است تا نحوه ی تأثیر دین در عصر غیبت و نقش ولایت تکوینی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه معنی خود را بنمایاند و ریشه ی حماسه سازی انقلاب اسلامی معین گردد و غفلت از این موضوع غفلت از رسالت تاریخی کسانی است که این غفلت شایسته ی آن ها نیست و موجب یک نوع محافظه کاری ننگین خواهند شد.

۱۶- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان مسلمانی ژرف اندیش و عارفی حماسی، ناظر به منظری بود که چشم فرهنگ مدرنیته سال ها نسبت به آن نابینا شده بود و از ساحتی سخن می گفت که فرهنگ مدرنیته امکان درک آن را نداشت و لذا مدرنیسم همچون نابینایی بی خرد با انقلاب اسلامی درگیر شد و راز شکست های پی در پی غرب از انقلاب اسلامی را باید در این نکته ی مهم جستجو کرد زیرا فرهنگ غربی خود را از امکان های معنوی عالم هستی بیرون انداخته است.

انقلاب اسلامی آمده است تا بشریت را با امکاناتی آشنا کند که ماوراء جهانی است که فرهنگ مدرنیته در آن زندگی می کند و با عقل پژمرده ی خود می خواهد ادامه ی حیات دهد.

۱۷- تاریخی بودن یک اندیشه به آن معنی است که در طول تاریخ آن ملت، دست و دل ها به سوی آن اندیشه دراز بوده است و هرگاه آن اندیشه پا به میدان گذاشته با تمام وجود آن را پذیرفته، حال باید از خود پرسیم برای مردم ایران آیا «انقلاب اسلامی» یک اندیشه ی تاریخی بوده و یا تجدد و فرنگی مآبی؟

آیا نمی توان گفت آن گروه از مردم ایران که گرفتار فرنگی مآبی شدند و دیگر زبان مردم را نمی فهمند به جهت آن است که از تاریخ ملت ایران بیرون افتاده اند، تا آن جا که ایرانی بودن خود را با منظری که غرب به آن ها می نمایاند، در ایران باستان قبل از اسلام دنبال می کنند؟ انقلاب اسلامی راهی است تا این گسستگی ها جبران شود و غرب زدگی به کلی از روح ملتی که می تواند با تاریخ دینی خود زندگی کند برچیده شود و از این جهت انقلاب اسلامی مرحله ی گذار ملت است از غرب زدگی که منشأ گسست و تنفر بین آحاد افراد بوده و هست، به سوی اُخوتی که همه ی دست ها و دل ها را یگانه می کند.

۱۸- عالمی که انقلاب اسلامی به بشریت عرضه می کند با عالمی که فرهنگ مدرنیته به میان آورده است تفاوت ماهوی دارد. با ورود به عالم انقلاب اسلامی حقایقی در افق روح انسان آشکار می شود که به کلی از روحیه ی فردگرایی یا «Individualism» فاصله می گیرد و حقیقت را در گستردگی احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت سایر انسان ها می یابد و دیگر اقتصادی همراه با عدالت و معنویت به صحنه می آید، چیزی که در افق عالم انسان غرب زده به کلی ناپدید شده و عامل دوگانگی ها و تنفرها گشته است.

۱۹- بشری که جهت او به هیچ جانب نباشد و به هیچ چیز رو نکند، چگونه می تواند خود را ادراک کند و هویتی برای خود احساس نماید، مگر این که خود را فریب دهد و به اسم بی طرفی در طرفی قرار گیرد که نه حق را تأیید می کند و نه باطل را. او باید بداند که چون به حق پشت



کرده است، در جبهه ی باطل است، در حالی که انقلاب اسلامی جبهه ای است تا بشر، راه قرار گرفتن در جبهه ی حق را گم نکند و در سیر به سوی حق با بسط انقلاب اسلامی، بسط یابد و به کلی از ظلمات دوران به درآید و به افق روشن تاریخ نظر اندازد و از پوچی و بی طرفی خود را رها کند.

۲۰- اگر انقلاب اسلامی را در حدّ یک حرکت سیاسی پایین بیاوریم به نوعی به حقیقت جفا کرده ایم، همچنان که اگر آن را در آن حد بدانیم که دیگر حکومت ها مزاحم دینداری شخصی مردم نیستند. در هر دو صورت جایگاه انقلاب اسلامی را نشناخته ایم و از معنی حضور آن در تاریخ معاصر سخت بیگانه ایم و با سادگی، معنی دشمنی فرهنگ مدرنیته را یک سوء تفاهم می پنداریم. راستی انقلاب اسلامی به چه نقطه ای اشاره دارد که دنیای مدرن برای انکار آن این همه هزینه می کند؟

۲۱- ما می خواهیم معنی انقلاب اسلامی را بشناسیم و نسبت خود را با آن معلوم کنیم و لذا مجبوریم از زوایای مختلف آن را بنگریم و قبل و بعد آن را درست مدّ نظر قرار دهیم و این ممکن نیست مگر آن که بدانیم از کجا شروع شده است و به کجا خواهد رفت و اگر ماندگارش می دانیم، دلیل ماندگاری آن چه می باشد و چرا متعلق به هیچ زمانی و هیچ قومی نیست که با رفتن آن زمان و آن قوم باز باقی خواهد ماند. در یک کلمه راز آینده داری انقلاب اسلامی در کجا است؟

۲۲- انقلاب اسلامی روشن می کند ما متعلق به کدام جبهه ایم و در چه فضایی باید خود را جستجو کنیم که گرفتار از خودبیگانگی نگردیم و از ثابت عصر جدا نباشیم و در نتیجه ی این جدایی در فضای مشهورات و

مقبولات عصرِ مدرنیسم به دنبال خود بگردیم! انقلاب اسلامی بستر باز تعریف آن بشری است که در متن مدرنیسم خود را نیز فراموش کرده بود، و به همان اندازه که توانست خود را دوباره در فضایی دیگر تعریف کند، به زندگی برگشته است.

۲۳- انقلاب اسلامی؛ اگرچه فلسفه نیست ولی ما را به «وجود» دعوت می کند و آنچه را در افق انسان می آورد چیزی ماوراء ماهیات و توهمات است که فرهنگ مدرنیته با آن زندگی می کند، جهت تفکر را تا واقعی ترین واقعیات یعنی عالم غیب و معنویت سوق می دهد و لذا می تواند در دفاع مقدس هشت ساله با جهانی از تانک و توپ و هواپیما نبرد کند و به بهانه ی آن که همه چیز نسبی است، از مسئولیت مقابله با جهان کفر شانه خالی ننماید. زیرا:

آن که

انکار حقایق می کند

جملگی

او بر خیالی می تند

۲۴- کسانی که اهل «وقت» هستند و از «زمان فانی» عبور کرده اند و به «زمان باقی» می اندیشند، به انقلاب اسلامی به عنوان مأمنی برای به حضور رفتن و به «وقت» رسیدن می نگرند و در همین راستا معتقدند بسط انقلاب منجر به حضور صاحبُ الوقت و الزمان عجل الله تعالی فرجه خواهد شد. به همین دلیل عده ای نمی توانند آن را تحمل کنند، زیرا عبور از «زمان فانی» به «زمان باقی» کار هر کس نیست، از این رو این افراد سعی می کنند حقیقت انقلاب را از جایگاه اصلی اش کاهش دهند و یا از آن فاصله می گیرند و در زمان فانی خود عمر خود را به انتها می رسانند.

ص: ۲۳

۲۵- انقلاب اسلامی؛ حماسه‌ی عارفان شیدایی است که هنر نزدیکی به پیامبران و اولیاء الهی را یافته‌اند و لذا وقتی نسیم فنای «فی الله» در غرّش گلوله‌ی خمپاره‌ها وزیدن می‌گیرد، به جای آن که به سنگر خانقاه پناه برند تا از هر گزند احتمالی مصون بمانند، پیراهن خود را در می‌آورند و با سینه‌ی برهنه در میدان جنگ قهقهه‌ی مستانه می‌زنند.

کسانی که نمی‌توانند انقلاب اسلامی را به غدیری که علی علیه السلام را از آن حذف کردند و به خانه‌ی فاطمه علیها السلام‌ای که آن خانه را آتش زدند و به کربلایی که بر جسد‌ها اسب راندند، متصل گردانند، تا آخر آن را تحمل نخواهند کرد و آن را یک نوع ماجراجویی می‌دانند که قواعد بازی جهان مدرن را به هم زده است و بالاخره به زعم آن‌ها باید با آمدن دولتی مصلحت‌گرا در جایی توقف کند، این‌ها بیش از یک روی سکه را ندیده‌اند و خرابی جهان مدرن را با آبادانی خانه‌ی انسانیت همراه نمی‌بینند.

۲۶- انقلاب اسلامی علت جهان پر آشوب کنونی را جاهلانی می‌داند که از عقل قدسی انبیاء بریدند و خواستند با خرد پژمرده‌ی بشر جدا شده از وحی، آن را مدیریت کنند و به گمان این که می‌خواهند خود را از آسمان آزاد کنند، انواع اسارت‌ها را به بشریت تحمیل کردند و یاوه‌هایی را به عنوان علم اداره‌ی جهان بر زبان راندند که اسارت بشر را عمیق‌تر می‌نمود و زندگی با خیالات را زندگی واقعی نشان می‌داد. باید به این تذکر رسید که تحت تأثیر خرد پژمرده‌ی بشر مدرن، عینکی روی چشم داریم که درک ما را از انقلاب اسلامی غیر واقعی کرده است.

۲۷- ما نمی‌گوییم فهم انقلاب اسلامی کار آسانی است ولی اگر ملاحظه شد بعضی از نخبگان که مدعی فهم انقلاب اند، از مردم عادی عقب افتادند باید بیش از آن که پیچیدگی را در موضوع انقلاب دانست، در حجاب فهم آن‌هایی دنبال کرد که از روح توحید بی‌خبرند و از تجلی تاریخی رب العالمین یگانه، بهره‌ی کافی نبرده‌اند. آری! درک انقلاب اسلامی بدون علم به اسماء الهی کار مشکلی است، ولی راه ممکن است زیرا که ذات انقلاب اسلامی خود عامل فهم آن خواهد شد.

۲۸- تا وقتی با عینک زمانه‌ای که در آن هستیم و فکر خود را بر آن اساس جلو برده‌ایم به انقلابی بنگریم که بنیان‌گذار آن انسانی است که به مقام جامعیت اسمایی دست یافته، هیچ پرتوی از حقیقت آن انقلاب بر قلب ما تجلی نخواهد کرد و راهی جهت برون رفت از ظلمات زمانه جلو ما گشوده نمی‌شود.

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید جان سوزی، نه خامی بی‌غمی

باید از قهر تفکر غالب فرهنگ مدرنیته رها شد تا آشنایی با انقلاب اسلامی شروع شود و تماشاگری راز ما را در بر گیرد.

۲۹- انقلاب اسلامی دوران تاریخ دین‌داری در جهان معاصر را بنیان نهاد، آن دوران را راه می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌نماید، به طوری که تاریخ معاصر در سایه‌ی حضور آن انقلاب بایدها و نبایدهای حیات تاریخی بشر این دوران را شکل می‌دهد. همان طور که بشر با هوازنده است، اگر خواست حیات تاریخی داشته باشد باید تعلق خود را به سوی انقلاب اسلامی معطوف دارد و زندگی او امری جدا از آن نباشد تا گرفتار

«نسبیت» و «نیست انگاری» دوران نگردد. در سال های اخیر مقدمات چنین تذکری در حال تحقق است و حجاب چهارصدساله ی دروغ فرهنگ مدرنیته در حال فروافتادن، وقت آن رسیده است که با گوش باز وارد زندگی شویم، گوشه ای که فقط برای شنیدن مشهورات و مقبولات فرهنگ مدرنیته باز نیست.

راه برون رفت از نیست انگاری دوران، با انقلاب اسلامی و اِشراقی که خداوند بر قلب بنیان گذار آن متجلی کرد، گشوده شد تا بشریت به عالمی نزدیک شود که آن عالم؛ عرفان و معرفت و حماسه و عبودیت را یک جا به او هدیه می دهد و متذکر عهد بشر با «وجود» می گردد، عهدی که در دوران غرب زدگی ما شکسته شد.

به امید آن که توانسته باشم تا حدی انقلاب اسلامی را از منظری بنمایانم که راه تفکر نسبت به آن گشوده گردد.

طاهرزاده

ص: ۲۶

انقلاب اسلامی، بستر عبور از غرب یا بسط مدرنیته؟!!

اشاره

ص: ۲۷



## ضرورت شناخت انقلاب اسلامی

فرا رسیدن سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی را که انفجار نور بود در دورانی که ظلمات فرهنگ مدرنیته همه جا را گرفته، تبریک عرض می‌کنم.

یکی از خطراتی که همواره انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند، این است که حقیقت انقلاب در حجاب رود و وفاداران به انقلاب نتوانند اهداف حقیقی و عمیق انقلاب را بشناسند و در نتیجه تحلیلی از لحظه به لحظه ی انقلاب نداشته باشند، در آن صورت اگر ناخواسته نسبت به ادامه ی حیات انقلاب مأیوس نشوند، ممکن است با تحلیل های غلط مقابل اهداف انقلاب بایستند.

اگر کسی نداند انقلاب اسلامی در مسیری که به سوی اهداف خود سیر می‌کند در کدام مرحله از مراحل حیات خود قرار دارد ممکن است قدم هایی در مقابل انقلاب بردارد و انقلاب اسلامی را وارد میدان هایی کند که برایش مین گذاری شده است.



انقلابیونی که به انقلاب اسلامی وفادارند قبل از هرچیز باید به ریشه های تاریخی این انقلاب توجه کنند، ریشه هایی که از یک طرف در عالم غیب و معنویت و از طرف دیگر در فطرت انسان ها قرار دارد، با توجه به چنین ریشه ای دیگر هیچ وقت فکر این که «این انقلاب می رود یا نمی رود» پیش نمی آید، بلکه نهایتاً متوجه می شوند که ممکن است در بعضی موارد به جهت حجاب هایی که بر انقلاب تحمیل می شود، انقلاب در خفا رود - آن هم نه در خفای کلی - در آن صورت وظیفه ی آن هایی که ذات و حقیقت انقلاب را می شناسند این است که با برنامه ریزی صحیح موانع ظهور حقیقت آن را برطرف کنند تا انقلاب بتواند ظلمات دوران را بشکافد و جلو رود. (۱)

غفلت از پایداری و نقش آفرینی انقلاب اسلامی وقتی به وجود می آید که یا انقلابیون تحلیل درستی از انقلاب و نسبت آن با جهان نداشته باشند و یا مردم از حقیقت انقلاب اسلامی و جایگاه آن در نظام هستی غفلت کنند.

برای این که بنده این شاءالله بتوانم عرایض خود را به درستی طرح کنم در ابتدا مقدماتی را گوشزد می کنم.

اصلی ترین سؤال که شاید با پاسخ گویی به آن نیمی از چهره ی انقلاب روشن می شود، این است که آیا ایجاد انقلاب اسلامی و تأکید بر ولایت

ص: ۳۰

---

۱- روح حاکم در دولت های سازندگی و اصلاحات موجب شد که انقلاب تا اندازه ای از اهداف خود فاصله بگیرد، ولی تلاش افرادی که به حقیقت انقلاب اسلامی وفادارند موجب شد تا ذات انقلاب دوباره به جهت اصلی خود رجوع کند.

فقیه، برای آن است که ایران از غرب عقب نیفتد و حتی مدرن تر از غرب شود و یا این که انقلاب در ذات و بنیان خود نگاهش به فرهنگ و تمدن دیگری است؟

همان طور که از عنوان اصلی بحث پیدا است سؤال ما در این رابطه است که آیا ایران بنا دارد در بستر انقلاب اسلامی، با غرب و در همان مسیر و با همان اهداف رقابت کند و مدرن تر شود و همان فرهنگ را بسط دهد؟ یا برای اداره ی جهان، طرح دیگری دارد که به کلی با طرحی که فرهنگ مدرنیته برای جهان ارائه داده است، فرق می کند؟ به زبان دیگر هدف اصلی تحقق انقلاب اسلامی ایجاد توسعه به همان معنایی است که در غرب مطرح است و چون نظام شاهنشاهی مانع چنین توسعه ای بود تلاش شد آن نظام سرنگون شود تا راحت تر بتوانیم یک ایران مدرن بسازیم و زندگی به رسم غربی ها را با حفظ شئون اسلامی ادامه دهیم و یا اساساً هدف انقلاب اسلامی چیز دیگری است؟

### شروع انقلاب با انگیزه های مختلف

بنده نمی توانم بگویم همه ی کسانی که در تحقق انقلاب اسلامی تلاش کردند انگیزه ی یکسان داشتند، ولی بحث بر سر انگیزه ی بنیانگذار انقلاب و کسانی است که از ایشان پیروی کردند و عملاً انقلاب به دست آن ها پیروز شد. در صورتی که انگیزه ی اصلی تحقق انقلاب روشن شود جایگاه گروه های مختلف نسبت به انقلاب نیز روشن می شود و این نیز روشن

می گردد که چرا بعضی از گروه های سیاسی، انقلاب را تا آخر یاری نکردند و حتی بعضاً به مقابله با انقلاب پرداختند.

با شناخت ذات انقلاب و حقیقت تاریخی آن روشن می شود چرا عده ای مثل مجاهدین خلق و ملی مذهبی ها خیلی زود از انقلاب جدا شدند و عده ای آرام آرام فاصله گرفتند و چرا باید پیش بینی کرد عده ای بالأخره تا آخر انقلاب را یاری نمی کنند و دیر یا زود از آن فاصله می گیرند؟ و این شاء الله روشن خواهد شد موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی طوری است که تاریخ را می شکافد و جلو می رود و هر کس خود را با نیت خالص وارد آن نکند، گرفتار نیهیلیسم و پوچ انگاری دوران می شود. حتی اگر جبهه های مخالف انقلاب دست در دست هم دهند و تهاجم خود را به ذات انقلاب شدت بخشند و بتوانند موفق شوند اهداف غرب زده ی خود را بر انقلاب تحمیل کنند و مدتی انقلاب را نسبت به اهدافش در خفا ببرند، انقلاب اسلامی چیزی نیست که از صحنه ی تاریخ معاصر خارج شود و در خفای همیشگی فرو رود.

امیدوارم به مدد الهی بتوانم موارد مطرح شده را درست روشن کنم تا عزیزان نسبت به وضع موجود جهانی که در آن زندگی می کنند تحلیلی ماوراء تحلیل سیاسیون ورشکسته داشته باشند. بعضاً جملاتی از طرفداران انقلاب می شنویم که نشان می دهد نسبت به شناخت حقیقت و ذات انقلاب اسلامی آن طور که شایسته است تحلیل درستی ندارند و نگاه آن ها نسبت به انقلاب اسلامی با افقی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به انقلاب نشان می دادند فرق می کند. و گاهی دیده شده عزیزانی به عنوان

طرفدار انقلاب اسلامی بسیار زحمت می کشد و خون دل می خورد و شب و روز ناسزا می شنود، ولی برای چیزی که اصلاً حقیقت و ذات آن را نمی شناسد، و عملاً آن چه را او انقلاب اسلامی می داند، آن انقلاب اسلامی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بر آن تأکید داشتند نیست.

همان طور که یک زمانی قطب زاده و بنی صدر و جبهه ی ملی و انجمن حجّتیّه و جریان مهدی هاشمی روبه روی انقلاب ایستادند، جریانات دیگری هستند که در حال حاضر شبه خودی اند ولی وقتی انقلاب چهره های عمیق تر خود را نمایان کرد، غیر خودی می شوند. این عرض بنده از پایگاه نگاهی است که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به این انقلاب داشتند. به عنوان نمونه؛ ایشان صاحب اصلی انقلاب اسلامی را حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه می دانند. ولی جریان هایی هستند که این سخن را به تمسخر می گیرند و کسی را که چنین ادعایی بکند متهم به خرافه گرایی می کنند، در حالی که اینان چه بخواهند و چه نخواهند اعتقاد و توجه خاص به حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه از ارکان اصلی انقلاب اسلامی است و هرچه انقلاب جلوتر رود این اعتقاد بیشتر بروز می کند و به همان اندازه عده ای که تا دیروز خودی بودند، غیر خودی می شوند. فعلاً می بینیم عده ای به طور اجمال معتقد به «حکومت ولایی» هستند و لذا خودی اند، در حالی که اگر با دقت به جهت گیری فکری آن ها عنایت بفرمائید، انقلاب اسلامی و ولایت فقیه را برای هرچه مدرن تر شدن کشور و نزدیکی به غرب می خواهند نه برای تحقق اسلامی که بناست از فرهنگ غربی بگذرد. همیشه در عین احترام به شخصیت آن هایی که خود را از انقلاب

می دانند، باید دقت داشت که آیا انگیزه های آن ها با ذات انقلاب همخوانی دارد؟ شاید امروز بتوان گفت خودی ها نسبت به انقلاب اسلامی کسانی باشند که در عین مسلمان بودن و شیعه بودن، در پذیرفتن اصل انقلاب اسلامی و «ولایت فقیه» با همدیگر مشترک اند، این ورود، ورود خوبی است! اما تجربه نشان داده است که معلوم نیست با پذیرش این شعارها، باز جریان هایی با اصل و ذات انقلاب درگیر نشوند. یک سؤال باید در ذیل عقاید فوق مطرح باشد و آن این که با پذیرش انقلاب اسلامی و ولایت فقیه بنا است جامعه به کجا برسد؟ ممکن است حتی بگویند می خواهیم به تمدن اسلامی برسیم، و نهایت تمدن اسلامی را هم آن بدانند که حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه در آن حکومت کنند، ولی با این همه، تعریفی که از تمدن اسلامی دارند، تحت تأثیر آن نگاهی است که فرهنگ غرب تعریف کرده است. این افراد اگر حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه هم تشریف بیاورند به ایشان اشکال می کنند که چرا آن طور که شایسته است امور را جلو نمی برند. چون این ها حضور حضرت را هم برای تحقق مدینه ای می دانند که خودشان تعریف کرده اند و در عمق نگاهشان، به فرهنگ غرب اصالت می دهند، و نتوانسته اند حقیقتی ماوراء غرب بشناسند، حتی به قرآن هم که رجوع می کنند، پیام های قرآن را به غرب و نگاهی که آن فرهنگ به عالم و آدم دارد، رجوع می دهند و می خواهند به کمک قرآن از آمریکا جلو بزنند و مدرن تر شوند تا ایران را آباد و مردم را به رفاه کامل برسانند! اینان از آن جایی که در خود توان چنین مدیریتی را احساس می کنند و آن جهت گیری را پذیرفته اند، هر جریانی را که به غیر از آنچه

آن‌ها می‌شناسند نظر داشته باشد خائن به انقلاب و مردم می‌دانند و به خود حق می‌دهند با آن جریان مخالفت کنند، حتی اگر مردم فکری غیر از فکر آن افراد را برای ریاست جمهوری یا نمایندگی مجلس انتخاب کرده باشند! این‌جا دیگر قواعد دموکراسی فراموش می‌شود، چون از نظر این افراد مصلحت مردم و انقلاب چیزی جز مدرن شدن به روش غربی نیست، و لذا اگر رسیدن به آن با راهکار دموکراسی عملی نشد، راه کارهای دیگر را اعمال می‌کنند.

مطالب فوق نکاتی است که موجب می‌شود عرض کنم ما در آینده، دوباره مرزبندی‌های دیگری خواهیم داشت و بعضی از خودی‌های امروز غیر خودی خواهند شد، و اگر انقلاب بدون گرفتارشدن به حجاب‌های غلیظ همچنان جلو رود و آرام آرام خود را در نظام آموزشی و سیاسی و اقتصادی از فرهنگ غربی آزاد کند و جلوه‌های شکوفایی معنوی در آن ظاهر شود، ریزش‌هایی خواهد داشت، ولی البته و صد البته اگر ریزش‌های آنچنانی دارد، رویش‌هایی از نیروهای جوان و مخلص نصیبش می‌شود که قابل مقایسه با ریزش‌هایی که انجام می‌گیرد نخواهد بود. آن ریزش‌ها؛ ریزش‌هایی هستند که در عین آن که خود را صاحب انقلاب می‌دانند مانع سیر انقلاب به سوی اهداف توحیدی‌اش هستند، ولی رویش‌های انقلاب موجب تسریع انقلاب به سوی اهداف عالی‌ی آن خواهند بود.

در رابطه با خطر غفلت از اهداف اصلی انقلاب اسلامی؛ به عنوان مثال در نظر بگیرید به شما خبر داده اند که جهت رفع تشنگی تان، در پشت آن کوه بلند چشمه ای هست که با پشت سر گذاشتن این صحرا و آن چند تپه می توانید به آن برسید. حال اگر کسی بیاید، برای شما یک موضوع جدیدی طرح کند که یک باغ زیبایی، با میوه های تازه در همین نزدیکی هست، آن قدر هم نیاز نیست راه بروید تا به آن چشمه برسید، بفرمایید در همین باغ و میوه میل کنید! اگر تشنگی فراموشتان شود به طرف باغ می روید و مشغول خوردن میوه ها می شوید، در حالی که تشنگی تان رفع نشده و شدت هم پیدا کرده است و احساس می کنید از وضع خودتان با داشتن این همه میوه، ناراضی هستید، حتی ممکن است ندانید چرا ناراضی هستید ولی بالآخره احساس آرامش نمی کنید، چون عطش انسان تشنه با آب رفع می شود و نه با میوه های رنگارنگ.

موضوع بعضی از دولت ها نسبت به اهداف انقلاب نیز همین طور بود که انقلاب را در رسیدن به اهداف اصلی یاری نکردند، هر چند امکانات رفاهی زیادی برای عده ای از مردم پیش آوردند، در حالی که روح کلی مردمی که انقلاب کردند در طلب چیز دیگری بود که اگر به آن نرسند، به هر چیز دیگری هم که برسند باز احساس می کنند به نتیجه نرسیده اند. چشمه ای که انقلاب باید به آن می رسید حاکمیت حکم خدا در تمام مناسبات جامعه بود، همان چیزی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مدّ نظر خود و مردم قرار دادند و فرمودند: «ما آن چیزی را که می خواهیم،

حکومت الله است... ما می خواهیم قرآن بر ما حکومت کند... ما هیچ حکومتی را جز حکومت الله نمی توانیم بپذیریم»؛<sup>(۱)</sup>

اگر دولت ها انقلاب را گرفتار توسعه به روش غربی کردند و در راستای رشد هسته های قدرت و ثروت، انقلاب را در مسیر رسیدن به اهداف عالی اش از نفس انداختند، هرگز انتظار نداشته باشند مردمی که انقلاب کردند از آن ها متشکر باشند، زیرا آن ها در مسیر مدیریت خود شخصیت اصلی و اهداف انقلاب را فراموش کردند و عملاً انقلاب را در ذیل فرهنگ غربی قرار دادند و اگر بر آن روش تأکید می شد دیگر از بازگشت به هویت از دست رفته ی ملت مسلمان توسط انقلاب اسلامی، چیزی نمی ماند. زیرا شخصیت انقلاب اسلامی بر اساس رسیدن به اهداف حقیقی اش ظاهر می شود، حال اگر به هر چیز دیگری برسد ولی به اهداف حقیقی اش نرسد، عملاً انقلاب در مسیر شکست خود جلو رفته است. البته معلوم است که ذات انقلاب و مردم انقلابی چنین تحمیلی را بر نمی تابند.

بسیار هوشیاری می خواهد که مردم بتوانند ماوراء رفاه غربی، نظر به اهداف حقیقی انقلاب داشته باشند، مثل این است که مردم بنشینند و فکر کنند، این آقا که ما را به باغ دعوت کرد ما را به جای بدی دعوت نکرد! گفت: بفرماید در این باغ و از میوه های خوش مزه ی آن بخورید. نه جایی که این آقا ما را دعوت کرد بد بود، و نه من کار بدی کردم که این جا آمدم ولی نمی دانم چه شده است که کلافه ام! غفلت او از آن جا است که متوجه نیست حقیقت این مسافرت برای رسیدن به چشمه ی آب بود و با

ص: ۳۷



تغییر مسیر انقلاب به سوی توسعه ی غربی، حالا- به ظاهر می بیند همه چیز دارد ولی از مقصد اصلی باز مانده و در نتیجه افسردگی ها، ویرانی نظام خانواده، فساد جوانان، مشکلات آموزشی و فرهنگی و اقتصادی همه به صحنه آمده است. مثل این است که درخت سیب همه چیز بدهد غیر از سیب، یا سرکه ای که باید ترش باشد، هر مزه ای داشته باشد، غیر از ترش بودن. چه کسی حاضر است آن را بخورد؟ عده ای ناخواسته و به جهت آن که ذات غرب را نمی شناختند و فقط ظاهر آن را دیده بودند، بلایی بر سر انقلاب اسلامی آوردند که حالا از بعضی جهات، همه چیز هست غیر از انقلاب اسلامی. طرفداران همان طرز فکر چون رویکرد اصلی آن ها اهداف غربی است، پس از چندی حالا ندای عبور از انقلاب اسلامی را سر می دهند و با جریان هایی که در صدد براندازی نظام اسلامی اند احساس همدلی می کنند و درصدداند از انقلاب اسلامی پوسته ای نگهدارند که تمام محتوایش غرب باشد، با این تصور که اگر ما فرهنگ غرب را بیش از پیش در شئون مملکت وارد کنیم از امتیازات زندگی غربی برخوردار می شویم. در حالی که این ها غافلند غرب چهار صد سال است بقیه ی ممالک را چپاول کرده تا به این جا رسیده است و هم اکنون هم منافع خود را طوری تعریف کرده که با منافع ملی سایر کشورها در تضاد است و در این صورت ما را برای خودشان می خواهند.

اشکال از آن جا پیدا شد که خواستیم با تعریفی که غرب از ما دارد خود را ببینیم در حالی که آن پیر فرزانه نگاه ما را از محدودیت های زندگی غرب آزاد کرد تا زندگی زمینی خود را به آسمان معنویت متصل

گردانیم و اقتصاد خود را با عدالت و معنویت و فرهنگ و آموزش خود را جدا از نگاه سکولار و لائیک به عالم و آدم، ادامه دهیم. درست است که اشخاص و طوائفی که متأدب به ادب غربی هستند به آسانی نمی توانند با انقلاب اسلامی دمساز شوند، عالم آن ها، عالم غرب است و به آسانی نمی توانند از آن عالم دل بکنند ولی انقلاب اسلامی آمده تا مبنای سیاست را تغییر دهد، ما انقلاب نکردیم که بر طبق موازین تاریخ غربی، ارزش های غربی را متحقق کنیم، انقلاب اسلامی پاسخ به ندایی بود که از طرف حق به گوش ملت رسید.

### **انقلاب ایران، انقلابی شیعی یا مادی؟**

تا این جا جنبه ی سلبی بحث عرض شد و این که ما چه چیز نباید باشیم، جنبه ی دیگر بحث آن است که ما چه چیز باید باشیم.

انقلاب اسلامی، انقلابی است که ملتی با آگاهی از توانایی های اسلام آن را پدید آورد، منتها اسلامی که شیعه آن را می شناسد و در رابطه با جایگاه انقلاب اسلامی باید تشیع را، هم از نظر مبانی اعتقادی، و هم از نظر حضوری که در تاریخ داشته است بشناسیم. از نظر تاریخی عده ای پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شدند ماوراء جریانی که سقیفه بدان پرداخته است، حقیقتی هست که نسبت آن در مقایسه با اسلام سقیفه، یک نسبت دیگری است و صحابه ی اصیل پیامبر صلی الله علیه و آله مثل سلمان و مقداد و ابذر به آن حقیقت پیوستند، هر چند بنا به توصیه ی علی علیه السلام جز چند اعتراض آرام، تقابلی مستقیمی با خلفا انجام نشد. اما اگر از موضع یک انسان

بی طرف جریان های صدر تاریخ اسلام را دنبال کنیم، نسبتِ تفکر شیعه با اصل اسلام را به خوبی می توان شناخت و از آن طرفداری کرد. مثل این که بنده وارد مسجدی شوم و بینم دو جلسه در دو طرف آن برقرار است، مسلّم ابتدا طرفدار هیچ کدام از آن ها نیستم، ولی بعد از این که حرف های هر دو را کاملاً شنیدم و دیدم حقیقت یکی از آن دو بیشتر از دیگری است، طبیعی است که به آن بیشتر علاقه مند شوم، حتی ممکن است از این به بعد نسبت به آن جلسه ای که علاقه مند شدم تعصبی هم پیدا کنم، ولی در ابتدا که در مقایسه ای آزاد با آن دو برخورد کردم تعصبی در کار نبود.

ورود شیعیان به تشیع یک ورودی است که انصاف در آن نقش اساسی داشت و برای شیعیان اولیه پیدا بود که حقیقت در خانواده ی پیامبر علیهم السلام است و ما هم چون متوجه انتخاب منصفانه ی آن ها شده ایم بر شیعه بودن خود پایدار هستیم. اشارات قرآن حکایت از آن دارد که یک خانواده ی خاص در اسلام در مقام طهارتِ کامل هستند و هیچ جهل و گناهی در آن ها نیست. فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛<sup>(۱)</sup> یعنی خداوند اراده کرده است از شما خانواده هرگونه آلودگی را بزدايد. شیعه این اشارات را دنبال کرد و با سایر شواهد ترکیب نمود و متوجه شد موضوع حاکمیت امام معصوم واقعاً اراده ی الهی است و نباید آن را سرسری گرفت، که موضوع آن در مباحث کلامی مورد بررسی قرار می گیرد. در راستای برگشت اسلام به موضوع حاکمیت امام معصوم

ص: ۴۰

جهت سر و سامان گرفتن جهان اسلام، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در اولین صفحه از وصیت نامه شان در مورد حدیث «ثقلین» می فرماید: «این حدیث شریف حجت قاطع است بر جمیع بشریت به ویژه مسلمانان مذاهب مختلف»؛ یعنی رسیدن به این که باید امام معصوم در کنار قرآن، جهان را سر و سامان بدهد چیزی نیست که ما شیعیان بگوییم؛ اگر ما امروز در هر محفل علمی بحث «ولایت اهل البیت علیهم السلام» را مطرح کنیم، هرچه فضا به تحقیق نزدیک تر باشد، سخن شیعه پذیرفتنی تر خواهد بود، مثل کاری که مرحوم امینی «رحمه الله علیه» در الغدیر انجام داد و یا به نحوی دیگر علامه طباطبائی «رحمه الله علیه» معارف اهل البیت علیهم السلام را در تفسیر «المیزان» مطرح فرمود که جناب «شلتوت» رئیس الازهر بگوید: از وقتی آن تفسیر به دستم رسید همه ی مطالعاتم را تعطیل کردم و به آن پرداختم. «المیزان» معارف درخشانی را در دل تفسیر قرآن نشان داده که به خوبی اندیشه ها را متوجه فرهنگ امامت می کند.

پس اولین نکته ای که در سیر تاریخی شیعه می توان به آن توجه داشت این است که شیعه همواره طالب حقیقتی است بالاتر از وضع موجودی که مردم سطحی، به آن راضی اند و همیشه به آن نظر داشته و اگر مقصد او از پدید آوردن انقلاب اسلامی، صرفاً موضوع رفاه مادی بود شاه در اواخر سلطنتش با فروش سرسام آوری که از نفت داشت و بازارهای ایران را پر از کالاهای خارجی کرده بود مردم باید به انقلاب اسلامی فکر نمی کردند، به خصوص که درباریان سعی داشتند طبقه ای را که امکان اعتراض در آن ها بیشتر بود در رفاه قرار دهند، حتی دولت وقت در سال

آخر حکومت نظام شاهنشاهی از آن جهت که متوجه نقش معلمان در انقلاب بود، درصد زیادی به حقوق معلمان اضافه کرد. آری شیعه به اهدافی نظر دوخته است که آن اهداف بسیار بالا-تر از آن هستند که با طرح رفاه مادی بتوان از آن ها دست برداشت و به وضع موجود جهان مدرن راضی بود. شیعه با وفاداری به آن حقیقت، زندگی کرده و به همین جهت هم شیعه ی واقعی هیچ وقت گرفتار روزمّرگی نشده است.

### شیعه؛ حقیقت شناسی و آرمان گرایی

هنر بزرگ شیعه آن است که در عین واقع بینی، حقیقت شناس و آرمان گرا است و رمز آن که در طول تاریخ گرفتار روزمّرگی نشده، جنبه ی حقیقت شناسی و آرمان گرایی آن است و چنانچه بتوانیم این موضوع را به صورت امروزین تدوین کنیم به خوبی در نجات جوانانمان از فساد دوران موفق می شویم. هیچ وقت ما شیعیان نگفتیم فعلاً با ناصرالدین شاه یا با فلان خان مغول بسازیم و رنگ آن ها را به خود بگیریم، همیشه در عین واقع بینی و پرهیز از برخوردهای تند، آرمان های خود را دنبال کرده ایم، به همین جهت می گویند شیعه همیشه «حکومتی در حکومت» بوده است.

اگرچه آرمان خواهی برای شیعیان هزینه های زیادی داشته و کشته های فراوانی داده است، ولی در عوض زنده مانده است و مثل ملت های بی تاریخ، هضم زمانه نشده که هیچ هویت متعالی برای خود نداشته باشد. اگر یک هزارم کشت و کشتاری که در طول تاریخ به شیعه تحمیل

کرده اند به ملت دیگری وارد شده بود، امروز اصلاً نامی هم از آن نبود، زیرا همیشه نهضت های شیعی، عمیق، دقیق، زیربنایی و آرمان خواهانه عمل می کردند، آن هم با نظر به آرمان های قدسی و معقول و نه آرمان های وهمی و احساساتی.

جباران تاریخ عموماً از نهضت های شیعی در هراس بوده اند؛ و تعداد زیادی از آن ها را می کشتند، بعد متوجه می شدند که هیچ بهره ای نبرده اند. امام شان را در زندان شهید می کردند، بعد که حضرت امام کاظم علیه السلام را با آن زندان های طویل المدت شهید کردند، به امید آن که حضرت در جامعه فراموش شده اند، جسد مبارک حضرت را تحقیرآمیز کنار پل بغداد گذاشتند و اعلام کردند این جسد امام رافضیان است، بیایند آن را ببرند، تاریخ گواه است که در تشییع جنازه ی حضرت، بغداد تعطیل شد. وقتی دیدند از آن طریق نتیجه نگرفتند، مجبور شدند فرزند همان امامی را که در زندان شهید کرده بودند، ولیعهد خود قرار دهند، به امید آن که امام شیعیان را از چشم ها بیندازند. ولی حضرت امام رضا علیه السلام در همان مدّت کوتاه ولایت عهدی با توجه به همان آرمان هایی که شیعه دنبال می کند، کاری کردند که همه ی چشم ها متوجه آن حضرت شد و حقانیت شیعه بیش از پیش ظاهر گشت. (۱)

لذا مجبور شدند ایشان را در عینی که به عنوان ولیعهد تعیین کرده بودند، شهید کنند. باز نتیجه نگرفتند و نتوانستند در حذف شیعه موفق باشند.

ص: ۴۳

---

۱- به احتجاجات آن حضرت با علمای اهل سنت و علمای سایر ادیان در کتاب شریف «عیون اخبار الرضا علیه السلام» رجوع شود.

آیا عزیزان فرصت کرده اند فکر کنند ما شیعیان در کجای تاریخ هستیم؟ آیا گمان کرده اید شیعیان ایران بدون هرگونه پیشینه ی تاریخی، در سال ۱۳۵۷ انقلاب کرده اند، همان طوری که استراتژیست های غربی تصور می کنند و امید دارند تا با هرچه بیشتر مدرنیزاسیون کردن جامعه ی ایرانی، ملت ایران تغییر هویت دهند و آن ها را در فرهنگ مدرنیته استحاله کنند؟

شیعه مطابق حقایق قرآنی و دلایل عرفانی و عقلانی متوجه است جهان جز با «حاکمیت امامی معصوم» به نتیجه ای که باید برسد نمی رسد و بقیه ی فرهنگ ها هم که مضمحل شده اند، به جهت غفلت از این موضوع است و تحمل فرهنگ حاکمیت غیر معصوم یک نوع فریب دادن به خود و پشت کردن به آرمان های عقل و قلب خود است.

شیعه با توجه به نقش حقایق در زندگی، همواره تلاش کرده است که «حقیقت» در زندگی فردی و اجتماعی او میدان دار باشد و چنین توجهی نه تنها به زندگی او جهت می دهد، بلکه هم اکنون حیات او را به عالی ترین حیات آرمانی تاریخ متصل می گرداند و از آن بهره مند می سازد. حضرت صادق علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُشَيْطَاهُ لَا بَلَّ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الضَّارِبِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالسَّيْفِ»؛ (۱) یعنی هرکس منتظر حاکمیت امام معصوم باشد و بمیرد، مانند کسی است که در کنار حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه در خیمه گاه آن حضرت بوده،

ص: ۴۴

بلکه به منزله ی کسی است که در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حاکمیت اسلام شمشیر زده است.

## یک دروغ بزرگ

اگر انسان ها عقل و قلب خود را فریب ندهند چگونه می توانند حاکمیت کسی را بپذیرند که بنا به نقل ابن ابی الحدید هفتاد بار می گوید: «لَوْلَا عَلِيٌّ، لَهْلَكَ عُمَرُ»؛<sup>(۱)</sup> اگر علی نبود عمر هلاک می شد. معنی حقیقت گرایی شیعه آن است که نمی تواند به عقل و قلب خود دروغ بگوید و آن ها را فریب دهد.

وقتی ملت مسلمان ترکیه حاکمیت خلفائی را که سقیفه آن ها را انتخاب کرده، پذیرفتند، آقای «آتاتورک» را هم می توانند تحمل کنند و سال ها طول می کشد که روح اسلام ستیزی او را از ذهن ها و قلب ها پاک نمایند. در حالی که مردم ایران در فرهنگ شیعه، رضاخان را با آن همه قلدری هنوز نیامده روانه ی جزیره ی موریس کردند، فرزندش هم با آن همه حيله گری که داشت، با خفت و خواری رفت. چون شیعه همواره به چیزی در نظام سیاسی جامعه نظر دارد که عقل و قلب به دنبال آن است و آن حاکمیت امام معصوم است.

با این که دولت انگلستان قوی ترین روشنفکران را در کنار رضاخان بی سواد قرار داد تا او را حفظ کنند، چون شیعه نظر به جایی دیگر دارد، تلاش های امثال «تیمورتاش» و «محمدعلی فروغی» هیچ نتیجه ای نداد.

ص: ۴۵

---

۱- علامه امینی، الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۳.



درست است که اگر ملّتی هویتی قدسی و الهی نداشته باشد، به راحتی به رنگ فرهنگ مدرنیته در می آید، ولی آن ملّت، شیعیان اهل البیت نیستند.

شیعه در آن غوغای تقدس زدایی بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، خانه ی گلی فاطمه ی زهرا علیها السلام را «حقیقت» دید، نه کاخ سبز معاویه را. زیرا نخواست این دروغ بزرگ را بپذیرد که غیر معصوم امکان حاکمیت در امور فردی و اجتماعی جامعه را دارد. شیعه قبل از آن که با اهل سنت اختلاف داشته باشد، به خود که رجوع می کند متوجه می شود در عمق جان خود نمی تواند جز معصوم را بپذیرد.

آن زمان هایی که دولت ها در حدّ مرزدار برای کشور بودند و نقش آن ها در آن حدّ بود که کسی به کشور تجاوز نکند، شیعه بدون آن که به طور اساسی نیاز ببیند حکومت را به دست گیرد، خودش براساس نظر امامان معصوم و به راهنمایی علما و فقها امور فردی و اجتماعی خود را طی می کرد، ولی از زمانی که دولت ها اقتدار بیشتری پیدا کردند و علاوه بر مرزداری، امور اجتماعی پیش آمده را به دست گرفتند، اراده ی کلی شیعه آن شد که ولایت فقیه، به آن معنی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» طرح کردند، وارد میدان شود. این جا بود که در راستای اعتقاد شیعه که باید در زمان غیبت امام معصوم، اندیشه ی همان امامان حاکم باشد، موضوع «ولایت فقیه» طرح شد. همه ی این ها حکایت از آن دارد که شیعه در طول تاریخش یک روز را بدون حاکمیت امام معصوم علیه السلام نپذیرفته، زیرا در آن صورت از آرمان های مقدس خود در زندگی فردی و اجتماعی باز می ماند.

اگر آرمان های مقدسی که شیعه بر آن ها تأکید دارد، در منظر جوانان ما قرار گیرد، هرگز با چنین بحرانی روبه رو نمی شویم که کشورهای غربی با آن روبه رویند. دل جوان در هوای وطن اصلی اش یعنی اُنس با خدا و محبت به اهل البیت علیهم السلام است. اگر بستر سیاسی و آموزشی جامعه طوری شکل گیرد که ما را به فرهنگ غرب دعوت نکند، به سرعت با نسلی روبرو می شویم که وفادار به نظام اسلامی و ارزش های الهی است. به همین جهت اگر هجوم تبلیغات، جوانان شیعه را تحت تأثیر زندگی غربی قرار داد، نمی تواند آن ها را برای همیشه در آن فضا نگهدارد، چون دل جوان شیعی در هوای وطن دیگری است که چندان هم نسبت به آن نا آشنا نیست. رضاخان با اجبار می خواست چادر را از سر زنان ما بردارد، ولی نتیجه نگرفت، دوباره ملت به فرهنگی که می شناختند برگشتند. به عبارت دیگر همین که «استیصال مدرنیته» فروکش کرد، مردم به مذهب برگشت نمودند؛ و تمام تبلیغاتی که بر ضد روحانیت در مدت بیست سال انجام داده بودند، خنثی شد، به طوری که برای آیت الله کاشانی آن استقبال بی سابقه را انجام دادند و ایشان در تهران رأی اول مجلس را به دست آوردند. البته غریزدگان که زندگی را در هرچه غربی شدن می جویند، بیکار نشستند، از ملیون بگیر تا محمد رضاشاه، سعی کردند ذهن جوان های ما را نسبت به روحانیت و حاکمیت قوانین دین خراب کنند، ولی با این همه وقتی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در سال های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ به میدان آمدند، ملت در راستای پایداری بر عهد الهی خود به پا خاست، به طوری که رژیم شاهنشاهی در پانزده خرداد سال ۴۲ به سربازان دستور

داده بود به مردم از سینه به بالا شلیک کنند که همان وقت شهید شوند و ملت را به خاک و خون کشیدند. و باز همین که استیصال فروکش کرد و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را از زندان آزاد کردند، سیل جمعیت بود که به استقبال ایشان رفتند. در حال حاضر هم فضای فرهنگی کشور را یک نحوه استیصال فرهنگی اشغال کرده است تا نگذارند جوان ما به راحتی تصمیم بگیرد، ولی اگر جوانان را، ماوراء ظواهری که در اثر استیصال فرهنگی به خود گرفته اند، بنگریم چیز دیگری هستند و همانی می شوند که می توانند سرباز انقلاب اسلامی باشند. به تعبیر مقام معظم رهبری، این ظاهری که جوان به خود گرفته یک «استغاثه» است؛ دارد می گوید: «مرا دریابید دارم از بین می روم، چرا نجاتم نمی دهید؟!». و کلید نجات ملت در دست فرهنگ تشیع و انقلاب اسلامی است، به شرطی که با نگاه غرب زدگی به انقلاب اسلامی نظر نکنیم و نخواهیم انقلاب را در ذیل فرهنگ غرب قرار دهیم، کاری که تا حدی در بعضی دوران ها انجام شد.

روح «شیعه» یک روز هم خود را از حقیقتی به نام امام «معصوم» جدا نکرده است، به همین جهت هم رنگ دوران های ظلم و فساد را به خود نگرفته است و چون بعد از دفاع مقدس هشت ساله این موضوع تا حدی فراموش شد و خواستیم از ژاپن عقب نیفتیم، از تشیع عقب افتادیم و عمل زدگی، روح حقیقت گرایی ما را به حاشیه برد.

پس اگر سؤال شد چرا هم اکنون جوانان شیعه در میدان توجه به آرمان های الهی نیستند؟ باید گفت: چون آن ها را به جاهای دیگر خواندیم و نه به انقلاب اسلامی و تمدن آن و دوری از غرب. ما انقلاب را در

هویت اصلی اش که همان روح تشیع است نگه نداشتیم و ناخودآگاه جهت آن را به فرهنگ مدرنیته نزدیک کردیم. ما به اندازه ای که به مدرنیته نزدیک شدیم، از اهداف انقلاب فاصله گرفته و مستأصل گشتیم.

### **انقلاب اسلامی؛ ادامه ی غدیر**

سخن خدا در «غدیر» این بود که در راستای ادامه ی اسلام، «باید امام معصوم حاکم باشد» و این پیام همچنان ادامه پیدا کرده تا در قالب انقلاب اسلامی ظاهر گشت. پس غدیر، شروع یک فرهنگ است که ادامه ی آن در زمان غیبت، «حکومت دینی» است که سعی دارد سخن و سیره ی امامان معصوم را حاکم کند.

همان طور که قبلاً عرض کردم، در طول تاریخ گذشته ی ما، هر شهر و روستایی را که ملاحظه می کردید، روحانیون بر اساس حکم خدا، امور اجتماعی و سیاسی مردم را مدیریت می کردند، هم سند و قباله می نوشتند و مهر و امضا می کردند و هم خطبه ی عقد می خواندند و هم برای جاده ی شهر و روستا با مشورت مردم، برنامه ریزی می نمودند و خلاصه نبض اجتماع و هدایت کلی در دست دین بود. در دویست ساله ی اخیر وقتی اداره آمد و جای روحانی را گرفت، حالا همان روحانی باید مسئولیت اصلی امور کشور را به دست گیرد تا اداره ی امور از جهت دینی خارج نشود و انقلاب اسلامی، صورت امروزی حاکمیت حکم امام معصوم است جهت اداره ی امور اجتماع.

از صدر اسلام طرز تفکری در مقابل غدیر مطرح شد که حاکم جامعه‌ی اسلامی لازم نیست معصوم باشد، تقابل این دو طرز فکر همچنان ادامه دارد، چه اسم آن را «سقیفه» بگذاریم، چه «سکولاریسم» و یا نظام شاهنشاهی، در هر حال دو طرز فکر است؛ با دو جهان بینی. شیعه معتقد است اگر بخواهیم حضور دین در زندگی انسانِ مسلمان حضور ناقصی نباشد؛ باید همه‌ی نظام اجتماعی و فردی تحت هدایت دین جلو رود تا جامعه از دین داری خود ثمره‌ی لازم را ببرد، امام خمینی «رضوان الله علیه»، براساس چنین عقیده‌ای به صحنه آمدند تا دین به صورتی ناقص در صحنه‌ی زندگی مسلمانان ظاهر نشود. قرآن در این راستا می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (۱) کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان پیام خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی از دستورات دین ایمان داریم و به بعضی را نمی‌پذیریم و می‌خواهند بین ایمان به بعضی و انکار بعضی از قسمت‌های دین، راه سومی را برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم.

خداوند در این آیات تأکید دارد اگر همه‌ی دین در همه‌ی زوایای زندگی حاکم نشد یک نحوه کفر به خدا و پیامبر است و منجر به عذاب خواهد شد.

ص: ۵۰

یک زمان ممکن است شرایط طوری باشد که دین روی هم رفته در همه ی ابعاد زندگی حضور داشته باشد، حالا در آن شرایط نادرشاه از پادشاه هندوستان مقداری جواهر و کوه نور و دریای نور تصاحب می کند و پادشاه هندوستان هم یک طور دیگر با سایر حاکمان عمل می کند، این ها چیزی نیست که مانع حیات دینی جامعه باشد. اما یک وقت دولت شکل دیگری به خود می گیرد و به واقع در امور جامعه دخالت می کند و می خواهد بعضی از احکام الهی را کنار بزند، مالیات بگیرد، بر ورود و خروج کالا نظارت کند و ... و همه ی این امور تحت فرمان شخص پادشاه باشد و امور با نظر او و درباریان انجام گیرد و نظر دین و احکام الهی در انزوا رود، در این شرایط اگر مسلمانان کوتاه بیایند دین به صورت ناقص در صحنه می ماند و مجبور می شوند با بعضی از ابعاد دین، دینداری خود را ادامه دهند. شاه به خود اجازه می دهد که امتیاز پست یک کشور را به یک فرنگی بدهد و آن شخص هم حق داشته باشد در هر زمینی از زمین های مردم جاده بکشد و یا شاه امتیاز کشت تنباکو را به هر کس خواست بدهد، این یعنی حاکم بودن نظر شاه بر سرنوشت ملت. در حالی که سرنوشت انسان ها باید تحت حاکمیت خالق انسان ها باشد تا براساس حکم پروردگارشان امورشان بگذرد و تحت آن احکام پیورند، در چنین شرایطی باید انقلاب اسلامی به صحنه بیاید و تلاش کند آن ابعادی را که می خواستند از اسلام بگیرند به اسلام برگرداند تا معلوم شود به هیچ وجه نمی شود در جامعه ی اسلامی چیزی جز حاکمیت اسلام آن هم از طریق سیره و سنت پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام، حکومت کند.

## چرا سخن فاطمه ی زهرا علیها السلام پذیرفته نشد؟

آثار غفلت جهان اسلام از موضوع حاکمیت اسلام بر همه ی امور اجتماع، موجب شد که مسلمانان به آن نتایج درخشانی که از طریق اسلام می توانستند برسند، نرسند، و در نقطه های عطف تاریخ آن طور که باید و شاید تصمیم گیری نکنند و در نتیجه نه تنها جامعه به سوی اهداف اصلی اش حرکت نکند بلکه به انحراف کشیده شود. از جمله وقتی ۲۵ سال بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله امامی معصوم یعنی علی علیه السلام حاکم شد، عایشه با جریان جنگ «جمل» امام را تضعیف کرد و مردمی هم که معنی غدیر را نمی دانستند تحت تأثیر او قرار گرفتند، اما همین مسلمانان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و طرح حاکمیت از طریق سقیفه، پیشنهاد فاطمه ی زهرا علیها السلام در رابطه با برگشت به غدیر و حاکمیت علی علیه السلام را نپذیرفتند.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در رأس حکومت قرار گرفتند عایشه بنای مخالفت گذاشت و مردم را جهت جنگ با حضرت دعوت کرد و بالأخره عده ای پذیرفتند! آنچنان هم از خود وفاداری نشان دادند که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پاهای شتری را - که عایشه سوار آن بود- قطع کنید تا کار تمام بشود، همین که یک پای شتر را می زدند، یکی می رفت زیر تن شتر تا سقوط نکند، آن فرد را به قتل می رساندند، یکی دیگر زیر تن شتر می رفت، حاضر بودند کشته بشوند ولی شتر عایشه سقوط نکند، این طور از عایشه تبعیت کردند. از خود پرسید عایشه چه فرهنگی را پیشنهاد می کرد و فاطمه ی زهرا علیها السلام چه فرهنگی را که حرف یکی را پذیرفتند و حرف دیگری را رد کردند؟ آیا جز این بود که فاطمه ی

زهرها علیها السلام آن‌ها را به حاکمیت امامی معصوم دعوت می‌کرد در حالی که آن‌ها معنی چنین حاکمیتی را که زمین را به آسمان معنویت متصل کند نمی‌فهمیدند، ولی احترام به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌فهمیدند. سکولاریسم از این جا می‌تواند جای خود را باز کند، می‌گوید: «امام معصوم می‌خواهیم چه کار؟! اگر یک آدم زرننگ قاطع سر کار بیاید امور ما از طریق مدیریت او می‌گذرد. علی علیه السلام می‌خواهد ما روی مرز خود باشیم و به عدالت و معنویت بیندیشیم، پس چه موقع ثروتمند شویم؟ حتماً اطلاع دارید که طلحه و زبیر، در زمان خلیفه ی اول، این قدر پولدار شدند که وقتی مردند؛ با تبر طلاهایشان را قسمت کردند! آیا این ملت می‌تواند امام معصوم را بپذیرد؟ ملتی که امام معصوم بخواهد، باید خیلی چیزها را زیر پا گذاشته باشد.

وقتی متوجه باشیم ذات انقلاب اسلامی از جنس حاکمیت امام معصوم است، حال باید از خود پرسید آرمان انقلاب، رفاه از جنس رفاه ژاپنی است یا آرمان انقلاب جاری کردن حکم خدا است برای ظهور بستری که از طریق عدالت و معنویت، انسان‌ها بتوانند بندگی خدا را پیشه کنند؟

عرض اصلی بنده آن است که اگر جایگاه تاریخی انقلاب را در نظر بگیریم و به سخنان حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» توجه کنیم متوجه می‌شویم که هدف اصلی انقلاب اسلامی جاری کردن حکم خدا در نظام سیاسی، آموزشی، اقتصادی جامعه است. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این راستا می‌فرمایند: «مجرد بودن رژیم اسلامی، مقصد نیست، مقصد این



است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند»(۱)

انگیزه‌ی اصلی آن‌هایی که به میدان آمدند و موجب تحقق انقلاب شدند چنین مطلبی بود. وقتی مقصد اصلی انسان حاکمیت حق باشد، برای رسیدن به این مقصد هزینه‌های مالی و جانی آن را هم متحمل می‌شود. وقتی گفته می‌شود انگیزه‌ی ایجاد انقلاب اسلامی حاکمیت حق است، به این معنی است که مسلمانان عاشق اسلام می‌خواهند جمال یار، در همه‌ی دنیای اسلام و جهان ظاهر شود، هرچند همه‌ی آن‌هایی که در کنار امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» وارد انقلاب شدند تا این جاها را نمی‌دیدند و به توحید و نفی شرک - که روح انقلاب اسلامی است - نظر نداشتند. به همین جهت هر وقت این افراد به عنوان کسانی که در انقلاب کنار امام «رضوان الله تعالی علیه» بودند به صحنه‌هایی از نظام مدیریتی انقلاب پای گذاردند، برای انقلاب مشکل درست کردند و البته از آن طرف هم به جهت روح توحیدی انقلاب بود که هرچه جلو آمد، عده‌ای از همین افراد ریزش کردند و این بسیار فرق می‌کند با آن که گفته شود «انقلاب فرزندان خود را می‌خورد» آری اگر انقلاب از اصول خود خارج شود و کار دست کسانی بیفتد که به اهداف انقلاب اعتقاد ندارند، معلوم است که انقلابیون اصلی را حذف می‌کنند. اما در انقلاب اسلامی به جهت روح توحیدی انقلاب، موضوع برعکس بود، هر کس که نتوانست خود را نفی کند و به اصطلاح کیش شخصیت داشت، حذف شد و انقلاب با رویش‌های جدید از جوانان مخلص به مسیر خود ادامه داد و از مشکلاتی که به جهت ادامه‌ی حضور

ص: ۵۴

افرادی که نخواستند با روح توحیدی انقلاب خود را هماهنگ کنند، پیش آمد، هراسی به خود راه نداد.

عمده آن است که بتوانیم ریشه‌ی مشکلات پیش آمده را درست تحلیل کنیم و گمان نکنیم مشکلات به جهت وجود انقلاب پدید آمده است. آری هنوز یک نوع غرب زدگی پنهان در روح و روان بسیاری - حتی آن‌هایی که به انقلاب وفادارند - هست و همین امر موجب می‌شود تا آن‌طور که شایسته است به انقلاب و راه حل‌های توحیدی آن رجوع نشود و به مشکل بیفتیم. ولی فراموش نفرمایید که خداوند به مؤمنینی که در مسیر صحیح قرار دارند وعده داده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ (۱) خداوند ولی و سرپرست مؤمنین است، آن‌ها را از ظلمات خارج و به سوی نور هدایت می‌کند.

### خودی‌ها و غیر خودی‌ها

باید وضع موجود انقلاب را بازخوانی کنیم و جایگاه آن را نسبت به هدف توحیدی اش بسنجیم، تا اولاً: معنی ریزش‌های افراد را در آن به درستی درک کنیم. ثانیاً: جایگاه مشکلات را در غفلت از روح توحیدی و غرب زدگی پنهان خودمان بشناسیم. رهبر معظم انقلاب «حفظه الله تعالی» در همین رابطه موضوع خودی و غیر خودی را نسبت به انقلاب تبیین کردند تا بفهمیم ریشه‌ی مشکلات پیش آمده توسط غیر خودی‌ها است یا به جهت انقلاب. فرمودند:

ص: ۵۵

«خودی آن است که دلش برای اسلام می تپد؛ دلش برای انقلاب می تپد؛ به امام ارادت دارد؛ برای مردم به صورت حقیقی - نه ادعایی - احترام قائل است. غیر خودی کیست؟ غیر خودی کسی است که دستورش را از بیگانه می گیرد؛ دلش برای بیگانه می تپد؛ دلش برای برگشتن امریکا می تپد. غیر خودی آن کسی است که از اوایل انقلاب در فکر ایجاد رابطه ی دوستانه با امریکا بود. به امام اهانت می کرد؛ اما برای امریکا اظهار علاقه می نمود! کسی به امام اهانت می کرد، ناراحت نمی شد؛ اما اگر کسی به دشمنان بیرون از مرز یا همدستان آن ها اهانت می کرد، ناراحت می شد! این ها غریبه اند.» (۱)

یکی از جبهه هایی که خود را در زیر پوست انقلاب جا داد ولی با روح انقلاب هماهنگی نداشت و تاکنون موجب مشکلاتی برای انقلاب شده است و یا در آینده می شود، حجتیه ای ها بودند که در عین ظاهر مذهبی، به جهت روح غرب زدگی پنهان شان و اشرافیتی که با خود داشتند، از اول مقابل انقلاب ایستادند، این ها مذهب را امری فردی می دانستند و نسبت به حاکمیت احکام الهی حساس نبودند و این عدم حساسیت را زیر پوشش آن که باید حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه بیايند و عدالت را برقرار کنند، توجیه می کردند، عملاً برایشان مهم نبود شاه حاکم بر سرنوشت جامعه باشد یا نباشد، معتقد بودند اسلام یعنی این که من کراواتم را بزنم، بهترین زندگی را داشته باشم، اروپا هم بروم، نماز هم بخوانم. به قول خودشان؛ «ما در زمان طاغوت نماز می خواندیم، در زمان یاقوت هم نماز می خوانیم، برای ما فرقی نکرده است!» این جریان، چیزی

ص: ۵۶

به نام حضور تاریخی غدیر را نمی فهمد، غدیر را بیشتر وسیله ی اختلاف بین شیعه و سنی کرده است. امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در رابطه با آن ها می فرماید: «دیروز حجتیه ای ها مبارزه را حرام کرده بودند... ولایتی های دیروز که در سکوت و تحجر خود آبروی اسلام و مسلمین را ریخته اند و در عمل پشت پیامبر و اهل البیت عصمت و طهارت را شکسته اند و عنوان «ولایت» برایشان جز تکسب و تعیش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می خورند» (۱) می فرماید: این ها «ولایت» را وسیله ی تکسب و تعیش کرده اند. یعنی زیر پوشش این واژه ها دکان باز کرده اند تا به زندگی دنیایی خود رونق دهند، وگرنه مگر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان غیبت جز از طریق ولایت فقیه می تواند در جامعه جاری باشد؟

از جمله جریان هایی که به ظاهر در کنار انقلاب بودند ولی با هدف اصلی انقلاب که حاکمیت حکم خدا و نظر به توحید ربوبی بود، مخالفت داشتند، «ملی - مذهبی ها» بودند که تحت عنوان نهضت آزادی توسط آقای مهندس بازرگان پایه گذاری شد. این ها نمونه ی روشن سکولاریسم هستند، می گفتند اسلام باید مثل مسیحیت جامعه را تغذیه کند، ولی قیصر در جای خود و پاپ در جای خود. اینان عموماً تحصیل کرده ی اروپا بودند و تحت تأثیر جریان های مسیحی آن جا قرار داشتند، ولی اسلام را مذهب خود قرار داده بودند. این ها معتقدند اسلام خوب است، بهترین دین هم هست، ولی حکومت باید به روش مدرن و بر مبنای فرهنگ

ص: ۵۷

مدرنیته اداره شود. در زمان شاه هم می گفتند: شاه فقط سلطنت کند، ولی حکومت نکند، اداره ی کشور هم براساس قواعد فرهنگ مدرنیته و به همان روش سکولار به عهده ی روشنفکرها باشد. در امور فردی همه را دعوت به مذهب می کردند، درباره ی قرآن بحث می نمودند ولی اصول غربی را به عنوان کامل ترین روش زندگی پذیرفته بودند و هم اکنون هم در عین انتقاد به بعضی از کارهای آمریکا، با آن ها رابطه ی خوبی دارند. چنانچه ملاحظه می فرمائید در نگاه این ها هدفی تحت عنوان این که تمام روابط اجتماعی باید نمایش جمال نور پروردگار باشد و حق با تمام جلواتش در صحنه ی آموزشی و اقتصادی و سیاسی در صحنه باشد، اصلاً مطرح نیست، تا شما بخواهید حقیقتِ «اَیْنَمَا تُوَلُّوا، فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ (۱)

- بر هر طرف نظر کنید خدا را می نگرید- را در نظام تصمیم گیری افراد به تماشا بنشینید.

جریان سومی که سابقه ی مبارزه با نظام شاهنشاهی را داشتند ولی از همان ابتدا و خیلی صریح با انقلاب مقابله کردند جریان روشنفکری لائیک بود. حرف این ها این بود که شاه، مرتجع است و نمی تواند ما را به تمدن شکوفای غرب برساند. پس باید شاه را عزل کنیم تا خودمان بهتر از شاه جامعه را به مدرنیته برسانیم. چنانچه ملاحظه می فرمائید، تمام مقصد و مقصود جریان روشنفکری لائیک، غرب است و از جهاتی با دو طرز تفکر قبلی وجه اشتراک دارد، لذا هر سه گروه فوق الذکر با انقلاب اسلامی به معنی واقعی آن مخالف اند و در این که باید ارزش های غربی در مناسبات

ص: ۵۸

اجتماعی و اقتصادی و آموزشی جامعه حاکم باشد، متفق اند. به همین جهت هم در نقطه های عطفِ مقابله با نظام اسلامی، با همدیگر کنار آمده اند، و افرادشان در گروه های یکدیگر رفت و آمد دارند. این جریان اعتقاد دارد کشورهای مترقی، دین را از نظام اجتماعی شان کنار گذاشتند که مترقی شدند، ما هم اگر می خواهیم مترقی باشیم باید دین را کنار بگذاریم و جامعه مان را با عقل بشری اداره کنیم.

جریان چهارمی نیز در انقلاب هست که می توان تحت عنوان «سکولاریسم پنهان» از آن نام برد، این جریان در عین این که انقلاب اسلامی را قبول دارد و معتقد است باید تربیت اسلامی در صحنه باشد و ولایت فقیه در جامعه نقش داشته باشد ولی در عمل به جای تأکید بر عدالت و معنویت، به امید پیشرفت کشور با الگوی غربی، به اقتصادِ سکولار تن می دهد و اشرافیت اقتصادی و طبقه ممتاز بروکرات را قبول می کند، لذا برای رسیدن به پیشرفت به معنی غربی آن، نفوذ سرمایه داری لیبرال و فرهنگ غربی و خرده بورژوازی و اشرافیت مدرن را در ساختارهای انقلاب می پذیرد و پیشرفت به سبک غرب را تا آن جا برای نظام اسلامی ضروری می داند که تصور می کند هر جریانی که بخواهد ما را از آن پیشرفت عقب بیندازد مخالف انقلاب است. مخالفت سران دولت های سازندگی و اصلاح طلب با دولت بعدی در درون چنین تعریفی قرار می گیرد. با همین دیدگاه آقای میرحسین موسوی در زمان نامزدی خود برای دولت دهم گفت: در زمان دولت های سازندگی و اصلاحات

احساس خطر نمی کردم، ولی با آمدن دولت نهم و ادامه ی آن، برای انقلاب احساس خطر می کنم.

## جایگاه مستضعفین در انقلاب

نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی، برگشت به معنویتی است که در صدد است ماوراء هر چهار جریان فوق، از غرب بگذرد و زمینه ی حاکمیت امام معصوم را فراهم نماید. نهضتی که معتقد است بشر باید در نظام الهی زندگی کند تا به آرمان های اصلی اش پشت نکرده باشد، و انسان در فطرت انسانی خود مستقر باشد. چنین بستری را که بر عدالت و معنویت تأکید می کند طلحه و زبیر تحمل نمی کنند، ولی مستضعفان بر عکس بعضی نخبگان، بهتر می توانند آن را بپذیرند. در همین راستا امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرماید: «ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نماییم و این را از اصول سیاست خارجی خود بدانیم»<sup>(۱)</sup>

می فرماید: یکی از اصول ما، دفاع از مستضعفین جهان است. زیرا به کمک آنان می توان جهان را به فرهنگ پیامبران برگرداند، همان کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اسلام به آن دامن زدند.

ما از روزی که ظهور جلوات پروردگاران را در تمام مناسبات جامعه طلب نکردیم و جذب فرهنگ مدرنیته و توسعه به روش غربی شدیم، مسئولیت های خود نسبت به سایرین را از دوش خود فرو گذاشتیم و در

ص: ۶۰

نتیجه مستضعفان را فراموش کردیم و به همان اندازه شور انقلاب در جوانان مان ضعیف شد و تحرک آنان کند گشت و از اهداف اصلی باز ماندیم و با رشد خودخواهی ها، ویژه خوارن به میدان آمدند و برنامه ها را در جهت منافع خود سوق دادند و از این مرحله به جای بسط انقلاب اسلامی و خدامحوری، خودمحوری و بسط مدرنیته شروع شد و به تدریج کرم های خزننده زیر پوست انقلاب سعی کردند ریشه را بچوند و سبزی و حیات انقلاب را به زردی تبدیل کنند و از این طریق پرورش مخالفان انقلاب در درون انقلاب شکل گرفت. به عبارت دیگر با بسط مدرنیته در درون انقلاب، انقلاب در مسیر نفی خود قدم برداشت. زیرا همان طور که عرض شد ذات و جنس انقلاب اسلامی، عبور از غرب است و نه بازگشت به غرب. حال اگر بعضی از نخبگان و یا مسئولان زمینه را جهت بسط مدرنیته در نظام آموزشی و اقتصادی و سیاسی کشور فراهم کردند، ناخواسته انقلاب را از ذات اصلی اش خارج نمودند. در حالی که روح تشیع چنین بازگشتی را نمی پذیرد و بحمدالله در این راستا ناظرین هوشمند پس از یک خواب زدگی به خود آمدند و با جریان های سکولار به مقابله پرداختند و از نقش مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» در ایجاد این هوشمندی نباید غفلت کرد.

### حضور ولایت فقیه در تاریخ تشیع

سؤال: اگر نقش ولایت فقیه تا این اندازه مهم است و جامعه حتماً به آن نیاز دارد، چرا علمای ما بیشتر در این صد ساله ی اخیر به آن پرداختند؟

ص: ۶۱



جواب: عنایت داشته باشید که فرهنگ تشیع در عین آن که یک فرهنگ کاملاً منطقی است، ولی یک موضوع سطحی نیست که افراد معمولی بتوانند آن را به راحتی بفهمند، وقتی طبق آیات قرآن پذیرفتیم، علاوه بر اطاعت خدا، باید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولی الامر هم اطاعت کرد(۱) و چون خداوند ما را دعوت نمی کند از کسی اطاعت کنیم که ما را به گمراهی بیندازد، پس علاوه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی الامر هم که خدا دستور اطاعت از او را به ما داده است، باید معصوم باشد، و معلوم است که در زمان غیبت امام معصوم، آن هایی که خدا دستور اطاعت از آن ها را به ما داده، از طریق پیروی از سخنانشان که توسط فقیه کارشناس برای ما از متون دینی استخراج می شود، اطاعت شان عملی می گردد. پس نباید بگوییم علمای ما فقط در صد ساله ی اخیر به موضوع ولایت فقیه پرداختند. ما از وقتی که امام معصوم عجل الله تعالی فرجه غیبت فرمودند، با رجوع به فقهاء اطاعت از امام معصوم را ادامه دادیم، منتها در صد ساله ی اخیر شرایط خاصی پدید آمد که باید موضوع ولایت فقیه، و پیروی از امامان معصوم، به صورت خاص تدوین شود. مشکل ما جو سازی هایی است که از طرف دشمنانمان می شود و جو را آنچنان مسموم می کنند که افراد امکان تفکر در موضوع ولایت فقیه را نداشته باشند، وگرنه فرهنگ شیعه، فرهنگی است که هرچه شرایط تفکر بهتر فراهم گردد، راحت تر پذیرفته می شود. همین طور که امروز مردم معمولی تفاوتی بین حاکمیت فقیه با حاکمیت غیر فقیه نمی گذارند، در صدر اسلام هم، مردم معمولی تفاوتی بین

ص: ۶۲

علی علیه السلام با سایر صحابه نمی گذاشتند، به همین جهت مردم عادی راحت ابابکر را پذیرفتند. درست است که فرهنگ شیعه، فرهنگی است منطقی، ولی هر قدر مردم سطحی شوند به همان اندازه نمی توانند بین ولایت فقیه و ولایت فرهنگ مدرنیته فرق بگذارند. از آن طرف چون فرهنگ مدرنیته با زبان نفس اماره با مردم سخن می گوید، بیشتر تحت تأثیر آن قرار می گیرند. اگر سعی شود مردم در زندگی خود متوجه ی افق های برتر شوند، به راحتی اندیشه و تفکر شیعه را می پذیرند. ولی اگر مردم را ضعیف و سطحی نگه داریم، بخواهیم یا نخواهیم از شیعه بودن جدا می شوند و از منطقی ترین زندگی محروم می گردند و نه تنها دیگر تاریخ ساز نخواهند بود بلکه از تاریخ تشیع بیرون می افتند و مثل سایر مردم یا گرفتار روزمژگی می شوند و یا با هدف های خیالی که زندگی غربی برای آن ها تعریف کرده است تلاش های خود را به سوی ناکجا آباد سوق می دهند.

هر نوع زندگی که جهتش به سوی حاکمیت حق نباشد و به امام معصوم نظر نداشته باشد، سرتاسرش پوچی و بی ثمری است، به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اصرار دارند انسان باید در زندگی امام زمان خود را بشناسند و گرنه به مرگ جاهلیت مرده است. (۱) پس مواظب باشیم روزمژگی ها و پوچی ها در زیر پوشش یک نوع زندگی که به ظاهر جدی و مفید است، پنهان نشود. عمده، جهت گیری اصلی زندگی است که

ص: ۶۳

---

۱- بنا به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۱۰، ص: ۴۹۳).

حرکات و سکناات زندگی را معنی می بخشد. لذا ممکن است یک مهندس همان قدر زندگی اش پوچ باشد که یک معتاد به مواد مخدر زندگی اش پوچ است. فرق شان در این است که آن مهندس توانسته است خود را به آن زندگی معمولی مشغول کند و پوچی خود را پنهان کند اما آن معتاد نمی تواند خود را فریب دهد لذا به مواد مخدر پناه می برد تا غیر منطقی بودن زندگی اش را احساس نکند. انسان هایی که تلاش نکرده اند جهت نورانی زندگی را پیدا کنند، اگر خود را به زندگی مشغول نکنند، چیز دیگری از همان سنخ از پوچی جایگزین آن می کنند. در حالی که وقتی زندگی جهت دار شد اگر سخت هم بگذرد، نشاط خود را به همراه دارد، نمونه اش وضع جوانان ما در جبهه ها بود، چون در آن شرایط متوجه بودند به صورتی منطقی زندگی می کنند لذا سختی ها را به چیزی نمی گرفتند.

## زندگی منطقی

اگر ما زندگی منطقی را از جوانانمان بگیریم، حال چه مهندس و دکتر بشوند، چه رفتگر، هیچ فرقی نمی کند! ما فکر نکنیم چون مثلاً فرزند بنده یا جنابعالی معتاد به مواد مخدر نیست پس نجات پیدا کرده است! بنا به فرمایش امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» زندگی منطقی وقتی است که بتوانیم برای عقیده ای بزرگ، روحیه ای انقلابی در خود و جوانانمان پایه ریزی کنیم، می فرمایند: «امروز با جمود و سکون و سکوت باید مبارزه کرد و شور و

یا در جایی دیگری فرمایند: «من در این جا به جوانان عزیز کشورمان، به این سرمایه ها و ذخیره های عظیم الهی و به این گل های معطر و نوشکفته ی جهان اسلام سفارش می کنم که قدر و قیمت لحظات شیرین زندگی خود را بدانید و خودتان را برای یک مبارزه ی علمی و عملی بزرگ تا رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی آماده کنید...» (۲).

اگر می بینید امروز در دنیا زمینه ی پذیرش فساد در جوانان فراوان است، چون در منظر خود افقی متعالی برای زندگی نمی شناسند تا به خاطر دست یابی به آن افق، از فساد بگذرند، چون چیزی ماوراء همین روزمّرگی ها نمی شناسند و لذا به هرچه پیش آید تن می دهند و علت آن که مکتب بودا هم نمی تواند جوانان خود را از فساد غربی حفظ کند، به خاطر این است که روح مبارزه با فساد غربی و فرهنگ استکباری در آن مکتب نیست و به همان اندازه که ناقص است در مقابله با فساد زمانه ناتوان است. همان طور که عرفان غیر حماسی کارش به جاهایی کشیده می شود که ملاحظه می فرمائید نه تنها در مقابله با فساد زمانه ناتوان است، بلکه بعضاً تحت تأثیر قرار می گیرد. مثل سیاسیون جداشده از مبارزه و عدالت و معنویت که کارشان به روزمّرگی کشیده شد. روشنفکرهای غرب زده و آن فرد مذهبی و آن عارف جداشده از نظام ولایت فقیه، همان اندازه گرفتار زندگی بی ثمر شده اند که جوانان گرفتار شده به مواد مخدر.

ص: ۶۵

---

۱- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۸.

۲- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۶.

تا نفهمیم در بیرون فرهنگ شیعه چه خبر است، نمی‌توانیم جوان‌مان را به فرهنگ شیعه جذب بکنیم. باید روشن شود فرهنگ شیعی، آن نیست که انجمن حجّتیّه می‌شناسد، می‌توان گفت این خودش یک نوع تخدیر است که تحت تأثیر فرهنگ استکبار پیش آمده است، به گفته‌ی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»:

«آمریکا و استکبار در تمامی زمینه‌ها افرادی را برای شکست انقلاب اسلامی در آستین دارند، در حوزه‌ها، در دانشگاه‌ها مقدس‌نماها را که خطر آنان را بارها و بارها گوشزد کرده‌ام، اینان با تزویرشان از درون، محتوای انقلاب و اسلام را نابود می‌کنند، این‌ها با قیافه‌ای حق‌به‌جانب و طرفدارِ دین و ولایت، همه را بی‌دین معرفی می‌کنند، باید از شرّ این‌ها به خدا پناه بریم.»<sup>(۱)</sup>

فرهنگ شیعه، آن نوع زندگی است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به جهان معرفی کردند. حالا شما با صد دلیل، خدا و پیغمبر و امامت را اثبات کنید، این کارها هنوز دینداری به حساب نمی‌آید، دینداری تلاشی است برای حاکمیت حکم خدا و نجات انسان‌ها از فرهنگ طاغوت. وقتی مسیر زندگی مشخص شد، دیگر زندگی احیا شده، دیگر شکست و پیروزی معنی ندارد، به تعبیر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»؛ «مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان به پای چوبه‌ی دار می‌روند، مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند، ولی ما

ص: ۶۶

به وظیفه‌ی اسلامی خود عمل کنیم»<sup>(۱)</sup>.

منظورم از آوردن فرمایش امام «رضوان الله تعالی علیه» آن است که تأکید کنم وقتی راه مشخص شد و زندگی صورت منطقی خود را پیدا کرد، سخت‌ترین حالت هم برای انسان نه تنها قابل تحمل بلکه نشاط‌آور است.

### مهمان ناخوانده

سؤال: در حالی که تفکر اصیل اسلامی بر بعضی از کارگزاران دولت و برخی از احزاب و مردم حاکم نیست و ناخواسته تحت تأثیر فرهنگ غرب اند و نمی‌توانند جایگاه رهنمودهای رهبری «حفظه الله تعالی» را درک کنند، چگونه می‌توان امید داشت که انقلاب اسلامی به هدف اصلی خود یعنی «ایجاد حکومت جهانی اسلام»<sup>(۲)</sup> که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بر آن تأکید داشتند، دست یابد؟

جواب: همیشه به این نکته عنایت داشته باشید که یک ملت براساس تاریخی که دارد زندگی می‌کند، اگر هم در تشخیص مصداق‌ها اشتباه کند، پس از مدتی شرایط خود را بازخوانی می‌نماید. حیات هر ملتی به تاریخ آن ملت گره خورده است، تاریخ ملت ما عهد با اهل البیت علیهم السلام است، آیا می‌شود علی علیه السلام را از تاریخ ملت ایران جدا کرد؟ ممکن است فرهنگ مدرنیته این آرزو را در سر پیوراند که ما را بی‌تاریخ کند و تحت تأثیر خود قرار دهد، ولی غرب زدگی ما یک غرب زدگی موقت است،

ص: ۶۷

---

۱- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۸.

۲- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۲۷.

این غرب زدگی مثل مهمانی ناخوانده است که می رود. خانه ی دل این ملت با امیرالمؤمنین علیه السلام مانوس است و در مراحل مهم به کمک ارادت به آن حضرت، تاریخ خود را جلو برده است. بنا نیست همه مثل امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باشند ولی همه شخصیت آرمانی خود را علی علیه السلام می دانند، آن هایی هم که می خواهند این ملت را فریب دهند، با نام علی علیه السلام فریب می دهند، ولی نمی توانند در فریب خود پایدار بمانند. ابتدا رضاخان در دسته های عزاداری امام حسین علیه السلام وارد شد و گِل بر سر خود می مالید و بعد هم به کمک غربی ها طوری تبلیغ کردند که رضاخان یک شخصیت وطن پرست است و می خواهد مشکلات کشور را حل کند لذا عده ای از مردم ساده از او استقبال کردند، حتی عده ای با مرحوم مدرّس درافتادند که «چرا اجازه نمی دهی رضاخان کارش را بکند؟!» ولی چیزی نگذشت که مردم با ملاک های تاریخی خود، شرایط به وجود آمده را ارزیابی کردند و متوجه شدند خانه ی دل آن ها جای دیگری بوده است. رضاخان و روشنفکران غربی می خواستند مردم به سویی بروند که آن جا سمت و سوی تاریخی مردم ما نبود. مواظب باشیم روح مردم را اشتباه نفهمیم وقتی چند مأمور که با دلارهای آمریکا خود را مردم ایران معرفی می کنند و رادیوهای بیگانه صدای آن ها را به عنوان صدای مردم به ما معرفی می کند، این نباید ما را اغفال کند. آن جوانی هم که اغفال شده، چیزی نمی گذرد که به ریشه اش برمی گردد، او نمی داند با زبانی دارد صحبت می کند که زبان او نیست. اگر بنای هدایت او را داشته باشیم، سربازی به سربازان انقلاب افزوده ایم، البته این کار حوصله می خواهد، همان طور که دشمنان

با برنامه های درازمدت نیروهای خود را از داخل کشور جذب می کنند. پس باید متوجه بود اکثراً مسأله برایشان مبهم است، جبهه ی دوست و دشمن را گم کرده اند و ملاک تشخیص دوست از دشمن به هم ریخته است، چون ما نه غرب را توانستیم آن طور که باید درست معرفی کنیم و نه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را. در حالی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مرز جدایی با دشمن را نشان دادند و فرمودند: «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم صهیونیست ها و آمریکا و شوروی در تعقیب ما خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی ما را لکه دار نمایند»<sup>(۱)</sup> ما مسئله ی باقی ماندن بر روحیه ی انقلابی و حفظ روح مقابله با دشمن را ساده گرفتیم و جوانانمان را مشغول امور فرعی زندگی کردیم، ذات ضد قدسی فرهنگ مدرنیته مورد غفلت قرار گرفت و با علاقه مند شدن به رفاه مادی، تکنولوژی مدرن مقصد و مقصودمان شد. غافل از این که در عین نیاز به توسعه باید عدالت و معنویت قربانی نمی شد و اهداف اصلی انقلاب به فراموشی نمی رفت.

برگشت از دولت های اصلاحات و سازندگی یک نمونه از همان بازخوانی هایی بود که ملت ایران در تاریخ معاصر خود انجام داد، و باز هم اگر غربیان و کارگزاران داخلی آن ها، جنبه ی غرب زدگی ما را تحریک کنند و ملت را به مسیری غیر از مسیر عدالت و معنویت بکشانند، دیری نمی پاید که مردم زودتر از گذشته خود را بازخوانی می کنند و به سرعت به مسیر اصلی خود برمی گردند. روش صحیح همان روش رهبری انقلاب

ص: ۶۹



است که دائم اهداف اصلی را تذکر می دهند، تا افق های اصیل مان را فراموش نکنیم. بعضی ها فکر کردند اگر مظاهر فرهنگ مدرن وارد زندگی مردم شود، دیگر مردم اهداف اصیل انقلاب اسلامی را فراموش می کنند، با این امید بود که دشمنان انقلاب در کنار دوستان غرب زده، آستین ها را بالا زدند که در عین سازندگی کشور، ارزش های معنوی را به حاشیه ببرند. ملت یک مرتبه متوجه شد در عینی که زیرساخت های صنعتی کشور خوب شده، اما عدالت و معنویت به حاشیه رفته است. کارگزاران سازندگی به روش غربی، از این مطلب غافل بودند که تفکر شیعه آنچه بصیرتی به همراه می آورد که توسعه و پیشرفت غربی نمی تواند آن بصیرت را به حجاب ببرد و لذا مردم به عدالت و معنویت برگشتند. اگر اصل را بر عدالت و معنویت گذاشته بودند، و با توسعه ای بومی که منجر به اقتصاد سکولار نمی شد، کار را جلو برده بودند، کارها با روح مردم همخوانی داشت. ولی با غفلت از این موضوع، از یک طرف اشرافیت بر انقلاب تحمیل شد و از طرف دیگر اقتصاد به جای آن که با ایجاد عدالت در خدمت مردم قرار گیرد، موجب ثروتمند شدن طبقه ای خاص شد که رهبری انقلاب «حفظه الله» تحت عنوان ثروت های بادآورده از آن یاد کردند و حالا چندین سال باید تلاش کرد تا مزاحمت های این افراد را که دائماً در جهت رسیدن به اهداف اصلی انقلاب سنگ اندازی می کنند، خنثی نمود. طبقه ای پدید آمد که به جای آن که خود را خدمت گذار مردم بدانند، طلب کار مردم می دانند و در مقابل هر تصمیمی که نفعش به مردم باید برسد و نه به آن طبقه ی ویژه خوار، مقاومت

می کنند. و تفکر شیعه این مشکل را می فهمد و تسلیم آن نمی گردد و شرایط موجود را نسبت به اهداف انقلاب مقایسه می کند و به همین جهت در شرایط گوناگون عزم برگشت به اهداف اصیل انقلاب را در مراحل مختلف از خود نشان داده است.

عمده آن است که متوجه شویم ما از کجا ضربه خورده ایم و به جای آن که افراد را مقصر بدانیم ذهن ها را متوجه عمق فاجعه ی مدرنیته نمائیم که می خواهد ما را از خانه ی علی علیه السلام جدا کند، تا با آمدن ثروت و رفاه دنیایی، دیگر ما به عدالت و معنویت که بستر تعالی انسان است فکر نکنیم.

## شروع فاجعه

سؤال: در حال حاضر که گرایش به مدرنیته و فرهنگ غرب، بین مردم گسترده است چگونه و با چه روش می توان تعارض آن فرهنگ را با فرهنگ شیعه روشن کرد؟

جواب: همان طور که عرض شد؛ اگر از یک طرف این معادله معلوم شود که ما از طریق فرهنگ تشیع و انقلاب اسلامی چه اهدافی را باید تعقیب کنیم و از آن طریق در چه مسیر با برکتی قرار می گیریم و تصمیم به ایجاد تمدن اسلامی، هم اکنون ما را وارد چه اردوگاه عظیمی می کند و از طرف دیگر این نیز معلوم شود که فرهنگ مدرنیته چگونه همه ی هویت انسانی ما را می رباید، می توانیم به آینده امیدوار باشیم، وقتی انسان متوجه شد بزرگ تر از آن است که با یک زندگی معمولی و با روزمرگی ها خود

را تمام کند، به خود می آید و مسیر زندگی خود به سوی غرب زدگی را بازخوانی می کند.

باید از خود پرسید با نزدیک شدن به غرب، چه چیزهایی را از دست دادیم و چه چیزهایی را به دست آوردیم؟ متأسفانه ما هنوز نمی دانیم در این صدوپنجاه سالی که روح روشنفکری ما زندگی ها را به غرب نزدیک کرد چه چیزهایی را از دست دادیم و چگونه از بستر زندگی طبیعی و بومی خود خارج شدیم و چگونه ریشه ی ما از خاکی که در آن ریشه دوانده بودیم، کنده شد. گذشته ی ما را طوری به ما معرفی کردند که گویا مردمی بودیم دورافتاده از تمدن که هزارسال به صورت وحشی و با انواع بیماری ها زندگی می کرده ایم. همه ی کار فرهنگ غربی آن است که گذشته ی انسان ها را از آن ها بگیرد، واقعاً وقتی در فرهنگ گذشته ی خود دقت می کنیم و نوع زندگی ای که تا قبل از قاجار با آن مانوس بودیم را می شناسیم، قلب آدم به درد می آید که چگونه با روی آوردن به مدرنیته، همه ی آن زندگی را از دست دادیم. چیزهایی را از دست داده ایم که حتی در فرهنگ مدرنیته نمی توان آن ها را تعریف کرد، چون مستشرقین قبل از ما با نگاه غربی آن را تعریف کرده اند تا باز ما به تعریف واقعی زندگی گذشته آگاهی نیابیم و این همان معنی بی هویت کردن یک ملت است. در مباحث «تمدن زایی شیعه» سعی شده است تا حدی این موضوع بازخوانی شود ولی تا چشم ما از حجاب فرهنگ مدرنیته پاک نشود، این بازخوانی به معنی واقعی اش صورت نمی گیرد. ما خودمان را به تمامه از دست داده ایم. اما کدام «خود»؟ در مقاله ی «ای امام!» عرض شد که؛ «ای امام!

دزدان که آمدند، می دانستند راز دیرپای بقای ما چیست و آن را از ما ربودند، و ما نیمی در خواب و نیمی در مرگ بودیم». مطلب را آن جا تعقیب کنید. عرض بنده آن است که حدود دویست سال است که ما را از خودمان گرفته اند و به همین جهت آن طور که باید و شاید نمی توانیم جایگاه انقلاب اسلامی را که آمده است تا خود از دست رفته مان را به ما برگردانند، بفهمیم. البته غربیان فکر می کردند کار تمام است، ولی اگر تمام بود با طرح انقلاب اسلامی توسط حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رجوع مردم به انقلاب با چنین وسعتی واقع نمی شد. آری درست است که انقلاب اسلامی متذکر نوعی از زندگی است که برای مردم عادی عادت کرده به دویست سال از خود بیگانگی هنوز مبهم است، اما با این همه همین مردم با انقلاب اسلامی یک نوع احساس قرابت دارند که به راحتی هم نمی توانند از آن چشم برکنند و این همان سرمایه ی عظیمی است که شیعه در طول تاریخ خود همراه داشته است. از آن جایی که فرهنگ تشیع همواره کنار ما بوده تا حدی فاجعه ی نزدیکی به غرب را احساس کرده ایم و دلمان بهانه ی خانه ی علی علیه السلام را گرفته است. در برهه هایی از تاریخ آنچنان فرهنگ غربی ذهن و دل جامعه را پر کرده بود که هیچ کس به ماوراء زندگی غربی فکر نمی کرد، مگر می شد چنین بحث هایی بکنی که «ما می خواهیم به نوعی از زندگی برسیم غیر از آنچه که غرب به آن رسیده است؟»، بلافاصله به شما تهمت می زدند که: این آدم مرتجع است، از زمانه عقب مانده و واپس گراست! در حالی که امروز

درست برعکس شده، بلندترین حرف ها، حرف هایی است که در صدد است راهکارهای عبور از مدرنیته را طراحی کند.

## تبلیغ دین با انگیزه ی الهی یا نفسانی؟

تجربه ی تاریخی از یک طرف و بصیرت شرعی از طرف دیگر نشان می دهد که در هر برهه ای از زندگی و تاریخ که به غیر از «حق» نظر کردیم، نه تنها از اهداف حقیقی خود عقب افتادیم بلکه سقوط کردیم و جریان های سیاسی کشور نمونه ی خوبی برای روشن شدن این مطلب است، زیرا هروقت نفس اماره در میان بود و زیر پوشش شعارهای مردم پسند نفس اماره ی مردم تحریک شد، شکست جریان ها حتمی بود و این قاعده هیچ ربطی به جریان های چپ و راست ندارد. اولاً: باید خود را فریب ندهیم، و به شعارهای مردم پسند خود دل خوش نکنیم. ثانیاً: از ضربه ای که با پیروی از نفس اماره خواهیم خورد غافل نباشیم و با این دید جریان ها را بررسی کنیم و راز شکست و پیروزی آن ها را تحلیل نمائیم. چه بسا افرادی که از اسلام و انقلاب سرخورده اند به این دلیل است که متوجه شدند آن فردی که طرفداری از انقلاب می کند برای ارضای نفس اماره ی خودش است و می خواهد از آن طریق خود را و گروه خود را بر گروه رقیب حاکم کند، این نوع طرفداری نه تنها برای آن فرد ضرر دارد بلکه بقیه را نیز از اسلام جدا می کند. امر به معروف هم اگر به شکلی باشد که کسی حکم خدا را تذکر دهد ولی برای تحقیر طرف مقابل، بسیار ضرر دارد، این غیر از آن است که در فضایی دوستانه به طرف بگوئیم:

حکم خدا را به پا دار! گاهی امر به معروف هایمان تحمیل خودمان است به بقیه، آن وقت به نظر شما آن آدمی که دنبال حق است، چنین برخوردی که همراه با نفس امّاره است را می پذیرد؟ مسلّم نمی پذیرد ولی در آن فضا در عین این که بنده را نپذیرفت متأسفانه از دین هم فاصله گرفت، چون تذکر به دین را در مسیری ناحق به او ارائه دادیم، بعد هم فکرمی کنیم که ما کار خیلی خوبی کرده ایم!

باید این قاعده را فراموش نکنیم، هر جا که جز حق مطرح باشد، ما خودمان و بقیه را به آتش می زنیم. نمونه هایی در زندگی داریم که به اسم «دفاع از اسلام» چون خودمان مطرح بوده ایم، هم خودمان را آتش زده ایم و هم بقیه را، چون نقص خود را ندیده ایم. مولوی در آن داستان «کر» و «بیمار» همین را می خواهد بگوید که آن آقا؛ ناشنوا بودن خود را پنهان کرد و قبل از آن که به عیادت بیمار برود، برای سؤالات خود جواب هایی را فرض کرد که در عمل، آن جواب ها عکس جوابی بود که بیمار به او می داد. او تصور می کرد وقتی می گوید چه خوردی، یک غذایی را می گوید، و یا وقتی می پرسد، پزشک تو کیست، یک پزشکی را می گوید. به بیمار گفت: چه می خوری؟ گفت: زهر. گفت: نوش جان. پرسید: پزشکی که به بالین ات می آید کیست؟ جواب داد: عزرائیل. گفت: به، به، بس مبارک پاست او. مولوی می گوید:

از

برای چاره ی این خوف ها

آمد

اندر هر نمازی إهدینا

ص: ۷۵

برای این که شما گاهی فکر می کنید دارید کار خوبی می کنید ولی این طور نیست، در هر نمازی التماس می کنند خدایا!  
«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

خواجه

پندارد که طاعت می کند

بی خبر،

کز معصیت جان می کند!

گاهی وقت ها پدر مردم را درمی آوریم! اسمش را هم می گذاریم «کار کردن برای خدا»!! اگر برای خداست، علاوه بر آن که باید عقل به کار گرفته شود باید نفس اماره هم در میان نباشد، فقط اسمش برای خدا نباشد، رسمش هم برای خدا باشد.

در مقابله با جریان های موجود در انقلاب هم موضوع از همین قرار است، اولاً: هر جا نفس اماره باشد کار به نتیجه نمی رسد، حتی اگر ظاهر قضیه دفاع از اسلام و ارزش های اصولی اسلام و انقلاب باشد، ثانیاً: متوجه باشیم با انقلابی روبه رو هستیم که ریشه در تشیع دارد و دل مردم ایران با آن مکتب آشناست، زود نباید فکر کرد اگر جریانی غرب زده خواست مردم را به طرف خود بکشاند، موفق می شود. مردم در اولین فرصت خود را براساس ملاک های تاریخی مکتب تشیع بازخوانی می کنند و به سوی ارزش های عدالت و معنویت برمی گردند و راز ریشه نگرفتن احزاب در ایران به همین جهت است که عموماً فضای سیاسی احزاب بر فضای الهی شان غلبه داشته و لذا روح توحیدی تشیع آن ها را از تاریخ بیرون می کند، مشکل سیاسیون ما آن است که معنی توحیدی تشیع و انقلاب اسلامی و نقش آن را نمی شناسند.

ص: ۷۶

ملت ایران که انگیزه شان خدا بود، به انقلاب و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به امید برگشت به اسلام ناب دل دادند، ولی عده ای با انگیزه ی این که ایران را به غرب نزدیک کنند کنار امام آمدند و همراه امام گفتند: «مرگ بر شاه». با این تفاوت که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» گفت: «مرگ بر شاه» تا خدا حاکم بشود، ولی این ها گفتند: «مرگ بر شاه» تا کشور را به نوعی به زندگی غربی نزدیک کنند، این ها امروز هم انقلاب اسلامی را به اندازه ی این که از پیشرفت های غربی عقب نیفتد، انقلاب می دانند. اگر دیروز با امام همراهی کردند به آن جهت نبود که هدفشان با امام و مردمی که در کنار امام بودند، یکی بود. طبیعی است انقلابی که جز به خدا نظر ندارد، کسانی را که می خواهند در بستر انقلاب، متبت شان را فربه کنند، کنار می زند. ارزش انقلاب اسلامی به آن است که توانست بنی صدر و قطب زاده و رجوی و سروش را کنار بزند و آن ها را از تاریخ انقلاب اسلامی بیرون بیندازد و یا به اردوگاه غرب، که نقطه ی اصلی مقابله با انقلاب اسلامی است، بفرستد. خطر وقتی انقلاب را تهدید می کند که این نوع افراد در زیر پوست انقلاب جای بگیرند و حرکت انقلاب به سوی اهداف مقدسش را متوقف کنند. و هنر انقلاب آن است که راه خود را ادامه دهد و به این نوع ریزش ها هیچ توجهی نکند تا از اهداف اصلی اش باز نماند. حتی اگر در بعضی از برهه ها این افراد درد سرهایی برای انقلاب ایجاد کردند و از زیر پوست انقلاب خارج شدند و مخالفت هایشان را



علنی کردند، همان در دسرها برکاتی شد برای انقلاب اسلامی که خود را بازخوانی کند و نسبت به نقطه ی هدف با دقت بیشتری برنامه ریزی نماید.

اگر مدرن شدن به معنی غربی آن و با همان فکر و فرهنگ، مقصد ما بود که نظام شاهنشاهی چنین مقصدی را برعهده گرفته بود. در تجربه ی تاریخی هم در مراحل گوناگون تجربه کرده ایم که هر وقت به بهانه ی مدرن شدن به غرب نزدیک شدیم، بدون آن که به تکنولوژی غربی نزدیک شویم، به روح غربی گرفتار شدیم و ارزش های غربی وارد زندگی مان شد و زندگی هایمان را بر باد داد و با تقلید هر چه بیشتر از غرب، تحقیر شدیم. چون بدون هر ملاکی به غرب رجوع کردیم، در حالی که امروز انقلاب اسلامی با اهداف خاصی که دارد در جلو ما است، باید در هر صورتی انقلاب اسلامی و موقعیت تاریخی و رویکرد عبور از غرب به سوی تمدن اسلامی را فراموش نکنیم.

ابتدا ملت ایران به نور تشیع به یک نوع خودآگاهی تاریخی دست یافت که با اروپایی شدن نه تنها به چیزی نمی رسد، که همه چیزش را نیز از دست می دهد، زیرا اروپایی شدن را در زمان محمدرضاخان با رگ و پوست خود حس کرد و در همان زمان روح توجه به انقلاب در عمق جان مردم خانه کرده بود، به قول «میشل فوکو»: انقلاب اسلامی، برگشت به هویت ملتی است که از غرب سرخورده اند. این پدر و پسر پنجاه سال می خواستند غرب را بر سر ما بزنند؛ تا آن جا ما توسط فرهنگ غرب تحقیر شدیم که به زنان ما گفتند: اگر هم می خواهید موهایتان را بپوشانید، چادرهایتان را بردارید، کلاه سر بگذارید! اگر روح ملت ایران می خواست

غرب را بپذیرد که در آن زمان بسترش فراهم بود، پس چگونه باز عده ای سعی دارند ما را به غرب ارجاع دهند؟!

روح تشیع آنچنان بصیرتی به همراه می آورد که انسان بتواند ظلمات پنهان در ظاهر پر زرق و برق غرب را ببیند، من شنیدم، شهید مطهری «رحمه الله علیه» گفته بودند، وقتی که بنی صدر و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از پاریس به ایران برگشت کرده بودند، وقتی از هواپیما پایین می آمدند، همین که دست بنی صدر را گرفتم و با او دست دادم، حس کردم دست شیطان در دست من است! فکر می کنم یک احساس مقدسی است که بصیرت شهید مطهری «رحمه الله علیه» می تواند به آن برسد، همین حالا هم کسانی هستند که متوجه ناخالصی هایی هستند، راه رفع آن ها این است که آرام آرام مردم رشد کنند و نسبت به آن ها بصیر گردند.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: من از اول هم مخالف نخست وزیری آقای بازرگان بودم؛ ولی شورای انقلاب پیشنهاد کرد و آن طور صلاح دیدند و من هم پذیرفتم. با این حال حضور آقای بازرگان و دولت موقت این برکت را داشت تا مردم بفهمند برای این گروه آنقدر که آمریکا و ارزش های غربی مهم است، انقلاب اسلامی و مردمی که انقلاب کردند، مهم نیست. اسناد لانه ی جاسوسی که به دست آمد روشن شد رابطه ی اعضاء دولت موقت با آمریکایی ها چه اندازه حسنه بوده و چه نقشه ها برای انقلاب اسلامی در سر می پروراندند.

آنچه باعث شد انقلاب اسلامی این مراحل را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد، همان روح توحیدی و بصیرتی بود که مردم شیعه

داشتند. وگرنه امثال مهندس بازرگان و اعضاء نهضت آزادی همچون قدیسان، دست نخورده باقی می ماندند تا به وقتش جهت کلی انقلاب را تغییر دهند.

## ریشه ی بصیرت ها

ریشه ی بصیرت شیعیان واقعی را باید در خلوص آن ها دنبال کرد و این که جز خدا مدّ نظرشان نیست و بر همین اساس به طرف سقیفه، که در آن جا رقابت بر سر قدرت بود، متمایل نشدند، به طرف امام معصومی متمایل شدند که در عین فانی بودن در خدا، مظهر اسماء و صفات پروردگار عالم بود. (۱)

در نیتِ خالص است که روح انسان با سنن الهی ارتباط برقرار می کند و پیچ و تاب های روبه‌هان، نمی تواند چیزی را از منظر او پنهان کند. هر چه بدبختی سرِ ما می آید به جهت بی خلوصی است. پیچ و تاب های روبه‌هان، آن هایی را که خود را با نور نیتِ خالص منور کرده اند، نمی تواند فریب دهد، حادثه ها را براساس سنین و قاعده ها ارزیابی می کنند و یک لحظه چشم دلشان از حضور سنن الهی منحرف نمی شود، تا فریب ظاهرِ پر زرق و برق دنیای مکار را بخورند. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرماید: «مطمئن باشید قدرت های شرق و غرب همان مظاهر بی محتوای دنیای

ص: ۸۰

---

۱- حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» آن حضرت راجع به قول خدای عز و جل که می فرماید: «خدا را نام های نیکوست او را به آن ها بخوانید»؛ فرمودند: سوگند به خدا ما ئیم آن نام های نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن که با معرفت ما باشد. (الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴)

مادی اند که در برابر خلود و جاودانگی دنیای ارزش های معنوی، قابل ذکر نمی باشد»؛(۱)

این بصیرت به جهت خلوص در توحید و توجه به امامان معصومی است که نمایش زندگی توحیدی بودند. همین که این دو نکته از جان و قلب انسان ها برود انواع گرایش ها به دنیا که امروز مظهر کامل آن غرب است، پدید می آید. هنر ما حفظ آن بصیرت است که راه به دست آوردن آن در جلوی ما است. به گفته مولوی:

آنچه

تو در آینه بینی عیان

پیر

اندر خشت بیند بیش از آن

پیر

ایشان اند کین عالم نبود

جان

ایشان بود در دریای جود

در

دل انگور می را دیده اند

در

فنای محض، شیء را دیده اند

انسان بصیر در دل انگور می را می بیند، بعضی ها؛ وقتی بوی می همه جا را گرفت، تازه می فهمند در این خمره، سرکه نیست، شراب است. بر عکس اهل ظاهر؛ اهل بصیرت می فهمند، با این روش که این ها جلو می روند این انگور، سرکه نخواهد شد بلکه به می تبدیل می شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر کوفه از حکومت معاویه به آن ها خبر می دهند و می گویند: «پس از من مردی بر شما چیره شود که دارای گلوی گنده و شکم برآمده است، بکشیدش، اما نمی کشیدش.»(۲)

در کتب شیعه و سنی موضوع ملاحم یا پیش گوئی های امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه ای است که خودش یک فصلی از زندگی

۱- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۱.

۲- ترجمه اصول کافی کمره ای، ج ۴، ص ۷۷۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابن ابی الحدید مقداری از آن‌ها را در جلد دوم شرح نهج البلاغه آورده است.

«در دل انگور می را دیده اند» اشاره به قاعده ای دارد که به صورت های گوناگون برای اهل بصیرت پیش می آید، چون قواعد جاری در عالم را می شناسند.

همه ی بصیرت ها را باید در این نکته دانست که به اندازه ای که نیت تان خالص است و جز خدا را نمی خواهید، بصیر می شوید. امیرالمؤمنین علیه السلام براساس همین نکته می فرماید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا زِدَدْتُ يَقِينًا؟!» (۱)

«اگر پرده ها عقب برود، بر یقین من چیزی اضافه نمی شود». پس ما به جهت نیت های غلط خود کور هستیم.

### عامل تشخیص دام از دانه

چشم های محدودنگر، به همان اندازه که از نگاه بر خدای هستی محروم اند، گرفتار ظاهر بینی و غفلت از باطن اند، و در اثر همین سطحی نگری دائم در دام می افتند، چون نمی توانند بین دام و دانه را تشخیص دهند.

اگر سری به زندان ها بزنید متوجه می شوید همه ی آن‌ها را «طمع» و دوری از قناعت به این روز انداخته است، طمع؛ یعنی جز آنچه خداوند برای انسان می خواهد را می خواهیم. قناعت یعنی به بندگی خدا قانع شویم و در نتیجه آنچه معبود ما برای ما خواسته، برای ما خواستنی باشد، همین

ص: ۸۲

که خدا را پذیرفتیم، به طور بدیهی به آنچه او برایمان خواسته قانع می شویم و در نتیجه طمعی پیش نمی آید که بصیرت ما را از ما بگیرد و طمع بتواند ما را تحریک کند. باید با جان و دل خود متوجه باشیم، مردمی که خدا را گم کنند، نمی توانند «دام» و «دانه» را تشخیص دهند؛ و عموماً دام را دانه می گیرند!

اگر بخواهیم موضوع را در سطحی گسترده تر بررسی کنیم باید بگوئیم: آن هایی که جز به سوی خدا و به سوی بندگی او به راه دیگر می روند، نه خود را می شناسند و نه حقیقت خود را و نه حقیقت عالم را. آیا این افراد می توانند از حقیقت سخن بگویند و ما را با حقیقت آشنا کنند؟!

اگر این مطلب در ذهن ما بماند قبل از این که گرفتار مشکلات شویم، از آن ها فاصله می گیریم، ده سال پیش معلوم بود این آقا با تخصص اقتصادی غیر الهی اش، کار ما را دارد خراب می کند، بعد از آن مدت حالا همه بر سرشان می زنند که خراب شد! در صورتی که همان روز اول می توانستیم به این مطلب برسیم! کسی که خدا ندارد، با خدا و با برنامه های خدا جلو نمی رود، چگونه می تواند کارش نتیجه بخش باشد، مگر خودش دام و دانه را تشخیص داده که حالا برنامه های یک کشور را در اختیارش گذاشتیم؟ نظام آموزشی که خدا در آن اصل نیست، به جای رساندن جامعه به دانه، آن ها را در دام گرفتار می کند. محال است آن کسی که حقیقت را نمی شناسد برای جامعه مفید باشد او خودش راه را گم کرده است و در بحران بی بصیرتی به سر می برد.

آن که خورشید را می شناسد، می داند ریشه ی نور کجاست و علت تاریکی ها چیست. چنین فردی اگر دید نور خورشید به دیوار افتاده، آن نور را از دیوار نمی داند تا خورشید را رها کند.

وقتی جامعه ای با تمام وجود طالب حق نبود، جنگ جمل راه می اندازد و در مقابل امام معصوم می ایستد و بر بحران خود می افزاید و اگر طالب حق می بود دعوت حضرت زهرا علیها السلام را می پذیرفت و با پذیرفتن آن دعوت نه تنها از وقوع بحران های آینده جلوگیری می شد، بلکه مسیر تاریخ در جهان اسلام آنچنان به سمت شکوفایی حرکت می کرد که امروز اسلام مرکز توجه اندیشه ها و تصمیم ها بود.

مشکل از آن جا شروع شد که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان تا این اندازه رشد نکردند که حق خواهی یعنی پیروی از مصداق عینی حق که ولی الله و امام معصوم یعنی علی علیه السلام بود را پیشه کنند. مسلمانان صدر اسلام اعم از مهاجرین و انصار انسان های حق خواهی بودند ولی از این نکته ی اخیر غفلت کردند - و این غفلت هنوز ادامه دارد- که در امور فردی نسبت به اجرای دستورات اسلام حساس اند ولی در امور اجتماعی این حساسیت را ادامه ندادند تا حق در همه ی ابعاد زندگی شان حاکم گردد. امروز هم اگر ما اسلام را نیمه کاره پذیرفتیم، ناخواسته در جبهه ای قرار خواهیم گرفت که جنگ جمل را مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام راه انداختند. همه ی مردم مدینه می دانستند اگر بناست حق در جامعه حکومت کند، باید علی حکومت کند، مشکل شان در عدم حساسیت نسبت به این موضوع بود که چه اشکالی دارد جامعه در اختیار ولایت امام معصوم نباشد؟! نتیجه اش



بعدها روشن شد و با حاکمیت یزید و پس از شهادت امام حسین علیه السلام آنچنان کشت و کشتاری در مدینه توسط لشکر شام راه افتاد و به زنان تجاوز شد که هیچ کس تصور آن را هم نمی کرد. راستی وقتی نسبت به حاکمیت حق حساس نباشیم باید منتظر نتیجه ای غیر از این باشیم؟ چرا نفهمیدند با سقیفه پایه ی چه کاری را گذاشتند؟ و چرا نفهمیدند که فاجعه ی جنگ جمل، شروع بزرگ ترین ضربه به پیکر اسلام است؟ جنگ جمل یک جنگ ساده نبود؛ اولین خون ریزی ای بود که در حوزه ی اسلامی و روبه روی امام مسلمین انجام شد و راه برای جنگ هایی مثل صفین و نهروان صاف گشت. ریشه ی آن هم آن بود که نظرها به گروه و قبیله و حزب و قداست های کاذب بیشتر بود تا نظر به حق و حاکمیت آن، خط و گروه، حجاب دیدن حق شد و باب بدعت های مقابله با نظام اسلامی یکی بعد از دیگری گشوده گشت. جنگ جمل با سوء استفاده از یک نقطه ضعف به وجود آمد و آن عدم حساسیت نسبت به حاکمیت امام معصوم بود، امامی که بر عدالت و معنویت تأکید می کرد.

هروقت نسبت به تربیت معنوی افراد جامعه سهل انگاری شود، مردم نسبت به حاکمیت حق حساسیت لازم را از دست می دهند، در آن حال وقتی به آن ها وعده داده شود اگر نسبت به اصول انقلاب اسلامی حساس نباشید، تحریم ها برداشته می شود و راحت تر می توانید زندگی کنید، دهانشان آب می افتد، غافل از آن که اگر به نظام استکبار امکان حضور دهیم تا حقارت و اسارت ما جلو می آید. به تعبیر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»؛ «اگر ملت ایران از همه ی اصول و موازین اسلامی و

انقلابی خود عدول کند و خانه ی عزت و اعتبار پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام را با دست های خود ویران نماید، آن وقت ممکن است جهان خواران او را به عنوان یک ملت ضعیف و فقیر و بی فرهنگ به رسمیت بشناسند، ولی در همان حدی که آن ها آقا باشند ما نوکر» (۱).

بلایی بر سر جهان اسلام آمد که هنوز هم از آن رنج می برد و در حدّ جهان سوم آن را می شناسند، همه به جهت غفلت از حق خواهی و حاکمیت امام معصوم بود.

کسانی دیروز فریب آتش افروزان جنگ جمل را نخوردند و امروز از نقشه های ابرقدرت ها در امان اند که ماوراء هر خط و جبهه ای، به دنبال حق باشند، حتی اگر این حق خواهی به ظاهر به ضرر آن ها تمام شود، و گرنه ناخودآگاه روبروی نظام اسلامی و به نفع دشمنان ملت عمل خواهند کرد، و از این طریق از تاریخ معنوی معاصر که انقلاب اسلامی آن را پدید آورده، بیرون می افتند. انقلابی که رسالت عبور از غرب و سیر به سوی حاکمیت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه را در بنیان خود دارد.

«والسلام علیکم و رحمهاالله و برکاته»

ص: ۸۶

---

۱- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۰.





## امید به رهایی

سالگرد تحقق انقلاب اسلامی را که ظهور تجلی نور الهی برای بشری است که فاجعه‌ی دوران خود را شناخته بود ولی راه بیرون آمدن از آن را هنوز تجربه نکرده بود، خدمت خواهران و برادران تبریک عرض می‌کنم.

گاهی انسان‌ها آن وسعتی که باید پیدا کنند را دست‌کم می‌گیرند و عمق فاجعه‌ی دوری از آن وسعت را که تمام انسانیت آن‌ها را می‌رباید، نمی‌شناسند، چنین انسان‌هایی وضع موجود خود را پذیرفته‌اند و منتظر منجی نیستند. بعضی از انسان‌ها ارزش خود و کمالات انسانی را می‌شناسند ولی چون فاجعه را عمیق و وسیع می‌بینند نمی‌توانند در خود امید رهایی را شکوفا کنند. این‌ها چون فقط به امکانات خود نظر دارند و راه آسمان را به سوی خود بسته‌اند، با یأس زندگی می‌کنند؛ زیرا از یک طرف آن قدر شعور دارند که به آنچه هست راضی نباشند و پلشتی و زشتی را به رسمیت نشناسند ولی از طرف دیگر نمی‌توانند بفهمند که خداوند راه بیرون رفت از ظلمات به سوی نور را برای آن‌ها مقدر کرده است. در مقابل دو نوع شخصیت مذکور، عده‌ای هستند که در عین شناخت عمق فاجعه می‌دانند

که در دل هر فاجعه ای سنت خداوند این است که نوری برای نجات و دریچه ای برای رهایی می فرستد. شخصیت نوع سوم علاوه بر این که منجی را به عنوان رحمت خدا به خوبی می شناسد، در ایجاد فرهنگ توجه به منجی با تمام وجود کوشا است. این نوع افراد در عین این که حیات برین خود را همواره مدّ نظر دارند، راه رسیدن به زندگی متعالی را هرگز فراموش نمی کنند.

با توجه به این مقدمه می خواهم عرض کنم بزرگ ترین ظلم به خود آن است که غفلت کنیم چه بزرگی هایی در جان ما هست و می توان بدان دست یافت. ظلم بزرگ تر نادیده گرفتن ربوبیت پروردگار است و این که فراموش کنیم خداوند همواره دریچه هایی برای تعالی حقیقی افراد و جوامع فراهم نموده است. آری! فاجعه ای بزرگ تر از این، تاریخ بشر را تهدید نمی کند که برای دریچه های تعالی بخش ارزش لازم را قائل نباشد و نسبت به حقیقت و جایگاه آن درست فکر نکند.

نقطه ی شروع انحراف در هر ملتی از این جا شروع می شود که راه برون رفت از ظلمات دوران را درست نشناسد و از آن استقبال نکند. خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ (۱) و در هیچ شهری و قومی پیامبری نفرستادیم مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری در آیند. یعنی خواسته با آوردن انواع سختی ها و به میدان آوردن انواع توسلات، راه آسمان را برایشان باز کند؛ تا گذشته ی شرک آلود و غفلت

ص: ۹۰

از راه های معنوی را از سر بیرون کنند، به همین جهت در آخر آیه فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَضُرُّعُونَ» تا افق های برتر معنوی جلوی جان شان باز بشود. سپس می فرماید: «ثُمَّ يَدُلُّنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةِ حَتَّىٰ عَفَّوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءُنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ (۱) آنگاه جای سختی ها را با راحتی ها و آسودگی ها عوض نمودیم تا آن جا که آن سختی ها را فراموش کردند و گفتند به پدران ما نیز به حکم طبیعت رنج ها و راحتی ها می رسیده، پس به ناگاه آنان را گرفتیم در حالی که موضوع را نفهمیدند و آن گرفتن را غلط تحلیل کردند، علت نابودی آن ها این بود که نتوانستند جایگاه سختی های اولیه و راحتی های بعدی را به خدا نسبت دهند و راه خود را به سوی آسمان بکشایند. با تحلیل غلط از شرایط پیش آمده به جای هرچه بیشتر آسمانی شدن، موضوع را تحلیل زمینی و مادی کردند، «قَالَ قَدْ مَسَّ آبَاءُنَا الضَّرَّاءُ»؛ گفتند این سختی ها که چیزی نیست که بخواهیم از طریق عوامل معنوی و ارتباط با خدا حل کنیم، همیشه از این چیزها بوده است و پدران ما هم همین ها را تجربه کرده اند، «حَتَّىٰ عَفَّوْا» به طوری که اصلاً یادشان رفت بنا بود با نور الهی راه ارتباط خود با آسمان معنویت را مستدام کنند.

ص: ۹۱

انقلاب اسلامی نیز در راستای همین سنت به میدان آمده تا راه بسته ی بشریت از آسمان معنویت را به او متذکر شود و طبیعی است که فرهنگ مدرنیته به جهت زمینی بودنش، با آن درگیر می شود و چنانچه ملاحظه می فرمائید دشمنی های تمدن جدید با انقلاب اسلامی از نوع بزرگ ترین دشمنی ها در تاریخ بشریت است که اگر ما جایگاه دشمنان انقلاب اسلامی را بشناسیم و عمیقاً به انگیزه ی این دشمنی ها آگاه شویم، به اصل و حقیقت این انقلاب پی خواهیم برد.

همیشه در تاریخ جنگ هایی بوده و خواهد بود، عمق دشمنی ها ریشه در عمق تفاوت نگاه های رقبا نسبت به یکدیگر دارد، هر اندازه تفاوت ها عمیق تر باشد، دشمنی ها شدیدتر است، آن جایی که اهل دنیا با یکدیگر می جنگند، تفاوتی در عقیده و اندیشه ی آن ها مطرح نیست، لذا با گرفتن مقدراری غنائم، جنگ تمام می شود. ولی اگر یک طرف تماماً به معنویت دعوت می کند و طرف دیگر تماماً پشت به معنویت کرده، این دشمنی شدیدترین دشمنی خواهد بود و از آن جایی که در حال حاضر اسلام به عنوان کامل ترین دین آسمانی در یک طرف و فرهنگ مدرنیته به عنوان مادی ترین فکر و فرهنگ در طول تاریخ در طرف دیگر، در مقابل هم ایستاده اند، عمیق ترین دشمنی ها به صحنه آمده و چهره های گوناگون آن



دشمنی یکی بعد از دیگری خود را نمایانده و یا می نمایاند. (۱) با شروع رنسانس بشری تولد یافت که با انقطاع از آسمانِ معنویت و محروم شدن از انوار غیبی، به هیچ چیز قانع نمی باشد. رنسانس دشمنی در مقابل کشیشان نیست، رنسانس فرهنگی است که به دین پشت کرده است، مسلّم مردم دنیا از غرب نمی پذیرند که به بهانه ی اشتباهات بعضی از کشیشان، به کلی به مسیحیت پشت کنند! اولاً: چرا به جای پشت کردن به کشیشانی که تبدیل به ملاک های بزرگ شده بودند به مسیحیت پشت شد؟! ثانیاً: چرا به فریاد درونی خودشان که آن ها را به ارتباط با آسمان می خواند، پشت کردند، تا به روحیه ای از مادیت گرفتار شوند که هیچ چیز نتواند بشر مدرن را قانع کند؟ معلوم است ملتی که از طریق انوار معنوی جان خود را سیراب نکند، هرگز دنیا- هر اندازه هم باشد- او را قانع نمی کند و لذا روحیه ی تجاوز به سایر ملل تمام شخصیت تاریخی آن را تشکیل می دهد. حال اگر دین آمد و خواست در مقابل حرص سیری ناپذیر فرهنگ غربی بایستد، به شدت به مقابله با آن اقدام می کند و هم اکنون آن دینی که پرچم مقابله با غرب این چینی را برعهده گرفته، اسلام است در جلوه ی انقلاب اسلامی.

شش صدسال پیش در دنیا چنین مقابله ای با خصوصیات امروزی آن وجود نداشت؛ از خاور دور تا غرب هرچه می دیدید، با کم و زیادش دین

ص: ۹۳

---

۱- به گفته ی یکی از محققین حتی در جنگ های صلیبی که بین مسلمانان و مسیحیان صورت گرفت، در عین دشمنی ها، نقطه های مشترک زیادی در همدیگر می دیدند که منجر شد هر کدام مجدداً خود را بازخوانی کنند.

بود. آری اگر عالمان کلیسا پس از جنگ های صلیبی، با آشنایی با اسلام متوجه می شدند ضعف ها و نقص هایی در مسیحیت رخ داده و با ملاحظه ی این که در متن دین شان نیز انگشت اشاره به اسلام بود، بیدار شده بودند، بسیاری از حوادث چندصدساله ی اخیر نه برای غرب به وجود می آمد و نه برای سایر ملت ها. ولی با این همه قبل از رنسانس همان مسیحیت ناقص، ده قرن اروپا را تغذیه کرد و اروپا به آنچه بعد از رنسانس در آن فرو افتاد گرفتار نشد. اگر در یک خانواده ای پسر نااهلی پیدا بشود و چهار روز به انحراف بیفتد، در صورتی که فرهنگ حاکم بر آن خانواده یک فرهنگ دینی باشد، بالاخره آن جوان کوتاه می آید. اما اگر ملاکی برای انحراف در میان نباشد، نه تنها منحرف بودن پسر ادامه می یابد، شدت هم می گیرد. با پشت کردن غرب به دین، همه ی ملاک های انحراف فرو ریخت و انحراف هر روز بیش از پیش شدت یافت.

### **تضاد اصلی مدرنیسم با حقیقت**

شاید وحشی تر از گورکانیان و ایلخانیان در تاریخ ملل نداشته باشیم ولی همان ها به ایران و کشورهای اسلامی حمله کردند و در نهایت مسلمان شدند! این به آن معنی است که بی پرواترین شخصیت ها در متن فرهنگ اسلامی هضم خواهند شد، چون در وحشی گری خود فرهنگی را برای نفی دین تدوین نکرده بودند، به همین جهت ملاحظه فرمودید که چنگیز و تیمور کسانی نیستند که بتوانند دشمنی عمیقی را در بین ملت پایه گذاری کنند. موجی بود آمد و هضم تاریخ ملت اسلام شد و تمام

گشت، ولی با حضور و ظهور فرهنگ مدرنیته یک نوع دشمنی به وجود آمده است که این دشمنی، دشمنی خاصی است و همچنان که عرض کردم بزرگان اندیشه با واکاوی روح این دشمنی اظهار می دارند در طول تاریخ، چنین کینه مندی بین ملت ها وجود نداشته است. زیرا در حال حاضر صحنه، صحنه ی تقابل بین مادیت و معنویت است و این شدیدترین تضادها است، هرچند در ظاهر به چشم نیاید و هرچند ما آن قدر به این کینه ها و تنفرها عادت کرده باشیم که ندانیم شرایط گذشته ی دنیا با وضع موجود بسیار فرق دارد.

از رنسانس به بعد با روحیه ای روبه رو هستیم که اگر از شناخت دقیق آن غفلت کنیم، از تحلیل درست روزگار خود غفلت کرده ایم، زیرا دنیازدگی، حرص، چپاول، جنگ با طبیعت، به صورت یک فرهنگ، آن هم تحت عنوان فرهنگی مدرن وارد تاریخ بشر شده و با ظاهری آبرومند و بهداشتی، وحشتناک ترین جنایات را به بار آورده است. به قول برتراند راسل؛ ما هرگز باورمان نمی آمد که نتیجه ی این تمدن این بشود که دو جنگ جهانی در مهد تمدن مدرن اتفاق بیفتد، آن هم با این شدت از کشت و کشتار! آیا با دقت و تدبّر در این امور نمی توان نتیجه گرفت که فرهنگ مدرنیته خشن ترین روح و روحیه را به صحنه ی تاریخ آورده است؟ و این دشمنی وقتی باطن خود را نشان می دهد که یک فرهنگ الهی با آن روبه رو شود، چون در آن صورت زمینه ی تضاد اصلی آن فرهنگ با حقیقت فراهم شده است.

دشمنی غرب با انقلاب اسلامی از نوع دشمنی‌هایی نیست که شما وقتی از دست همسایه تان عصبانی هستید، پیش می‌آید، که چرا آب ناودان خانه اش زیر پی ساختمان شما آمده؟! با دقت در مبانی روحی و فرهنگی مدرنیته می‌بینید. مدرنیته؛ فرهنگ جنگ با همه چیز است و می‌خواهد شما با تمام وجود در قبضه‌ی آن فکر و فرهنگ باشید، هیچ حقی برای هیچ کس و هیچ چیز قائل نیست، تا آن جا که حتی برای فکر و فرهنگ‌ها هرگونه ریشه و استقلال را نفی می‌کند، همه‌ی فکرها و فرهنگ‌ها باید در زیر سایه‌ی فرهنگ غربی استحاله شوند و تاریخ همه‌ی ملت‌ها تاریخ غرب گردد و نسبت به فرهنگ خودشان در بی‌تاریخی زندگی کنند، به اصطلاح سعی می‌کنند فرهنگ سایر ملل را اسطوره کنند و به موزه ببرند. و لذا بدون آن که خشم خود را نسبت به اسلام اظهار کنند مسلمانان را به این نتیجه می‌رسانند که اسلام خوب بود ولی مربوط به گذشته است و از این طریق کینه‌ی حذف رقیب خود را عملیاتی می‌کنند. نمی‌آیند مستقیماً بگویند امیرالمؤمنین علیه السلام بد است که متوجه عمق کینه‌ی آن‌ها نسبت به معنویت شوید، کاری می‌کنند که دیگر ریشه‌ی خود را به علی علیه السلام متصل ندانی و بی‌تاریخ شوی، با این کار هم از علی علیه السلام عبور کرده‌ای و هم به غرب اصالت داده‌ای و از این طریق می‌توانند ملت‌ها را تا آخر نوکر نگه دارند و خود آقایی کنند. حالا این دشمنی را با دشمنی‌هایی که امثال چنگیز و تیمور با ما داشتند مقایسه کنید. مدرنیته جنگی است که اگر از آن غفلت کنیم، همه چیزمان را از دست می‌دهیم و اسیر یک نوع بی‌هویتی کامل می‌شویم.

چنانچه عنایت فرمودید، ابتدا باید با دقت کامل بتوانیم دشمن شناسی کنیم و این را بدانیم که دشمن شناسی در دوران جدید نیاز به دقت زیاد دارد و کار ساده ای نیست، زیرا آنقدر دشمن پیچیده شده و دشمنی خود را پنهان می کند که برده های خود را تا حد مدیحه سرای خود اغفال می نماید، و لذا روشنفکران همان ملّتی که همه چیزشان را گرفته به مبلغان غرب در آن کشورها تبدیل می شوند. هیچ وقت مغولان نمی توانستند این کارها را بکنند. فرهنگ غربی در عین تنفر و کینه ای که با مسلمانان دارد، نمی آید آن ها را به قتل برساند، می آید آن ها را با دست خودشان مقابل خودشان و مقابل میراث معنوی شان قرار می دهد. مگر روشنفکران غرب زده ی ما به ما چه می گویند؟ جز این است که می گویند: دین کهنه شده است، گذشته ی شما کهنه شده است؛ اگر می خواهید زنده و تازه باشید، باید غربی بشوید. آیا این ها نشستند فکر کنند که اگر ما غربی شویم دیگر چگونه خودمان در اختیار خودمان خواهیم بود، جز این است که تماماً در اختیار غربی ها قرار می گیریم، آیا تجربه ی تاریخی ملت ها چیزی غیر از این را ثابت کرده است؟ به قول یکی از اندیشمندان، هر جا تمدن غربی پا گذاشت اولین چیزی که از مردم آن دیار گرفت این بود که خودشان را از خودشان ستاند. و این عمیق ترین جنگی است که غرب با ملت ها شروع کرده است، و عبارت است از جنگ برای گرفتن هویت ملت ها از خودشان. و ما تا نفهمیم این جنگ چه خصوصیاتی دارد نمی فهمیم دشمنی ما با غرب چه نوع دشمنی است، وقتی متوجه نوع

دشمنی دشمن نشویم، راه نجاتی را که خداوند توسط اولیائش - اولیائی که بر فراز زمان و زمانه فکر می کنند- برای ما قرار داده است نخواهیم فهمید. ما معتقدیم اگر جنگ غرب با ملت ها درست تحلیل و شناخته شود به این نتیجه می رسیم که انقلاب اسلامی یک هدیه ی بزرگ الهی است تا جهان را از شرّ این دشمنی بزرگ رها سازد و ملت ایران را شایسته ی آن دید که این کار بزرگ را بر عهده ی آن ها بگذارد تا در این مسئولیت، بزرگی فرهنگ شیعه نیز آشکار شود و چشمه ای گردد تا سال ها ملت ایران بتوانند از آن بهره گیرند و بهره دهند، که نمونه هایی از آن را در سی ساله ی اخیر می توان مشاهده کرد.

## هدف انقلاب اسلامی

غرب دارای نظم چشمگیری است اما باید از خود پرسید هدف از این نظم چیست؟ نظم برای اهدافی متعالی، یا نظم برای هرچه بیشتر برآوردن میل ها و هوس ها؟ افراد سعی می کنند سر وقت از خواب بلند شوند، موهایشان را منظم شانه بزنند، کراواتشان را ببندند و به اداره روند و بعد از ظهر خیلی منظم و سر وقت به خانه برگردند، ولی این همه نظم برای هیچ. ادب غربی؛ ادبی است بدون محتوای حقیقی. «جنتلمن» بودن، یعنی تمام قواعد پذیرفته شده ی جامعه ی غربی را محترم بشماریم و این در برخورد اول هرکس را جذب می کند مگر این که متوجه شویم این نوع ادب غیر از ادبی است که دین الهی بر آن تأکید دارد. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود امام حسن و امام حسین «علیهماالسلام» را به تقوای الهی و نظم در امورشان،

جهت و آرمان آن نظم، به سوی هرچه بیشتر قدسی شدن است و غفلت نکنیم که در حال حاضر در تمدن غربی ادب دنیایی جای ادب دینی را گرفته است، همان طور که قوانین بشری جای احکام الهی نشسته و لذا هر قدم که به این تمدن نزدیک شویم، چون رویکردش دنیا است، به همان اندازه از عالم دیانت فاصله می گیریم و بر این مبناست که تأکید می کنیم انقلاب اسلامی نه تنها ما را به ادب مدرنیته دعوت نمی کند بلکه ما را به عالمی متضاد با عالمی که مدرنیته بشر را به آن می خواند، دعوت می نماید.

توجه به تفاوت ذاتی ادب غربی با ادب دینی کار مشکلی است مگر آن که متوجه رویکرد متفاوت آن دو باشیم، که یکی در ذات خود برای هرچه دنیایی تر کردن انسان ها برنامه ریزی می کند و دیگری برای الهی شدن انسان ها. و تا این مطلب درست تبیین نشود نمی توانیم جایگاه انقلاب اسلامی را در دوران معاصر درست بشناسیم، تا آن جا که ممکن است به این تصور غلط گرفتار شویم که گویا انقلاب اسلامی برای بسط مدرنیته وارد تاریخ معاصر شده تا کشورهای اسلامی نسبت به آنچه غرب به آن رسیده عقب نیفتند. غافل از این که انقلاب اسلامی متذکر عالم دیگری غیر از عالم غربی است، برگشت به عالمی که رضاخان و پسرش از نظام آموزشی، سیاسی جامعه ی ما ربودند. و مقابله ی ملت با رضاخان به جهت به حاشیه بردن عالم دینی و به متن آوردن عالم غربی بود، نه این که مردم با رضاخان و محمدرضاخان بر سر عقب نیفتادن از فرهنگ غربی

مخالفت می کردند که چرا ما کم تر مدرن شدیم - و لذا آن ها را بیرون می کنیم که بیشتر غربی شویم - آری عده ای در انقلاب بودند که با انگلستان و آمریکا تضاد نداشتند و در عین حال با شاه مخالف بودند، این ها با شاه تضاد داشتند چون معتقد بودند شاه دیکتاتور است و قواعد دموکراسی غربی را رعایت نمی کند و ما را از این جهت از ملل متریقی دنیا عقب انداخته است، عده ای از پاریس و آمریکا با همین طرز فکر، همراه حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به ایران آمدند، هم اکنون هم عده ای با همین فکر در بین نخبگان ایران هستند ولی ذات انقلاب اسلامی به سمت و سوی دیگری در حرکت است و آن هایی را هم که هنوز با آن طرز فکر به عقب نرانده، به مرور به عقب می راند.

تمام انقلاب هایی که در تاریخ معاصر به وقوع پیوسته توسط کسانی بوده است که با حاکمان خود مسئله داشته اند و نه با غرب. آن ها در انقلاب های خود هدفی جز بیشتر مدرن شدن نداشته اند و عملاً یا دنباله رو غرب بوده اند و یا ادامه دهنده ی آن. تحلیل دنیا هم در ابتدا نسبت به انقلاب اسلامی همین بود؛ که انقلابی است در دل فرهنگ مدرنیته برای عبور از دیکتاتوری شاه به دموکراسی غربی. در حالی که به قول «میشل فوکو»: تنها انقلابی که ماورای مدرنیته، آمده است تا به مدرنیته «نه» بگوید، انقلاب اسلامی ایران است. (۱)

ولی متأسفانه نه تنها اکثر روشنفکران دنیا ابتدا این را نفهمیدند، عده ای از نخبگان خودمان هم هنوز این را نفهمیده اند که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آمده است تا فوق فرهنگ مدرنیته

ص: ۱۰۰



به مدرنیته «نه» بگوید، و از این طریق افقی تازه در مقابل بشر بگشاید، افقی که به تدریج بسط می یابد و مسیر تاریخ معاصر را عوض می کند.

## برون رفت از عالم غربی به سوی حقیقت

روشنفکران غرب گرای مذهبی بریده از سنت الهی می گویند: ما با تأکید بر انقلاب اسلامی از غرب عقب افتاده ایم! غافل از این که انقلاب اسلامی حرکتی است برای برون رفت از عالم غربی و یک نوع جهت گیری است در راستای روح حقیقت جویی، و بر همین اساس با روح غربی که سال هاست به حقیقت پشت کرده، درگیر است.

انقلاب اسلامی اوج خودآگاهی و دل آگاهی تاریخی ملّتی است که زهر نیست انگاری غرب را با جان خود احساس کرد و راه برون رفت از آن را پیدا نمود. چنین ملّتی تجدد، نه تدّین اولشان بود - مثل بعضی ها- و نه تدّین دومشان - مثل بعضی دیگر- آن ها فرهنگ مدرنیته و تجدد را به کلی خارج از تعلق خود می دانستند.

آری متأسفانه اسلام برای بعضی ها تدّین دوم است؛ اسلام را می خواهند تا به رفاه و تجدد بیشتری برسند؛ می خواهند به اسلام عمل کنند، تا خدا مزاحم آن ها نشود و مشکلاتی در زندگی آن ها ایجاد نکند، این ها به جای آن که به خدا و اسلام ایمان آورده باشند، به زندگی شان ایمان آورده اند. اسلام برای این افراد وسیله ای است برای رسیدن به دنیای بهتر، یعنی اسلام تدّین دوم شان است و تجدد، تدّین اول شان. مقصد اصلی آن ها مقاصدی است که مدرنیته برای بشر تعیین کرده تا در فضای مدرنیته

با ادب دنیای مدرن زندگی کنند. در حالی که به خوبی روشن است مقصد امام «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب این نیست، این طرز فکر نور اسلام و انقلاب را خاموش می کند و مردم را از برکاتی که انقلاب اسلامی برایشان به همراه می آورد محروم می نماید، زیرا اسلام چیزی نیست که بتوان آن را مثلله کرد و بعضی از اجزاء آن را به دلخواه نگاه داشت و بعضی دیگر را مهمل گذاشت.

### **خطر انحراف از آرمان های انقلاب**

حال پس از مطالبی که عرض شد باید از خود سؤال کرد، حقیقت انقلاب اسلامی چیست و چه هدفی را دنبال می کند و چه خطراتی آن را تهدید می نماید؟

اصلی ترین سؤال که باید از خودمان پرسیم این است که آیا آنچه موجب نگرانی مردم مسلمان ایران بود و هست، امرار معاش روزانه و تغذیه ی کودکان شان بود و مردم نظام شاه را سرنگون کردند تا از آن مشکلات رهایی یابند، یا انقلاب اسلامی یک نهضت فرهنگی است برای مقابله با فرهنگی که بر میراث توحیدی تاریخ بشر پشت کرده و سعی در نفی آن دارد؟ در صورتی که این سؤال درست پاسخ داده شود، زوایای دیگری نیز برای ادامه ی تفکر ظهور خواهد کرد.

غفلت از اهداف انقلاب اسلامی موجب می شود که مرز جدایی بین دوست و دشمن به هم بخورد و نه تنها انقلاب و نتایج مهم آن به حاشیه

می روند، بلکه به راحتی دشمنان انقلاب می توانند زیر پوست انقلاب جا خوش کنند و عنان کشور را به میل خود در دست گیرند.

از جمله نکاتی که پس از چند دهه بعد از انقلاب قابل بازخوانی است این نکته است که چرا انقلاب هنوز به آن اندازه که باید به اهداف خود دست می یافت، دست نیافته است؟ اگر به دنبال عنصر اصلی این سؤال باشیم دو جواب بیشتر نداریم، یکی این که تصور کنیم چون انقلاب اسلامی از مدرن شدن هرچه بیشتر بازمانده به اهداف خود نرسیده است، دیگر این که با تمام وجود معتقد باشیم روح غرب زدگی باقی مانده از گذشته مانع پشت سر گذاشتن فرهنگ مدرنیته و سیر به سوی اهداف انقلاب شده است. این دو نکته موضوعی بسیار جدی در مقابل ما است و به هر اندازه که نسبت به آن ها سرسری بگذریم در بازخوانی انقلاب در شرایط موجود باز می مانیم و به مسائل فرعی می پردازیم.

«دولت موقت» یعنی دولت آقای مهندس بازرگان موفقیت انقلاب را به هرچه مدرن تر شدن به روش غربی می دانست و به واقع هم به آن معتقد بود. مهندس بازرگان شخص تحصیل کرده ای بود که در کابینه ی دکتر مصدق نقش داشت، با نظام شاهنشاهی مخالف بود، از جبهه ی ملی منشعب شد به جهت آن که بر مذهبی بودن نهضت تأکید داشت، و نهضت آزادی را تشکیل داد، معتقد بود شاه باید مثل ملکه ی انگلستان سلطنت کند و نه حکومت، و کشور باید از طریق پارلمان اداره شود. ولی چون نسبت انقلاب اسلامی با غرب را، عبور از غرب نمی دانست حاضر بود از همان فردای پیروزی انقلاب با آمریکا ارتباط دوستانه داشته باشد. خیلی

ص: ۱۰۳

زود نیروهای انقلابی متوجه شدند با ادامه ی دولت آقای بازرگان انقلاب از اهداف خود منحرف می شود، امثال شهید محمد منتظری «رحمه الله علیه» سخnrانی های آتشینی در این رابطه انجام داد و سایر اندیشمندان هم هرکدام حساسیت لازم را نشان دادند. برداشتی که آقای بازرگان از اسلام و انقلاب اسلامی داشت این بود که با پذیرفتن انقلاب اسلامی ما هیچ تضادی با غرب و آمریکا نداریم و همین موجب شده بود که سفارت آمریکا در ایران با کمال امنیت به فعالیت خود ادامه دهد تا آن جا که اکثر اغتشاشات غرب و جنوب کشور را رهبری می کردند، تا بالأخره دانشجویان پیرو خط امام به این نتیجه رسیدند سفارت خانه ی آمریکا را اشغال کنند و دولت موقتِ آقای بازرگان هم به عنوان اعتراض استعفا داد.

عرض بنده تحلیل جریانی است از جریانات انقلاب در رابطه با اهدافی که برای انقلاب اسلامی قائل بود، آن جریان فکر می کرد از فردای انقلاب اسلامی می توان با آمریکا ارتباط برادرانه داشت و نه ما با آمریکا مشکلی داریم و نه او با ما! البته آن هایی هم که آقای بازرگان را به عنوان تشکیل دهنده ی دولت موقت پیشنهاد نمودند حساب کردند نه دولت بختیار انگیزه ی مقابله با آقای بازرگان را دارد و نه آمریکا و لذا مدت ها انقلاب می تواند در آن فضا به کار خود ادامه دهد. هیچ کس باورش نمی آمد از روزی که دولت موقت سرکار می آید تا روزی که انقلاب پیروز می شود دوازده روز بیشتر طول نکشد. آن چیزی که باعث شد اعضاء شورای انقلاب، دولت موقت را انتخاب کنند، تأیید مشی دولت موقت نبود، بلکه همان مصالحی بود که عرض کردم؛ ولی یک مرتبه نیروهای انقلاب

متوجه شدند که وزیر امور خارجه دولت موقت یعنی آقای ابراهیم یزدی در الجزایر با «برژینسکی» ملاقات داشته و محتوای صحبت‌ها حکایت از آن داشت که از طریق دولت موقت عملاً آمریکا با همان هویت استکباری پذیرفته شده و گویا نه تنها آمریکا هیچ خطایی نسبت به ما نکرده، در دنیا هم هیچ خطایی مرتکب نشده است. تعبیر آقای ابراهیم یزدی این بود که آمریکا پدرخوانده‌ی ما نباشد ما کاری به همدیگر نداریم. آنچه همه را در برخورد دولت موقت با آمریکا نگران کرد غفلت از جایگاه آمریکا در دنیا بود و این که روحیه‌ی استکباری آمریکا به کمتر از نفی انقلاب و زیر پا گذاشتن اهداف انقلاب راضی نیست. و از آن طرف رسالت تاریخی و الهی انقلاب اسلامی که نفی فرهنگ ضد قدسی غرب بود به کلی نادیده گرفته شده بود. به هر حال بحث بر سر جریانی است که در درون انقلاب، چگونه انقلاب و اسلام را برای خود تعریف کرده بود، که با تعریف حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و نیروهای اصلی انقلاب تفاوت اساسی داشت، در حدی که عده‌ای تا این جاها را هم پیش بینی کردند که مجبور خواهند بود یک مبارزه‌ی طولانی با دولت موقت داشته باشند، که با اشغال سفارت آمریکا و تغییر جهت انقلاب از آن جهتی که دولت موقت برای انقلاب تعریف کرده بود، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «این انقلاب از انقلاب اول بزرگ تر بود» چون از طریق اشغال سفارت آمریکا، انقلاب متوجه اهداف خود گشت و از مسیر انحرافی خود آزاد شد. ولی به هر حال حضور دولت موقت و نزدیکی آن به آمریکا و نفوذ آمریکا از همان ابتدا

در بعضی از لایه های تصمیم گیری، ضربه ای بود که به انقلاب وارد شد و به همان اندازه از نزدیکی به اهداف اصلی اش باز ماند.

## ریشه ی مشکلات

گرایش هایی که طالب نزدیکی به غرب بود با حذف دولت موقت تمام نشد و صورت های دیگری از آن به حیات خود در نظام تصمیم گیری کشور ادامه داد، از نوع مدیریت اقتصادی بگير تا آموزشی و تربیتی و حتی شهرسازی و خانه سازی، عده ای به نحوی و از سر دلسوزی می خواستند کشور ما از سر تا پا فرنگی شود و چون برنامه ها بیشتر تقلیدی بود و نه از سر تفکر، در بسیاری موارد کشور و پیرو آن انقلاب اسلامی را دچار بحران کردند. تقلید تا آن جا در افکار بعضی تصمیم گیرها حاکم بود که به عنوان مثال حتی نتوانستند متوجه تفاوت آب و هوای لندن و شهر اصفهان شوند - که شهر لندن دائماً ابر است، و نباید درخت های تنومند که سایه ی زیادی دارد در آنجا رشد داد ولی شهر اصفهان، یک شهر نیمه کویری است و درخت های تنومند و با سایه های زیاد علاوه بر زیبایی و تلطیف آب و هوا، موجب می شود تا مردم از سایه ی آن ها نیز استفاده کنند- آن ها همان طرحی را که برای میدان بزرگ لندن طراحی شده بود برای میدان امام اصفهان طراحی کردند و تمام درخت های چند صد ساله ی میدان امام اصفهان را بریدند.

معضل نزدیکی به فرهنگ ضد قدسی مدرنیته یک چیز است، معضل تقلید از غرب معضل مضاعف است. قبل از انقلاب «نیک پی» استاندار اصفهان تازه از اروپا آمده بود، دستور داد تمام خوار و بار فروشی ها نخود

و لوبیاها را در فریزر بگذارند! در حالی که در آن زمان اکثر مغازه ها یخچال معمولی هم نداشتند، چه رسد به فریزرهای ویترونی، هر مغازه ای هم که به آن دستور عمل نمی کرد جریمه می شد، خلاصه دستور آقای استاندار مصیبتی برای اصفهان شده بود؛ بالاخره یکی از دوستان او که از اروپا آمده بود تا به او سر بزند می گوید این چه دستوری است که داده ای و مردم را به مشکل انداخته ای؟ گفته بود: مگر یادت نیست در لندن نخود و لوبیاها را در فریزر می گذاشتند؟! رفیقش به او گفته بود: چون آنجا هوا نمناک است، اگر در فریزر نگذارند همه اش جوانه می زند، ولی در اصفهان که چنین مشکلی نیست! پس از آن دستور داد پس دیگر نمی خواهد خوار و بارها را در فریزر بگذارند.

واقعیت آن است که روحیه ی غربزدگی و اصالت دادن به غرب با پیروزی انقلاب به کلی از ذهن ها پاک نشد، به طوری که حتی بین اهدافی که انقلاب اسلامی به دنبال آن است و اهدافی که به عنوان آرزوی مدرن شدن در اقشاری از جامعه هست تفکیک نیافت، گویا هرچه جامعه به تکنولوژی غربی مجهزتر شود، انقلاب به اهداف خود نزدیک تر شده است و این موجب غفلت بزرگی در بازخوانی انقلاب نسبت به اهداف اصلی که باید دنبال کند، شد. در حالی که این یک امر طبیعی است که هر کشوری، اعم از آن که انقلاب اسلامی در آن واقع شده باشد یا نه، نیاز دارد که شرایطی برای زندگی مردمش فراهم کند و در حال حاضر برای زندگی در دوران معاصر نمی توان از تکنولوژی غربی جدا بود، ولی مگر اهداف اصلی انقلاب اسلامی رسیدن به رفاه به سبک رفاه غربی و

خلاصه کردن زندگی در آن رفاه بود؟ این همان غفلتی بود که دولت سازندگی بدان گرفتار شد، به طوری که از یک طرف با تمام انرژی سعی داشت کشور را به نوع زندگی غربی نزدیک کند و از طرفی چون هدف از انقلاب را همین می دانست، نه تنها به اهداف انقلاب اسلامی توجهی نشد، بلکه آن اهداف به شدت به حاشیه رفت.

در فضایی که همه ی ذهن ها معطوف به سازندگی با ملاک های غربی است، دیگر توجهی به آن نوع «عالم دینی» که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بر آن تأکید داشتند باقی نمی ماند، این که بنا است با انقلاب اسلامی بشر به عهد الهی خود برگردد و نظر به اهدافی داشته باشد، ماوراء اهدافی که غرب به بشر معرفی می کند، همه فراموش می شود و در این حالت مرز دوستی ها و دشمنی ها نیز به هم می خورد، چون ارزش ها تغییر کرده، آرام آرام، طبقه ی تکنوکرات ها و ارزش های مربوط به این طبقه فضای اقتصاد و آموزش کشور را تحت تأثیر خود قرار داده است و نه تنها اقتصاد سکولاریسم و سیاست سکولاریسم غلبه کرده، حتی نظام آموزشی کشور تحت تأثیر سکولاریسم پنهان قرار گرفته است، به طوری که جهت گیری کلی تحصیل کرده های کشور به چیزی غیر از ارزش های دینی معطوف شده است. انقلابی که آمده بود تا به روی بشر جدید راه آسمان را بگشاید، خودش زمینی شد و از اهدافی که بنا داشت در نظام اقتصادی، سیاسی، آموزشی دنبال کند باز ماند و ما امروز وارث برنامه هایی هستیم که روح دولت سازندگی شکل داد به طوری که روی هم رفته نظام اداری



و سیاسی و اقتصادی ما هیچ احساس مسئولیتی نسبت به اهداف انقلاب ندارد، مگر افرادی که شخصاً به آن ارزش ها معتقدند.

## آفات توسعه‌ی منهای عدالت

با توجه به مطالب گذشته می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که ریشه‌ی مشکلات را باید در نزدیکی به فرهنگی دانست که از جنس انقلاب اسلامی و ارزش‌های دینی این ملت نیست، ریشه‌ی مشکلات را باید در زیر پاگذاردن انقلابی دانست که راز نجات کشور ما و سایر کشورها بود و ما نفهمیدیم به اسم سازندگی چه بلایی بر سر انقلاب آمد.

آیا با غفلت از آن عالمی که بنا بود ما از طریق انقلاب اسلامی ایجاد کنیم، عالمی که غیر از عالم غرب بود، خسارت کمی به انقلاب وارد کردیم؟ و آیا این به جهت نقص انقلاب بود یا به جهت نقص برنامه‌ای که تلاش نکرد از ارزش‌های انقلاب برای ادامه‌ی راه ملت، استفاده کند؟ در همان زمان مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» تذکر دادند و فریاد برآوردند: «اما این که فلاخن کشور پیشرفت علمی دارد دلیل رستگاری آن کشور و ملت نیست. این را بدانید! ای بسا ملت‌هایی که از لحاظ علمی، امروز در اوج اند اما تا خرخره در لجن و فساد غوطه می‌خورند».<sup>(۱)</sup>

تمدن غربی به جهت ذات ضد قدسی که دارد تبدیل به تمدنی شده که انسان گرگ انسان شده و منافع خود را در چپاول منافع سایر ملت‌ها تعریف کرده، و لذا به طور طبیعی نه خود را می‌تواند اداره کند و نه سایر

ص: ۱۰۹

---

۱- مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی»، ۱۴/۶/۷۲.

ملت هایی را که بخواهند به روش غربی خود را اداره نمایند. نمونه ی ساده شده ی آن را در نظام اداری کشورهای ملاحظه می کنید که به روش غربی طراحی شده اند، این ها با همان روحیه ای که هرکس گرگ دیگری است و برای دیگری برنامه ریزی می کند عمر می گذرانند. ما پس از دولت سازندگی و به هم ریختن مرزهای عقیدتی و اخلاقی در نظام اداری و محور قرارگرفتن ارزش های بوروکرات ها و سکولارها، با اداریاتی روبه رو شدیم که نه تنها خود را خدمت گذار مردم و انقلاب احساس نمی کنند، بلکه معتقدند باید همه ی امکانات کشور در خدمت آن ها باشد تا آن ها به اهداف شخصی خود دست یابند و این است که ملاحظه می کنید امروزه ادارات در جهت هرچه بیشترگرفتن امکانات از مردم و نه ارائه ی خدمات به مردم برنامه ریزی می کنند، چیزی که در ابتدای انقلاب و در فضای دفاع مقدس هشت ساله، عکس آن حاکم بود. در آن وقت چون روحیه ی غربی طرد شده بود، نه تنها انسان ها گرگ انسان ها نبودند، بلکه عاشق همدیگر بودند. البته بحمدالله همه ی آن روحیه از بین نرفته است و انقلاب آنچنان ریشه دار است که روح احساس مسئولیت را به ادارات ما برمی گرداند. عرض بنده توجه به ریشه ی مشکلاتی است که وجود دارد تا عنایت داشته باشید از کجا سرچشمه گرفته و بیخود به مسائل فرعی نپردازیم.

قصد بنده آن است که عزیزان از خود پرسند آیا انقلاب اسلامی چون به مدرنیته آلوده شد از اهداف خود بازماند و فعلاً در تنگنا قرار گرفته و یا چون از مدرنیته بازماند به اهداف خود نرسیده است؟! یعنی چون هنوز

ژاپن نشده ایم انقلاب اسلامی موفق نشده و یا چون می خواستیم ژاپن بشویم انقلاب اسلامی به تنگنا افتاد؟ فراموش نفرمائید افقی که ملت ایران در منظر خود دارد آنچنان ارزشمند است که هرگز نباید آن را با ژاپن مقایسه کرد. ملت ژاپن بر اساس فرهنگ «شنتو» که بدان معتقدند در منظر خود چیزی به اسم قیامت و حیات ابدی نمی شناسند و همین موجب می شود که تمام افق زندگی را در حدّ دنیا بدانند و تمام انرژی خود را در همان محدوده صرف کنند و نزدیکی به ژاپن ناخودآگاه همان روحیه را به ملت ها القاء می کند و پروژه ی ژاپن گرایی یکی از نقشه هایی است که آمریکا برای ما طراحی کرده است. در حالی که روح ملت ایران، بسیار از روح ژاپنی فاصله دارد به همین جهت هم به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» لیبیک گفته است تا در افقی که حضرت امام در جلو او می گذارد زندگی کند. آیا ما حاضریم برای توسعه به روش ژاپنی، همه ی سرمایه ی الهی و تاریخی خود را پشت سر بگذاریم؟! ژاپن برای این که ژاپنی بشود که فعلاً هست در عینی که زمینه ی پذیرش فرهنگ غربی را با نداشتن روح قیامت پذیری داشت، مجبور شد بسیاری از سرمایه های فرهنگی خود را نیز زیر پا بگذارد. این یک دروغ است؛ که می گویند ژاپن در عین مدرن شدن آداب و سنن گذشته اش را حفظ کرد. به گفته ی «ادوارد سعید» تمام تلاش آمریکا این است که این دروغ بزرگ را در دنیا جا بیندازد؛ که ژاپن، هم فرهنگ تکنیکی غرب را گرفت و هم فرهنگ سنتی خودش را حفظ کرد. در حالی که روح مدرنیته، ژاپن سنتی را به موزه فرستاده و متعلق به تاریخ گذشته کرده و از زندگی بیرون انداخته است، زیرا فرهنگ مدرنیته با

هرگونه اعتقاد به امور غیر حسی سرچنگ دارد، اساس مدرنیته بر نفی هرگونه واقعیت معنوی است. هنر ما آن است که تحت تأثیر حیلہ ی غرب قرار نگیریم و به امید جمع بین سنت و مدرنیته، روح مدرنیته را وارد زندگی نکنیم و عملاً دیانت را از زندگی خود بیرون نماییم، در آن صورت دیانت تبدیل می شود به یک باور فردی و سلیقه ای که هیچ نقش فعالی در روح جامعه و زمانه ندارد. مردم ما هرگز نمی خواهند بعد از سرنگونی نظام شاهنشاهی، نظامی که به تأیید غرب رسیده روی کار بیاید.

اگر از موضوع فوق غفلت کنیم عملاً انقلاب اسلامی را که راه کارِ اصرار بر هویت اسلامی ملت بود بستر سرعت بخشیدن به هرچه بیشتر مدرن شدن ایران تبدیل می کنیم. در آن صورت اگر از فعالیت فرهنگی هم دم می زنیم، فعالیت هایی از جنس غربی مورد نظرمان خواهد بود و نه تقویت روح دیانت در نظام فرهنگی کشور و فعالیت اقتصادی با تعریفی که غرب بر آن تکیه دارد مورد نظر قرار می گیرد که تحت عنوان توسعه شعار آن را می دهیم، توسعه ای که جای دو چیز به کلی در آن خالی است، یکی عدالت و دیگری معنویت.

### شرط بقاء انقلاب اسلامی

باید از خود پرسید آیا انقلاب اسلامی با عدالت مقدس معنوی علوی پابرجا می ماند یا با اقتصاد سکولار و توسعه یافتگی به معنی تقابل هرچه بیشتر با طبیعت؟ انقلاب اسلامی پاسخ به ندایی بود که از حق به گوش مردم ما رسید تا علم را با عبودیت همراه نماییم و قدری از غروری که بشر

جدید به آن دچار شده، نجات یابیم و این با توسعه یافتگی به معنی غربی آن هرگز نمی سازد.

در دوران سازندگی و اصلاحات که با الگوی «بانک جهانی»، اقتصادمان را جلو بردیم، براساس ملاک های آن ها نسبت به زمان جنگ پیشرفت کردیم. در زمان جنگ؛ اقتصاد ما از نظر آن ها کاملاً بحرانی بود ولی چون روح عدالت علوی در آن تا حدی جاری بود مردم در آرامش بیشتری بودند و امید به زندگی به آن معنی که بدن جوانانمان از فقر و بی خانمانی نلرزد، بیشتر بود، زیرا هنوز هسته های قدرت و ثروت و اقتصاد سکولار بر گلوگاه های اقتصادی کشور دست اندازی نکرده بود. پیام انقلاب اسلامی آن است که ما با پارامترهای بانک جهانی و نظام سرمایه داری به آنچه می خواهیم برسیم، نمی رسیم. عدالت مقدس علوی سازمان و دیدگاه های دیگری دارد کاملاً مقابل اقتصاد مدرنیته. در زیر سایه ی اقتصاد علوی همه می توانند زندگی کنند و به دنیایی بالاتر از دنیای مادی نظر بیندازند، ولی در اقتصاد سکولار فقط اشراف احساس رضایت می کنند، این هم به جهت آن که در موقعیتی قرار می گیرند که می توانند با دسترنج بقیه به اشرافیت خود ادامه دهند.

اگر به روح و روحیه ی مردم توجه فرمائید، مردم برعکس اشراف صاحب قدرت و سیاست، هیچ وقت گله مند نیستند که چرا ما توسعه به معنی غربی پیدا نکرده ایم گله مندی آن ها از آن جاست که چرا به عدالت معنوی و مقدس علوی دست پیدا نکرده ایم.

ص: ۱۱۳

انقلاب اسلامی درست در زمانی که همه ی چشم ها به سوی توسعه به روش غربی بود، با رویکردی مخالف، نظرش به عدالت علوی معطوف شد و روح مردم به خوبی احساس کرد آن نوع توسعه نه دنیایی برای آن ها به همراه دارد و نه آخرتی. مشکلی که پس از جنگ پیش آمد مدیریت اقتصاددان هایی بود که در دانشگاه های آمریکا تحصیل کرده بودند و الگوی آن اقتصاد را به ما تحمیل کردند و منجر به ایجاد هسته های قدرت و ثروت سیاسی شدند و برای تغییر جهت کلی انقلاب برنامه ریزی کردند. اقتصادی که مردم عادی باید روزی هجده ساعت کار کنند تا بتوانند قسط وام هایی را که صاحبان قدرت و ثروت در اختیار آن ها گذاشته اند بدهند و در ازاء آن تا آخر عمر در خانه ای زندگی کنند که در رهن بانک است و یک ماشین قسطی هم سوار شوند که آن نیز نقشه ای است برای به جیب زدن حقوق کارمندی که هوس کرده با ماشین سواری به خانه ی قسطی خود برود، آن هم خانه ای که در یکی از شهرهای اطراف، صاحبان ثروت و قدرت برای او ساخته اند. آری در بستر فرهنگ مدرنیته است که صاحبان قدرت و ثروت می توانند چنین زمینه ای را برای چپاول حقوق مردم فراهم نمایند و لذا با هر جریانی که بخواهد ما را از فرهنگ غربی فاصله دهد به مقابله برمی خیزند و با انواع تهمت ها مثل خرافه گرا، عقب افتاده، غیر کارشناس و امثال آن سعی می کنند رقیب خود را از صحنه ی حاکمیت نظام اسلامی بیرون کنند، از این بدتر شایع می کنند انقلاب اسلامی نمی تواند جواب گوی نظام پیچیده ی اقتصادی امروز دنیا

باشد و منظور آن‌ها رجوع به کارشناسانی است که اقتصاد سرمایه داری را ارائه می دهند.

عصبانیت صاحبان قدرت و ثروت سیاسی از آن است که تأکید کنیم انقلاب اسلامی بنا دارد از غرب و فرهنگ مدرنیته بگذرد. در حالی که اینان بخواهند یا نخواهند ذات انقلاب اسلامی جز این نیست و بر خلاف میل آن‌ها انقلاب به سوی اهدافش جلو می رود و آن‌ها را از صحنه بیرون می کند. زیرا بشر وقتی نجات پیدا می یابد که در ظاهر و باطن از استیلاي طاغوت نجات یافته باشد و دیگر آن را حق نپندارد، به عبارت دیگر، نجات بشر در بستگی او به «حق» و حقیقت است.

فرهنگ غربی طوری است که اگر در جایی رخنه کرد آنچنان معادلات را به هم می زند که دشمن ملت را دوست جلوه می دهد و دوست را دشمن! در آن فضا آن‌هایی که بر عدالت و معنویت تأکید دارند، دشمن می شوند و آن‌هایی که دستورات الهی را به تمسخر می گیرند دوست قلمداد می شوند.

### **تبعات خروج از بستر طبیعی**

وقتی روشن شد با نفوذ فرهنگ مدرنیته همه چیز از بستر طبیعی خارج می شود و با گرفتار کردن جامعه به آرزوهای بلند توسعه ی غربی، زندگی بومی ویران می شود، می فهمیم که چرا گفته می شود پدیده ی «بیکاری» در کشورهای خاورمیانه و خاور دور یک پدیده ی مدرن است. ممکن است بگویید: مگر در قدیم هیچ کس بیکار نبود؟! حقیقت این است که بیکاری

به این معنا که انسان اصلاً کار و شخصیت کاری نداشته باشد در زندگی قبل از مدرن معنی نداشت، بستر زندگی بومی برای هرکس یک جایی تعیین کرده بود، حتی عقب افتاده های ذهنی در نظام اقتصادی گذشته در حدی که گاوها را به صحرا ببرند تا بچرانند، تربیت شده بودند و لذا نه تنها باری بر دوش جامعه نبودند، بلکه عاملی برای اقتصاد خانواده و روستا می شدند. پدیده ی بیکاری و بی خانمانی در غرب بعد از رنسانس و با فرهنگ عدم تعامل با طبیعت و تأکید بر صنعت، شروع شد و در کشور ما از قاجار به بعد کم کم مدرنیته وارد زندگی ها گشت. اول در خود غرب شروع شد و سپس به سایر کشورها که گرفتار فرهنگ مدرنیته شدند، سرایت کرد.

وقتی انسان از زمین بریده شد و بین انسان و زمین، انواع ماشین ها واسطه گشت و یک کُمباین هر روز به اندازه ی صد نفر آدم کار کرد، دیگر انسان ها در خانه ی اصلی خود که طبیعت است، جایی نخواهند داشت، زندگی به کلی گم می شود و انسان در وطن خود که زمین باشد، بی وطن می گردد. زندگی در کنار طبیعت، انسان ها را به وسعت طبیعت گسترش می دهد ولی زندگی ماشینی به جای تعامل با طبیعت بر آن غلبه می کند و در نتیجه شهرهای شلوغ پدید می آید و هسته های ثروت و قدرت و سیاست شکل می گیرد و بر جمع کثیری که در شهرها جمع شده اند هر طور خواستند اعمال قدرت می نمایند و برده داری پنهان، ولی سخت آزاردهنده پایه ریزی می شود، صنعتی که بنا بود در خدمت بشر باشد اگر در بستری قرار گرفت که موضوع عدالت و معنویت در آن



فراموش شد، منجر به حاکمیت صاحبان ثروت و قدرت بر مردم می شود و مسلّم صنعتی که در بستر فرهنگ مدرنیته شکل گرفت به عدالت و معنویت منجر نخواهد شد، و انقلاب اسلامی بستر نجات مردم جهان از معضلی است که روح مدرنیته آن را پدید آورد و درست هنگامی اتفاق افتاد که خودبینی بشر به نهایت رسیده بود.

وقتی فکر و فرهنگی که جای علم و صنعت را درست تعیین کند در صحنه نبود، فرهنگ مدرنیته با فرهنگ خاص خود طبقات صاحب ثروتی را پدید می آورد که برای کنترل قدرت و سیاست برنامه ریزی می کنند و جایی برای انقلاب اسلامی نمی گذارند که بخواهد اهداف مربوط به خود را جلو ببرد. مشکل از آن جا شروع شد که انقلاب اسلامی نسبت به ذات تکنولوژی و تبعاتی که به دنبال دارد هوشیاری لازم را به خرج نداد و بعضی از نخبه گان نتوانستند جایگاه تکنولوژی را درست تشخیص دهند و آن را در خدمت بگیرند، متأسفانه تکنولوژی با همان روحی که در غرب شکل گرفت در انقلاب اسلامی پذیرفته شد، بعد هم می گوئیم انقلاب اسلامی در دنیای مدرن جواب گو نیست! با این که با اندک تأمل می توان فهمید این فرهنگ مدرنیته است که جواب گوی نیازهای انسان نمی باشد و انقلاب اسلامی آمده است تا انسان ها را از آن فرهنگ به سوی فرهنگی عبور دهد که خدا برای بشریت نازل فرموده است. اگر مسئله ی انقلاب اسلامی را مطرح می کنیم باید موضوع به بن بست رسیدن و سرخوردگی بشر مدرن را نیز مطرح کنیم و آن وقت است که جهانی بودن انقلاب اسلامی را می توان درک کرد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با انقلاب اسلامی در دوران جدید نشان دادند وقتی همه ی ادیانی که راه های گشایش بشریت از بحران های مدرنیته بودند خودشان رنگ غربی به خود گرفته اند، باز برای برون رفت از آن فرهنگ یک راه هست و آن نظر به اسلام است به آن شکلی که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در معرض دید همگان قرار داده اند.

متأسفانه به جای آن که مسیحیت تکنولوژی را جهت بدهد و عنان گسیختگی آن را کنترل کند تا صاحبان تکنولوژی، به قیمت نابودی طبیعت، ثروت های بادآورده به چنگ نیاورند، مقهور تکنولوژی شد و به اسم هماهنگ شدن با زمانه، فرهنگی را که تکنولوژی بر مردم تحمیل کرد به رسمیت شناخت، و به جای آن که بر این تکیه تأکید کند که زمانه باید براساس دین خدا جلو برود، دین خدا را محکوم زمانه نمود. آن هم زمانه ای که صاحبان ثروت و قدرت برای خود تعریف کرده بودند.

حاکمیت روح تکنولوژی به این معنی است که اگر فرهنگ تکنولوژی و شیفت کاری کارخانه به شما اجازه نمی دهد نماز صبح خود را بخوانید، به جهت رعایت روح تکنولوژی - که استفاده از حدّ اکثر فرصت برای به دست آوردن ثروت است- نباید بر نماز خواندن خود اصرار بورزی. با این مثال ساده خواستم معنی حاکمیت روح تکنولوژی بر دین را عرض کنم و این که چگونه تکنولوژی تکلیف دین را تعیین می کند و گرنه موضوع بسیار عمیق تر و دقیق تر است.

موضوع آفات تکنولوژی را باید در هزینه ای که انسان و طبیعت می دهند تا ماشینی به راه بیفتد، دنبال کنیم و در مقایسه با خساراتی که به جهات الهی انسان می زند باید موضوع ارزیابی شود؛ روح تکنولوژی سکولار فضایی ساخته که به راحتی ذهن در مسیر الهی جان خود قرار نگیرد و اگر دین شناسان بخواهند در این مسیر بیندیشند با آنکس این که آن ها مخالف تکنولوژی و پیشرفت هستند میدان را برای طرح افکار آن ها تنگ می کنند.

باز این سؤال باقی است که آیا دین باید تحت تأثیر فرهنگ تکنولوژی باشد و یا تکنولوژی باید در کنترل نگاه دینی جلو رود؟

در زمان دولت های سازندگی و اصلاحات روزنامه ها نوشتند: اگر می خواهید توسعه ای مطابق با اروپا داشته باشید، باید از بعضی از اعتقادات دینی دست بردارید! این همان اصالت دادن به روح تکنولوژی است که تا کجاها به خود حق می دهد جلو بیاید. با نگاه به تاریخ چهارصدساله می توان گفت، تکنولوژی طوری به صحنه آمد که همه ی ادیان را مقهور خود نمود تا امکان هیچ ابراز نظری در مقابل آن نداشته باشند، اعم از مسیحیت، یهودیت، بودا و دیگر ادیان، تنها اسلام است که از طریق حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به مقابله برخاسته، آن هم به روشی بسیار ظریف و حکیمانه، تا نه از درون کشور و نه از بیرون متهم به ضد تکنولوژی شود. امام «رضوان الله تعالی علیه» ما را در بین دو راهی غربی شدن و اسلامی ماندن قرار دادند، چیزی که غرب تلاش کرده بود پیش نیاید و طوری القاء می کرد که بین اسلام و غرب تضادی نیست و با این کار

فرهنگ خود را حاکم می‌کرد و جلو می‌برد. با طرح چنین تقابلی مردم موفق شدند با چنگ زدن به اسلام وارد حوزه‌ی انقلاب اسلامی شوند و در راستای آشکارشدن چنین تقابلی بود که انقلاب اسلامی توانست خود را ثابت کند، و روشن شد اسلام تنها دینی است که می‌تواند مقابل فرهنگ مدرنیته بایستد.

### **تقابل فرهنگ مدرنیته با ادیان الهی**

فرهنگ مدرنیته از جهت بینش و روش در مسیری است که به کلی در تقابل با اسلام یا هر دین الهی قرار می‌گیرد، فرهنگی است که در ذات خود هر جریان مقدسی را نفی می‌کند و به تمسخر می‌گیرد و در همان راستا امثال سلمان رشدی را می‌پروراند و سخت از او پشتیبانی می‌کند و هر میلی، هر چند پست باشد در آن فرهنگ پذیرفتنی می‌شود و لذا اسلام به طور بدیهی و بر اساس ذات خود در تقابل با آن قرار می‌گیرد و برای انقلاب اسلامی مقدر شده که در این آخرالزمان مأموریت نفی این کفر جهانی را رقم بزند و به همین جهت انقلاب اسلامی در هر صحنه‌ای که با کفر جهانی درگیر شد پیروز بیرون آمد، شکست انقلاب اسلامی در صحنه‌هایی است که با کفر جهانی سازش کند. تقابل با فرهنگ غربی، تقابل دین و دینداران و نفی فرهنگ کفر است و لذا هر کس عزم احیاء زندگی خود را دارد راهی جز وارد شدن در اردوگاه انقلاب اسلامی ندارد. عده‌ای گمان می‌کنند قوانین دین با حفظ تمام شرایط و اوضاعی که غرب ایجاد کرده، قابل اجرا است. این‌ها نمی‌دانند تا بشر و عالم

کنونی به سوی حق و حقیقت باز نگردد، حقیقت دین محقق نمی شود، به عبارت دیگر قواعد و قوانین دین را به عالمی که دین در آن غریب و بیگانه است پیوند نمی توان زد و به همین جهت انقلاب اسلامی می خواهد عالم و آدم دیگری پدید آورد که همه زیر سایه ی حق و در پناه او باشند و به علوم انسانی و اجتماعی دیگری نظر دارد غیر از آنچه غرب پایه گذاری کرده است.

انقلاب اسلامی یک رستاخیز جهانی است تا حساب هر کس در این رستاخیز معلوم شود، یا افراد در دل ظلمات مدرنیته در تمام ابعاد گرفتار پوچی و نیهیلیسم می شوند و یا وارد تاریخ طلایی معنویت می گردند، از این جهت است که دیگر افراد را بر اساس جبهه ای که در آن هستند باید ارزیابی کرد و نه بر اساس خصوصیات فردی، از این زاویه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ای علی! «فَإِنَّهُ لَوْ عَزَدَ اللَّهُ عَبْدٌ سَبْعِينَ خَرِيفًا تَحْتَ الْمِيزَابِ قَائِمًا لَيْلَةً، صَائِمًا نَهَارَةً، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِلَايَةٌ عَلٰى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَلٰى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»؛ (۱)

اگر بنده ای خدای را هفتادسال زیر ناودان کعبه عبادت کند در حالی که شب ها به نماز ایستاده و روزها، روزه دار است و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نداشته باشد، از بینی او را در آتش می اندازند.

زیرا هر کس در جبهه ای که علی علیه السلام در آن قرار دارد، نباشد، هر کجای دیگر باشد، با هر خصوصیتی هم که باشد، در ظلمات است، و انقلاب اسلامی از این جهت تاریخ ساز است و متذکر ظلمات هر گونه

ص: ۱۲۱

زندگی است که در فضای مدرنیته ادامه یابد، انسان تماماً در آن فضا گرفتار بی هویتی و پوچی می شود. بنده یک مورد هم ندیده ام که کسی در فضای فرهنگ مدرنیته زندگی کند و در ضمنی که آرمان های آن فرهنگ را پذیرفته باشد، بتواند به زندگی خود معنا ببخشد و در نشاط و امید واقعی زندگی خود را جلو ببرد. آری! چون انسان در آن فضا، شرایطی برای امیدوارانه زندگی کردن ندارد خود را با انواع سرگرمی ها مشغول می کند، اعم از سرگرمی های سالم و پوچ و یا سرگرمی های ناسالم و فاسد.

هنوز که هنوز است بنده آن همه شادی که در بسیجیان خط اول دفاع مقدس هشت ساله دیدم، زیباترین شادی دوران می دانم، چون می دانستند نه تنها از چنگال پوچی دوران رها شده اند، بلکه تاریخی از امیدواری را برای مردم جهان رقم می زنند. این نوع نشاط و شادی مخصوص ملتی است که معنای زندگی را شناخته، و قابل مقایسه با قهقهه های پر از غفلت غرب زدگان نخواهد بود که نمی توانند عیاشی را از نشاط معنوی تفکیک کنند.

دل مردگانی که سعی می کنند با عیاشی و لذات بوالهوسانه از دل مردگی خود فاصله بگیرند، باید ریشه ی دل مردگی خود را در فرهنگی بدانند که راه آسمان را به روی قلب های آن ها بسته و فکر نکنند با انواع وسایل لذات بوالهوسانه می توانند آن را درمان کنند، انسان نیازمند نشاط های معنوی است که با حضور در جبهه ی ایمان و جهاد با کفر به دست می آید و زندگی حقیقی همین است و بس.

فرهنگ مدرنیته طوری است که زندگی حقیقی را از انسان می رباید و او را گرفتار آرزوهایی می کند که در عین دست نیافتنی بودن، به فرض هم که به دست آید جان را ارضاء نمی کند، به همین جهت اگر ما آرزوهای جوانان خود را چیزهایی قرار دادیم که در فرهنگ غربی آرزو به حساب می آید، دل مردگی و تن دادن به انواع بطالت ها را برای آن ها پدید آورده ایم، دیگر فرق نمی کند به آن آرزوها برسند یا نرسند، در هر صورت در جبهه ای قرار دارند که از معنای حقیقی زندگی خارج شده اند و در جهت گیری خود نمی توانند به انتهای نورانی بیندیشند، شبیه کسی که گرفتار مرداب شده ولی دست و پا زدن های خود را تلاشی می پندارد که او را نجات می دهد، در حالی که هر تلاشی در آن فضا، هلاکت را نزدیک تر و عمیق تر می کند. لذا است که باید متوجه باشیم مدرن تر کردن راه نجات مردم نیست، اصل را بر توجه دادن به جهت اصلی زندگی باید گذاشت و در کنار آن و در حدی که بتوانیم در این دنیا زندگی کنیم فعلاً از گزینش تکنولوژی چاره ای نیست. (۱)

همه ی این ها به جهت آن است که روشن شود وقتی ما جایگاه انقلاب اسلامی را در این عصر می شناسیم، که فرهنگ مدرنیته و تبعات آن را بشناسیم و بفهمیم اگر تکنولوژی فشاری از بازوی ما برداشت، صدها برابر فشار بر روان ما تحمیل نمود و اگر برنامه ای ریخت تا راهی جلو بشر بگشاید، آنچنان است که ده ها برنامه باید بریزد تا مشکلاتی را برطرف

ص: ۱۲۳

---

۱- در موضوع چگونگی گزینش تکنولوژی می توانید به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

کند که برنامه‌ی اولی پدید آورده است، زیرا با روح ضد قدسی و با اراده‌ی معطوف به قدرت و با عزم تقابل با طبیعت، می‌خواهد زندگی انسان‌ها را جلو ببرد.

وقتی در مقابل تمام موجودیت غرب «لا» می‌گوییم، «إلا»یی هم داریم و این «إلا» در جان ملت ایران همان حقیقت دین است. این «لا» در ارتباطی که با «إلا» پیدا می‌کند مؤثر می‌شود و در نفی و اثبات انقلاب اسلامی، هدف حل مسائلی نیست که غرب زدگی پدید آورده، بلکه انقلاب برای آن است که این مسائل از سر ملت رفع شود.

مخالفان می‌پرسند: چگونه می‌خواهید مسائل را حل کنید، آن‌ها غافل‌اند مسائلی که با غرب زدگی پیش آمده مسئله‌ی اصلی ما نیست، و انقلاب برای رفع آن‌ها آمده و نه برای حل آن‌ها. ما گرفتاری‌های اداری و بازرگانی و آموزشی داریم ولی انقلاب برای حل آن‌ها با حفظ صورت غربی آن پیش نیامده. باید متوجه بود ما مسائلمان را به صورتی که در عالم غرب مطرح شده نمی‌توانیم حل کنیم و اگر به آن صورت مطرح کردیم ناگزیر از ما راه حل غربی طلب می‌کند در حالی که انقلاب برای هموار کردن راه وصول به غرب نبود.

عالم کنونی غرب گرفتاری‌های بسیاری دارد و روز به روز گرفتارتر می‌شود، اگر در آن عالم وارد شدیم و خواستیم خانه‌ی از پای بست ویران شده‌ی زندگی غربی را برای خود تزیین کنیم، در می‌مانیم و خصم بر ما غلبه می‌کند، زیرا او نسبت به آن عالمی که سلطان آن است، مناسبت بیشتری دارد، اگر در تار و پود زندگی غربی وارد شویم و بخواهیم



مسائلمان را که پیرو آن زندگی پیش می آید حل کنیم، در می مانیم. باید بدانیم اگر بشر می خواهد آینده ای داشته باشد می توان با رجوع به حق از طریق انقلاب اسلامی این راه را گشود.

ضروری است که از خود پرسیم نسبت انقلاب اسلامی با غرب را چگونه تحلیل کنیم، آیا باید مدیریت آن را به دست کسانی بدهیم که اصالت را به فرهنگ مدرنیته می دهند و یا به دست کسانی که تلاش دارند با روش های حکیمانه ما را از مدرنیته عبور دهند و آرام آرام از غرب زدگی پنهان آزادمان کنند؟

بنده معتقدم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با انقلاب اسلامی نشان دادند: وقتی همه ی مکتب ها و ادیان رنگ غربی به خود گرفته اند تازه پیام آخرالزمانی اسلام، راه اصلی را می گشاید و حرکت از ظلمات به سوی نور را می نمایاند. و معنی این که گفته می شود اسلام دین آخرالزمان است، جز این نیست که وقتی همه ی ادیان تحت تأثیر ظلمات آخرالزمان قرار گرفتند یک دین هست که رسالت خروج از ظلمات را به عهده دارد و تقابل بین ایمان و کفر را مدیریت می کند و آن اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است.

### **انقلاب اسلامی، جنگ بین اسلام و غرب**

با تولد انقلاب اسلامی؛ آرام آرام سرنوشت هر جنگی به نحوی به تقابل انقلاب اسلامی و فرهنگ مدرنیته گره خورد، هر چند به ظاهر جنگ بین صدام و آمریکا و یا آمریکا و طالبان در افغانستان باشد، همان طور که جنگ بین ایران و عراق، جنگ بین ایمان و همه ی جهان

کفر بود. به عبارتی باید متوجه بود که مرزهای جغرافیایی در حال تبدیل شدن به مرزهای فرهنگی است. و در این دو جبهه ما شاهد ظهور تضادهایی هستیم که بین فرهنگ مدرنیته و ادیان الهی در حال وقوع است و بقیه ی ادیان اگر بخواهند بمانند، مجبورند به روش انقلاب اسلامی خود را بازخوانی کنند و نسبت خود را با فرهنگ مدرنیته روشن نمایند. هرچند متأسفانه روشنفکران ما تحت تأثیر آموزه های غرب، متوجه چنین تقابل اساسی نیستند و سعی می کنند این تضاد را رفو کرده و یا نادیده بگیرند و با این کار از اسلام بکاهند. آموزه های فرهنگ مدرنیته را اصل گرفته اند و می گویند اسلام هم همین ها را می گوید! در حالی که اسلام ما را به یک زندگی کاملاً متعالی و معنوی سوق می دهد و تمام آموزه ها و دستورات آن رویکردی قدسی دارد و نه دنیایی، هر چند در دنیا از دنیا استفاده می کند ولی نه با رویکردی که غرب نسبت به دنیا دارد.

انقلاب اسلامی با ذات ضد غربی خود صحنه ی بازی تئوری لیبرال دموکراسی را به هم زد و راه دیگری را برای زندگی گشود که این زندگی به کلی با آن نوع زندگی که فرهنگ مدرنیته در افق روح انسان ها قرار داده بود متفاوت است. چقدر در غفلت اند آن هایی که گمان می کنند: «پس از جنگ سرد، تضادهای ایدئولوژیک پایان یافته و لیبرال دموکراسی جهان را اشغال می کند»! گویا این ها در این جهان زندگی نمی کنند و با تئوری های خود دل خوش اند. با سادگی تمام می گویند جهان را تئوری لیبرال دموکراسی اشغال می کند و دیگر جایی برای هیچ فکر و مکتبی باقی نمی گذارد، این ها آرزوهای خود را به عنوان

واقعیت می بینند، و این همه مقاومتی که در بین توده ها در مقابل فرهنگ غربی به صورتی حماسی در حال شکل گیری است، نادیده می انگارند. وقتی متوجه شدیم لیبرال دموکراسی یعنی آزادی های بی قید و بیرون از تعهد دینی و از طرفی روح گرایی به ایمان را در جهان مشاهده کردیم، می فهمیم چرا عرض می کنم این ها آرزوهای خود را به عنوان واقعیات می بینند و گرفتار یک نوع خیال پردازی اند. همچنان برای تقویت خیالات و آرزوهای خود تکرار می کنند که «پس از جنگ سرد، تضادهای ایدئولوژیک پایان یافته و لیبرال دموکراسی جهان را اشغال می کند، و چون به عنوان یک دهکده با فرهنگ واحد غربی روبه رو هستیم، پس جهان یک دهکده است و یک حکومت هم بیشتر ندارد و آن هم لیبرال دموکراسی است.»! تازه در عینی که در خیالات خود زندگی می کنند به بقیه هم دستور می دهند شما هم باید به رنگ لیبرال دموکراسی در آید و هرگز تصور نکنید انقلاب اسلامی چیزی است که می تواند حیات جهانی لیبرال دموکراسی را نفی کند.

ظاهربینی شاخصه ای است که همیشه غرب زدگان بدان گرفتار بوده اند، در سی ساله ی اخیر صدها برنامه برای مهار جهان و خاورمیانه ریخته اند و تماماً به شکست انجامیده و باز به جهانی بودن لیبرال دموکراسی فکر می کنند. به جای آن که متوجه نقص این تئوری کودکانه شوند، انقلاب اسلامی را در شکست برنامه هایشان مقصر می دانند. در حالی که انقلاب اسلامی منطقی ترین تقابلی است که با تئوری لیبرال دموکراسی پیش آمده و با حرکت حکیمانه ی خود می رود تا بشریت را از این ظلمات رهایی

بخشد. پیام انقلاب اسلامی آن است که لیبرال دموکراسی هرگز نمی تواند انسان را قانع کند و بر این مینا جبهه ای را در مقابل فرهنگ مدرنیته شکل داده است و گرنه هیچ وقت هیچ مسلمانی با مردم اروپا و آمریکا جنگی ندارد، جنگ، جنگ فرهنگی است و جبهه ی مقابل ما یک فرهنگ و فکر خاص است که از رنسانس وارد تاریخ شد و با هر بشری که بخواهد خود باشد و توحیدی زندگی کند دشمنی می کند. و انقلاب اسلامی شروع تقابل با چنین فکر و فرهنگی می باشد و به همین جهت وارد شدن در جبهه ی آن برای برون رفت از عالم غربی و ورود به عالم اسلامی، همراه با نشاط و حیات و معنی دار شدن زندگی خواهد بود. إن شاء الله.

«والسلام علیکم و رحمہا لله و برکاتہ»

ص: ۱۲۸





در سالگرد رحلت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» سؤال اصلی ما این است که ذات انقلاب اسلامی چیست؟ برای پاسخ گویی به این سؤال ابتدا باید ریشه‌ی اصلی انقلاب اسلامی را که به اسلام متصل است مورد توجه قرار دهیم و متوجه باشیم هر دینی از جمله اسلام در واقع به کمک ما آمده است که ما عالم و آدم را درست و با چشمی فوق چشم تجربه و اندیشه‌ی محدود بشری، نگاه کنیم. عالم از چشم دین سراسر راز است، رازهایی که خبر از حقایق عالی‌ه می‌دهد و انقلاب اسلامی از آن جهت که شرایط امروزین رجوع به دین است، در ذات خود ما را به چنین نگاهی نسبت به عالم دعوت می‌کند، نگاهی که مقابل نگاه دنیای پشت کرده به دین قرار گرفته است. نگاهی که به دین پشت کند بسیاری از امکاناتی را که در عالم هست ولی در ماوراء محدوده‌ی حس است، نمی‌یابد و در نتیجه بدون ارتباط و استفاده از آن امکانات می‌خواهد خود را اداره کند. بر این اساس است که عرض می‌کنم اگر کسی به واقع انقلاب اسلامی را درست بشناسد و بتواند به آن عالمی که این انقلاب اشاره دارد نظر کند، متوجه می‌شود به کمک انقلاب اسلامی می‌توان بسیاری از مشکلاتی را که جامعه‌ی جهانی امروز گرفتار آن‌ها شده است، پشت سر گذاشت و به این

باور می رسد که هرگز نمی توان برای ادامه ی زندگی از انقلاب اسلامی دست برداشت. زیرا بی آیندگی جهانی که خود را در محدوده ی عالم ماده و امکانات آن متوقف کرده، روز به روز آشکارتر می گردد و روشن می شود که بسیاری از اقوام و ممالک در ارتباطی که با غرب دارند باید نگران فردای خود باشند.

سؤال دوم این است که انقلاب اسلامی چه چیزهایی را نفی و چه چیزهایی را اثبات می کند؛ به عبارت دیگر به چه چیزهایی «آری» و به چه چیزهایی «نه» می گوید؟ وقتی روشن شود انقلاب اسلامی با مبنای اسلامی خود ریشه در فطرت انسان ها دارد، متوجه می شویم به چیزهایی «نه» می گوید که تماماً با وجود انسان بیگانه است و به چیزهایی «آری» می گوید که با وجود انسان سازگار است، و در این راستا است که می توان گفت انقلاب اسلامی جواب جان انسان ها و موجب آرامش روح و حیات بشری است که جهنم اضطراب حاصل از فرهنگ مدرنیته، او را گرفتار کرده است.

### ماهیت انقلاب اسلامی

یکی از کارهایی که باید در سالگردهای مربوط به امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و انقلاب اسلامی انجام بدهیم، نظر به ماهیت میراث امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یعنی انقلاب اسلامی است که آن مرد الهی برای بشریت گذاشت. انقلاب اسلامی آنچنان با تمام ابعاد عالم و آدم در ارتباط است که به واقع از هیچ نکته ای از نکات آن نباید غفلت کرد و گرنه به



همان اندازه از سیر به سوی کمال محروم خواهیم شد. با شناخت ماهیت انقلاب اسلامی دیگر مناقشه روی مفاهیمی از قبیل دین اقلی و دین اکثری و یا ولایت مطلقه و یا غیرمطلقه ی فقیه، و امثال آن ها نخواهیم داشت، همه ی این مناقشه ها در شرایطی پیش می آید که نسبت به شناخت جایگاه عالم انقلاب اسلامی غفلت شود. همان طور که وقتی انسان اسلام را به عنوان یک دین الهی پذیرفت دیگر این سؤال برایش پیش نمی آید که «آیا نماز بخوانیم و یا نخوانیم!» کسی که اسلام را پذیرفت و متوجه نقش آن در دنیا و آخرتش شد نماز را که لازمه ی غیر قابل انفکاک مسلمانان است جهت سعادت خود به خوبی می پذیرد. در همین راستا بنده معتقدم اگر بر روی لوازم انقلاب اسلامی مناقشه می شود، به جهت آن است که موقعیت اصلی انقلاب درست روشن نشده است. بنابراین باید همه تلاش کنیم که ذات انقلاب را بشناسیم تا لوازم آن نیز شناخته و پذیرفته شود. آن وقت است که روشن می گردد به واقع امروزه انقلاب اسلامی همراه با لوازمش تنها راه سعادت بشر است، شناختن ذات انقلاب مثل دیگر ندانستن ها نیست، زیرا این ندانستن یک نوع بیگانگی با تاریخ است و موجب بی خردی و بی بهره گی انسان از زندگی می شود چون «وقت» خود را شناخته. (۱)

ص: ۱۳۳

---

۱- در موضوع «وقت» به کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» ص: ۳۴۰ رجوع فرمایید.

دشمن بعضاً به گونه ای به لوازم اعتقاد اسلامی مثل این که چرا باید دست دزد را برید، حمله می کند که اصل اسلام را زیر سؤال ببرد و یا عوارض انقلاب را عین اصل و حقیقت انقلاب مطرح می کند تا اصل انقلاب را نفی کند. باید اولاً؛ مواظب بود هر پیش آمدی را به نام عارضه ی انقلاب نپذیریم و از آن طرف عوارض انقلاب را با حقیقت آن یکسان ندانیم. در یک کلمه به عنوان یک انسان محقق باید اصل و فرع اسلام و انقلاب را شناخت و هر کدام را در جای خود مورد بررسی قرار داد. وگرنه همان طور که بنی اسرائیل بین جادو و معجزه فرق نگذاشتند و وقتی حضرت موسی علیه السلام به میقات رفتند، به دنبال سامری راه افتادند؛ اگر ذات اصلی انقلاب درست شناخته نشود پوسته ی انقلاب را برای ما نگه می دارند و محتوای آن را از حقیقت خالی می کنند و عملاً ما را از برکات فوق العاده انقلاب اسلامی محروم می نمایند تا آن جا که ممکن است تصور کنید کار از اول هم بدتر شد.

در راستای توجه به ذات انقلاب اسلامی حرف اصلی بنده این است که با به حجاب رفتن عالم اسلامی توسط مدرنیسم، فهم ما نسبت به دین از مسیر اصلی اش خارج گشت به طوری که اسلام در صدوپنجاه سال اخیر نه تنها به حاشیه رفت حتی در ذیل فرهنگ مدرنیته رنگ غربی به خود گرفت و به اصطلاح، در حجاب مدرنیته رفت. از این رو به جای آن که اسلام بر همه چیز سایه افکند، فرهنگ اسلام در زیر سایه ی تمدن غربی قرار گرفت و شخصیتش که باید ملاکی باشد برای ارزیابی همه چیز، با

تمدن غربی مورد ارزیابی قرار گرفت. و عملاً اسلام از شخصیت تأثیرگذار و تاریخ ساز خود خارج شد و ملت های مسلمان بی تاریخ شده، نه تنها دیگر منشأ اثر نبودند بلکه اثرپذیر شدند و هویت خود را در زیر سیطره ی تاریخی جهان مدرن جستجو کردند. هویت جامعه ی اسلامی دنباله ی تاریخی شد که جهان مدرنیته برای آن تعریف کرد و این عین بی هویتی است و از این طریق همه ی اسلام از دست رفت، چون معنی حقیقی خود را در دوران معاصر گم کرد و مدرنیته همان طور که همه چیز را با روح خود معنی می کرد، اسلام را نیز با همان روح معنی کرد، حال در چنین فضایی هراندازه می خواهی به عبادات فردی بپرداز، این عبادات هیچ منظری جز منظر غربی شدن در جلو شما نمی گذارد و مسلم اشخاص و طوائف متأدب به ادب فرهنگ غربی به آسانی نمی توانند با انقلاب اسلامی دمساز شوند.

اگر تاریخ معاصر را قبل از انقلاب اسلامی ملاحظه کنید، می بینید همه ی مسلمانان باید تلاش می کردند تا ثابت کنند اسلام هم حرف های فرهنگ مدرن را تأیید می کند و این به معنی قرار گرفتن اسلام در ذیل فرهنگ غربی است. وقتی اسلام زیر سایه ی فرهنگ مدرنیته قرار گرفت، دیگر این اسلام است که باید جان بکند و بگوید من هم هستم، در این شرایط اولاً: دیگر جوان مسلمان خیلی اصرار ندارد به مسلمانی خود افتخار کند، ثانیاً: آنچه به مسلمانی او شخصیت می داد، نزدیکی به مدرنیته بود و این که سعی کند بر اساس معیارهای دنیای مدرن زندگی کند، نه رغبتی به آگاهی نسبت به اسلام داشت و نه انگیزه ای برای عمل کردن به دستورات

کتاب وحی؛ باید گفت در آن شرایط به واقع از اسلام جز نامی باقی نمانده بود.

### بازگشت به اسلام تأثیرگذار

بر عزیزان واجب است فضای قبل از انقلاب را براساس زاویه ی فوق خوب بشناسند و گرنه وقتی می گوئیم انقلاب اسلامی شروع یک تمدنی است که به تقابل با فرهنگ مدرنیته آمده است، فکر می کنید ما شعار می دهیم. در طول تاریخ معاصر و از زمانی که فرهنگ مدرنیته فرهنگ غالب جهان شد، در هر شرایطی اسلام می خواست از خود دفاع کند تحت غلبه ی فرهنگ مدرنیته نمی توانست حقانیت خود را بنمایاند و این در صورتی است که در گذشته نه تنها اسلام حرف اول را می زد بلکه تاریخ را به حرکت آورده بود و عموماً ملت ها تحت تأثیر اسلام بودند.

در صورتی که بتوان از فضای سراسر نیرنگ و ظلمت فرهنگ مدرنیته خارج شد و اسلام را نمایاند، چهره ی اسلام آنقدر روشن و جذّاب و همه جانبه است که خودش دلیل بر حقانیت خود و ملاک ارزیابی همه چیز خواهد شد. مشکل اصلی به هم خوردن ملاک های ارزیابی است و این که بخواهیم از منظر فرهنگ بی ریشه و ضد قدسی مدرنیته، اسلام را ارزیابی کرده و اسلام را ذیل فکر غربی قرار داده و بررسی کنیم. مثلاً بگوئیم: «بهداشت که یکی از ارمغان های تمدن جدید است، هزار و چهار صد سال پیش در اسلام بر آن تأکید شده است» وقتی به این صورت از اسلام دفاع کنیم عملاً اسلام را ذیل تمدن مدرنیته قرار داده ایم و با اقرار به حقانیت

فرهنگ مدرنیته می‌خواهیم حقانیتی هم برای اسلام دست و پا کنیم، غافل از این که رویکرد اسلام به عالم و آدم متفاوت است و بهداشت در آن نگاه معنی خود را دارد و به منزل و مقصد دیگری اشاره می‌کند. باید از خود پرسید چه شده است که ما به چنین حال و روزی افتادیم که به جای آن که اسلام ملاک ارزیابی حق و باطل همه چیز باشد باید در مقابل ظلمانی ترین فرهنگ تاریخ، از خود دفاع کند؟ و او مدعی باشد و ما متهم!

### اسلام مدعی یا متهم؟

ممکن است بفرمائید بالأخره اسلام باید بتواند از خودش دفاع کند تا حقانیتش ثابت شود. بله اسلام آنقدر عظیم و توانا است که در هر شرایطی توان اثبات خود را دارد. ولی چرا اسلام در جایگاه متهم نشست و فرهنگ مدرنیته در جایگاه مدعی؟ آیا این یک وارونگی نیست؟ چرا باید فرهنگی که از بنیان با پشت کردن به عالی ترین معارف بشری پای گرفته و همه چیز را براساس هوس انسان‌ها ارزیابی می‌کند، در جایگاه مدعی بنشیند و با این همه نتایج اسفباری که در تاریخ چهارصدساله‌ی خود به بار آورده، از کشتار سرخ پوستان آمریکا بگیر تا اسیر کردن مردم آفریقا برای بیگاری در مزرعه‌های آمریکا و استعمار ملت‌ها و فسادهای بدون مرز و چپاول اموال سایر ملل، حالا مدعی است و اسلام باید در مقابل ارزش‌های فرهنگ مدرنیته از خود دفاع کند و خود را با آن‌ها هماهنگ نماید؟! همه‌ی این‌ها به جهت آن بود که ما مسلمانان پذیرفتیم اسلام را در ذیل تاریخ مدرنیته تعریف کنیم و اصالت را به فرهنگ غربی دادیم و به یک معنی اسلام را

بی تاریخ کردیم و در اتصال به تاریخ غربی آن را معنی نمودیم. یک ملت وقتی تاریخ دارد که در تمام ابعاد و جنبه های زندگی انسان ها اثر و حضور داشته باشد.

تا قبل از انقلاب اسلامی به خصوص با حضور ننگین سلسله ی قاجار و سلسله ی پهلوی در مقابل غرب، یک نوع بی هویتی تاریخی از ما نشان داده شد که بدتر از آن ممکن نبود. حاکمان وابسته طوری اسلام و تشیع را نمایاندند که گویا هیچ حرفی جز تقلید و تبعیت بی چون و چرا از غرب ندارد. چنین شرایطی، شرایط حاکمیت مدرنیته بر اسلام و بی تاریخ شدن اسلام بود. وقتی بعضی از کتاب های قبل از انقلاب را مطالعه کنید، می بینید چگونه می خواستند ساده ترین مسائل اسلام را از طریق حقایق تمدن مدرنیته اثبات کنند و این غم بزرگی بود که هیچ مسلمان آگاهی نمی توانست تحمل کند. در نظر بگیرید در این مدت بر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و امثال ایشان چه گذشت. بالأخره خداوند انقلاب اسلامی را درست در مقابل فرهنگ ظلمانی غرب به صحنه آورد تا با نمایش حقایق نگاه راز گونه ی اسلام عزیز، ضعف های نگاه مدرنیته بر ملا شود و بر دیواره ی آن فریب بزرگ، شکافی اساسی ظاهر گردد.

با توجه به ضعف های همه جانبه ی فرهنگ غربی و با توجه به امکانات همه جانبه ی اسلامی که به قرائت شیعی به صحنه آمده است، مسلم انقلاب اسلامی پایه گذار تمدنی خواهد شد که مردم جهان باید برای اثبات معنی خود به صورتی همه جانبه به آن روی آورند. با مطالعه در دو طرف قضیه است که می توان جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را شناخت تا روشن شود

انقلاب اسلامی به کجا می رسد و اسلام چه موقعیتی پیدا خواهد کرد. آنچه در این تقابل صحنه را به نفع انقلاب اسلامی تمام می کند، تنها ظلمات همه جانبه ی غرب نیست، بلکه خصوصیات اسلامی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» ارائه داده اند نقش بسیار مهمی دارد، چون ایشان اسلامی را به صحنه آوردند که در عین نظر به متن قرآن و روایات، صورت ارائه ی آن به روش عرفانی و فلسفی نیز مد نظر بوده است و از همه مهم تر فضای حماسی و تقابل کامل با غرب را در آن نهادینه کردند.

## آغاز تعارض

انقلاب اسلامی، آغاز تعارض روح راز گونه ی اسلام است در مقابل روح حس گرایی و عقل محدود شده به حس تمدن غربی. در چهارصدساله ی اخیر نگاه غرب به عالم و آدم از سر حس و عقل مستقل از وحی بود، چون به جنبه های متعالی انسان ها نظر نمی شد و راه های ارتباط آن جنبه ها به عالم معنویت مورد توجه قرار نمی گرفت، انسان غربی گرفتار هوس شد و عالم و آدم را بر همان اساس تحلیل کرد.

حس و عقل عملی به خودی خود ابزار هایی اند که باید با نور الهی هدایت شوند و گرنه عقل شیطانی یا «نکرا»<sup>(۱)</sup>

مثل عقل معاویه تحویل تاریخ

ص: ۱۳۹

---

۱- در روایت داریم که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: عقل آن است که به کمک آن خدای رحمان عبادت شود و به کمک آن بتوان بهشت را به دست آورد. راوی می پرسد، آنچه معاویه داشت چه بود، حضرت می فرمایند: «تِلْكَ النَّكْرَاءُ وَ تِلْمَكُ الشَّيْطَانِ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلِ» آن یک بد جنسی و شیطنت است، شبیه عقل است ولی عقل نیست. (بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۱۶)

می دهد، عقل یا تحت تأثیر وَحی است و یا تحت تأثیر هوس و شهوت. امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ»؛ (۱) چه بسیار عقلی که اسیر فرمان هوسی است که بر آن حاکم است. عقل عملی، استعدادی است جهت به دست آوردن راه ها و ابزارهایی که انسان برای رسیدن به هدف به آن نیاز دارد، مهم آن است که هدف را درست انتخاب کنیم، اگر عقل را صرفاً برای رسیدن به رفاه دنیایی به کار گیریم نتیجه اش آن می شود که فعلاً ما در غرب با آن روبه روئیم و در نهایت انسان را به ناکامی می کشاند و اگر بخواهیم به خدا برسیم باز عقل را به کار می گیریم تا شرایط و بستر تعالی انسان را فراهم نماید و به جای آن که تحت تأثیر هوس باشد تحت تأثیر عقل قدسی و وَحی الهی قرار می گیرد و شرایط تحقق تمدن اسلامی را فراهم می نماید. آن عقل که به آن عقل عملی می گوئیم همانی است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند ممکن است تحت تأثیر هوس قرار گیرد و هوس آن را جلو ببرد، استعدادی است که در عالم تأمل می کند و راه های رسیدن به هدف را می یابد، حال اگر هدف متعالی باشد، راه های رسیدن به آن هدف را به انسان می نمایاند و از این جهت عرض شد حس و عقل مستقل نداریم، حس شما بر اساس گرایش و انگیزه ی درونی شما عمل می کند، چشم شما همه چیز را نمی بیند چیزهایی را می بیند که شما می خواهید بینید و به آن حساسیت دارید. به قول مولوی:

گاو

را آری به بغداد ناگهان

بگذرد

از این کران تا آن کران

از

همه خوب و خوشی ها و مزه

او

نبیند غیر قشر خربزه

ص: ۱۴۰



دلِ گاو، پوست خربزه می خواهد؛ پس چشمش برای دیدن پوست خربزه حرکت می کند.

طالب

هر چیز ای یار رشید

جز همان چیزی که می جوید

ندید

از آن جایی که حس و عقل مستقل نداریم، اگر حس و عقل، از وحی جدا شد، حتماً گرفتار ضدّ وحی می شود؛ یعنی گرفتار هوس می گردد.

با توجه به امر فوق می توان گفت: تمدّنی که از وحی جدا گشت، عقلش، عقل شیطانی خواهد شد، همان طور که حس اش حسّ شیطانی می شود و همه چیز را وسیله ی استیلا می کند. در چنین شرایطی انقلاب اسلامی با حضور خود و با افقی که همراه خود دارد شرایط تعرّض به فرهنگ شیطانی جهانی مدرن گشت، آن هم با نگاه رازگونه ای که در ذات خود دارد و تمام تحولات عالم را به حقایق غیبی ارجاع می دهد. سال ها افتخار تمدن غرب این بود که ما با عقلمان زندگی خود را مدیریت می کنیم و هر ملتی که از تمدن غربی فاصله بگیرد، از عقل فاصله گرفته و گرفتار خرافه شده است. حالا انقلاب اسلامی آمده و روشن می کند وقتی حس و عقل از وحی فاصله بگیرند دیگر عقل، آن عقل مقدسی نیست که انسان را سعادت مند کند، عقلی است که شیطان تکلیف آن را تعیین می کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با نقش شیطان در ادراکات انسان های منحرف می فرماید: «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكَبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ فِعْلَ مَنْ قَدَّ

ص: ۱۴۱

شَرِكَةُ الشَّيْطَانِ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>(۱)</sup> شیطان را پشتوانه خود گرفتند و او از آنان دام ها بافت، در سینه هاشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می دیدند شیطان بدیشان می نمود، و آنچه می گفتند سخن او بود. به راه خطاشان برد و زشت را در دیده ی آنان آراست. شریک او شدند، و کردند و گفتند چنان که او خواست.

چشم دین و عقل قدسی، نگاه رازگونه به امور است، نگاهی است که با ارتباط با عالم غیب به عالم و آدم می نگرد و از ابعاد بی نهایت آن به حیرت می آید. در روایت آمده است که یکی از دعاهای حضرت محمد صلی الله علیه و آله این بود که: «رَبِّ زِدْنِي تَحْيِيرًا!»<sup>(۲)</sup> «خدایا حیرتم را زیاد کن!». یعنی آنقدر بصیر شوم که بینم مسئله خیلی بالاتر از آن است که فکر بشر بتواند بر آن احاطه یابد. در نگاه سطحی به عالم، رازهای پنهان عالم را نمی بینیم که از عظمت آن ها حیرت کنیم، موجودات را در محدوده ی حسّ می شناسیم و فکر می کنیم همه ی حقیقت آن ها همین است. نظر به جنبه های رازآلود عالم از وقتی شروع می شود که نگاه خود را در محدوده ی حسّ متوقف نکنیم و حتی از نگاه عقل استدلالی هم بالاتر بیائیم، لازمه ی چنین نگاهی بیداری دل است و توجه به اشاراتی است که وحی الهی نظرها را بدان اشارات جلب می کند.

ص: ۱۴۲

---

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷.

۲- شرح فصوص، ابن ترکه، جلد ۱، ص ۳۰۸.

اگر دل بیدار شد تمام جهان را راز می‌بینید. نگاه فیزیولوژیک به بدن می‌گوید انسان چیز مهمی نیست، آنچه هست همین بدن و اعضاء داخلی و خارجی بدن است، نه توجهی به روح و قلب معنوی دارد و نه می‌تواند آن را حس کند. به گفته‌ی فیلسوفان علم، دانشمندان علوم تجربی ابتدا پیش فرض‌ها یا تئوری‌هایی را می‌سازند و سپس با تجربه‌های مکرر به دنبال تأیید آن‌ها می‌گردند، هر آنچه با تئوری آن‌ها مطابق بود آن را برجسته می‌کنند و هر آنچه هم که با آن تئوری همساز نبود، نادیده می‌گیرند و مردم تصور می‌کنند واقعیات همان‌هایی است که با تئوری آن‌ها تأیید شده است. در این روش هزاران، هزار جنبه از واقعیات - اعم از واقعیات محسوس و یا ماوراء حس - نادیده گرفته می‌شود. نمونه‌اش موضوع تکامل انسان است، امروزه هیچ دانشمند فسیل‌شناسی نمی‌داند که انسان بالأخره بر اساس تکامل انواع به وجود آمده یا خدا به طور مستقل خلقش کرده است. بعضی از دانشمندان یک زنجیره و سلسله‌ای فرض کردند و بعد که متوجه شدند بعضی از انواعی که باید این سلسله‌ی فرضی را کامل کند موجود نیست، با فرض این که حتماً سلسله‌ای بوده، گفتند نمی‌دانیم حلقه‌ی قبلی چگونه به حلقه‌ی بعدی وصل می‌شود، گمان کردند حلقه‌ی مفقوده‌ای است که بعداً پیدا می‌شود. حالا کسانی که منظور از حلقه‌ی مفقوده را متوجه نباشند فکر می‌کنند مسئله‌ی خلقت انسان با «تکامل انواع» حل شده است. در حالی که طرح حلقه‌ی مفقوده، خبر از عدم وصل و عدم رابطه‌ی انسان با سایر موجودات می‌دهد و

حکایت از یک نوع سرگردانی است که در زیر واژه حلقه ی مفقوده پنهان شده است، ولی با این حال خیلی کم اند افرادی که بدانند علم جدید به گونه ای سخن می گوید که با جملات مبهم، رازهای جهان را پنهان می کند و جهانی فرضی را به عنوان واقعیتی مسلم معرفی می نماید. بسیاری از انسان ها چنین می پندارند که، علم تجربی از جهان توصیف واقعی ارائه می دهد و مفاهیم علمی، المثنای دقیق و کامل طبیعت اند، در حالی که مفاهیم علمی فقط به جنبه های معینی از پدیده می پردازند و وسیله ی نیل به اهداف محدود و معینی هستید، نه گزاره های قابل اطمینان از واقعیات. (۱)

دانشمندان در روش دانشگاهی و آموزشی برای تفهیم و توجیه نظریه ها از تمثیل و مدل سازی استفاده می کنند. ولی بسیاری از افراد تصوّر می کنند که این مدل ها واقعیت دارند و جهان هم بر اساس این مدل ها ساخته شده است، در حالی که مدل، حاکی از وجود بعضی از شباهت ها است. مثلاً می گویند سیستم آرایش اتم های نمک طعام، مکعبی است، آن وقت ما تصوّر می کنیم واقعاً همین طور است و مسئله حل شده است در حالی که این ها فرض و فرضیه است نه واقعیت. آنچه تصوّر علم از آرایش اتم ها به ما می دهد، یک نماد و تصوّر است نه یک واقعیت مستقیم که فیزیکدانان آن را مشاهده کرده باشند. وقتی این مطلب برای عزیزان روشن شد و به خوبی متوجه شدیم در دیدن واقعیات از طریق نگاه علوم تجربی در بسیاری از ابعاد در حجاب هستیم، می فهمیم چگونه نگاه فرهنگ مدرنیته

ص: ۱۴۴

---

۱- در مورد نقش نظر و تعبیر علمای تجربی در ارائه ی چهره ی عالم، به کتاب «علم و دین» از «ایان باربر» رجوع شود.

به عالم و آدم رازهای عالم را نادیده می گیرد، در آن حدی که هیچ جلوه ای از «الله اکبر» و «لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» در منظر آن ظاهر نمی شود.

### آفات غلبه ی نگاه مدرنیته به عالم

با غلبه ی نگاه فرهنگ مدرنیته به عالم ما نمی توانیم حتی یک سلول را با یک نگاه دقیق تحلیل کنیم و تا نگاه غالب، نگاه فرهنگ غربی است، واقعیات عالم رازهای خود را نمی نمایانند و ما همچنان عالم را یک پدیده ی مرده و بی جانی می دانیم که اجازه ی هر تصرفی را در آن به خود می دهیم، بدون آن که متوجه تبعات خطرناک چنین تصرفاتی باشیم، زیرا فقط با یک سطح از سطوح طولی عالم روبه روئیم، مثل وقتی که بدن یک انسان را بنگریم و از جنبه ی باطنی و روح مجرد و عقل و قلب او غافل باشیم و با توجه به همان سطحی که می بینیم نسبت به او قضاوت کنیم و با او برخورد نمائیم. غفلت از نگاه راز آلود به عالم از همین سنخ است.

آقای «ایان باربر» دانشمند و فیزیکدان فرانسوی در کتاب «علم و دین» با زحمت زیاد می خواهد به ما تفهیم کند که همه ی نظریه های علوم تجربی، ترکیبی است از اطلاعات حسی، همراه با فرضیات و تعبیرات دانشمندان. اگر با دقت کامل متوجه سخن «باربر» شویم و نگاه علم تجربی نسبت به واقعیت را عین گزارش از واقعیت خارجی ندانیم، توجه صحیح به عالم شروع می شود، از این به بعد عالم به عنوان نمادهایی از راز رخ می نمایاند.

انقلاب اسلامی به تقابل با بینشی آمده است که مدعی است عقل تجربی و حس می تواند جدای از نگاهی که وحی متذکر انسان می شود، جهان را بشناسد. در این نگاه انسان با هیچ جنبه ای از حقیقت عالم روبه رو نخواهد شد و ظلمات واقعی چیزی جز این نیست. از این رو اصلی ترین نقش غرب را باید آن دانست که با رویکردی که به عالم و آدم نمود چشم رازبینی بشر را کور کرد. قرآن در مورد ملت هایی که جدا از نگاه وحی الهی به عالم می نگرند می فرماید: «فَأَنَّهُمْ لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»؛ (۱) آن ها چشم سرشان کور نیست، چشم دلشان که در سینه هاشان قرار دارد کور است. چون دل است که به سایر قوا فرمان می دهد، اگر چشم دل کور شد فرمانی که به سایر قوا می دهد تا موضوعی را بررسی کنند، از موضعی باطل و غیر واقعی آن فرمان را صادر می کند و جهت چنین جستجویی به سوی ناکجا آباد خواهد بود و این همان واقعه ای است که ما در تمدن غربی با آن روبه روئیم.

انقلاب اسلامی بازگشت به نگاهی است که آن نگاه از قلبی شروع شده که منور به نور وحی الهی است و بازگشت به نگاه انسان هایی است که از طریق به صحنه آوردن قلب، جهان را در رابطه با حقیقت باطنی آن می بینند، این همان نگاهی است که ما در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام با آن روبه روئیم.

نگاه بر اساس سنت اولیاء الهی موجب می شود تا انسان وارد عالمی شود که سراسر در آرامش قرار دارد، زیرا در آن منظر هر چیزی به خدا

ص: ۱۴۶

متصل است و انسان را وارد جنبه ی بقای عالم می کند تا انسان در آغوش گرم ربوبیت حق با هر چیز مرتبط شود. در آن نگاه هر چیز متذکر ربوبیت حق است، و نه تنها عالم غیب و معنویت، بلکه جهان طبیعت نیز گهواره ی الهی است تا خداوند همواره انسان ها را در آن به تعالی برساند و آرامش آن ها را بدون هیچ اضطرابی تأمین نماید.

شاخصه ی نگاهی که بشر قبل از دنیای مدرن به عالم داشت، رازبینی او بود و عالم را سراسر صورت لطف پروردگارش می دید که به جلوه های مختلف با انسان مأنوس گشته و با او به گفتگو نشست است. این مطلب را در سخنان اولیای الهی می توان تجربه کرد که چگونه تمام عمر در چنین عالمی به سر می بردند. برگشت به سنت اولیاء الهی از طریق انقلاب اسلامی راهی است برای رهایی از حجاب هایی که با مستقل دیدن پدیده ها بر روح بشر مدرن تحمیل شده است تا انسان بتواند با آیت دیدن همه چیز، به عالم بقاء و وحدت وارد شود و از عالم کثرت، که موجب اضطراب و هردم به کاری است، نجات یابد.

در نگاه دینی همه چیز از حق تجلی یافته و به حق متصل است و در عالم یک نحوه وحدت در جریان است که هیچ چیزی در آن مستقل و منفرد نیست، با وارد شدن در چنین نگاهی انسان وارد عالم وحدت می شود و همه چیز با اتصال به پروردگار، در حالت بقاء است و انسان نیز با ورود به بندگی خدا وارد چنین اتصال و بقایی خواهد شد. قرآن می فرماید: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»؛ (۱) بین پیامبران خدا هیچ تفاوت و

ص: ۱۴۷

دوگانگی نیست و همه ی آن ها متذکر حقایق عالم بوده اند و پدیده های عالم را جلوه هایی از آن حقایق می دیدند و معرفی می کردند و فرهنگ مدرنیته با پشت کردن به فرهنگ انبیاء این نوع نگاه را از منظر انسان ها در حجاب برد و انقلاب اسلامی به صحنه آمد تا نگاهی که انبیاء به عالم داشتند احیاء گردد و بشر دوباره به خانه ی حق و حقیقت برگشت نماید.

### **انقلاب اسلامی و عزم بازگشت به سنت**

سنت انبیاء خصوصیات خاص دارد؛ یکی این که خدا را به عنوان رب العالمین - و نه صرفاً به عنوان خالق عالم - مدبر همه ی امور هستی می داند، دیگر این که در آن سنت انسان خود را در آغوش گرم پروردگار عالم احساس می کند و به همین جهت انبیاء نه از چیزی می ترسیدند و نه از حادثه ای گله مند بودند، تنها اضطرابشان این بود که کاری نکنند که از حال و هوای بندگی بیرون روند و آن همه عبادات و مجاهده با نفس برای حفظ بندگی شان بود.

ورود به سنت انبیاء و اولیاء، ورود به عالمی است که انسان در آن عالم می تواند از خاطر جمعی و طمأنینه ی خود لذت ببرد و هیچ حادثه ای او را از آرامشی که به دست آورده خارج نمی کند، چون همواره جنبه ی غیبی و رازواره ی حادثه ها را می نگرد و عملاً در گلستان قاعده ها و سنن الهی به سر می برد.

انقلاب اسلامی با عزم بازگشت به سنت و با توجه به غیب و راز عالم، در تقابل با تمدنی است که شدیداً به سنت یعنی آن نگاه خاص که انبیاء به



بشر داده بودند، پشت کرده است. تمدن جدید با نگاه کثرت گرایی که به آن مبتلا شده، هر لحظه به کاری است و از احکام اصیل و سنت های الهی غافل است و از حضور در سنت های الهی هیچ بهره ای نبرده است، چیزی که باید به مرور با عبور از فرهنگ مدرنیته و احیاء فرهنگ دینی بدان نایل گشت. مثلاً سنت نابودی ظلم و ظالم و پیروزی ایمان و مؤمنین چیزی است که در نگاه دینی قابل درک است در حالی که در نگاه کثرت زده و حسّی تمدن غربی هرگز احساس نمی شود و به همین جهت به راحتی مبادرت به ظلم می کند و با انواع ناکامی ها روبه رو می گردد و تا نابودی نهایی جلو می رود و بدون آن که فکر کند علت غلط از آب در آمدن محاسباتش چه بوده، همچنان مشغول همان نوع محاسبات است.

ورود به نگاه سنت گرای پیامبران علیهم السلام، ورود به عالمی است که اقدامات انسان ها در زندگی را از مرزهای محدود عالم محسوس گسترش می دهد و وارد عالمی می کند که انواع رازها در کنار انسان قرار می گیرد و زندگی با تماشاگری رازها ادامه می یابد، همان چیزی که در دوران معاصر تنها انقلاب اسلامی پیام آور آن است، تا در عین حفظ زندگی زمینی ارتباط با حقایق آسمانی در صحنه ی زندگی برقرار باشد و بشر در خانه ی حق پرستی با سلامت ذات ادامه ی حیات دهد.

برای شناخت انقلاب اسلامی دو نکته باید مورد توجه قرار گیرد. اولاً: باید متوجه بود که فرهنگ مدرنیته، انسان را از چه عوالمی محروم کرده و چگونه خمیر مایه ی پوچی را وارد زندگی انسان می کند و انسان را گرفتار تضادهای درونی می نماید، تا آن جایی که به جهت تضادهای درونی،

انسان ها از ساحت حضور در کنار پروردگار، به مهلکه ی نیست انگاری و اکنون زدگی و هر دم به کاری سقوط می کنند.

ثانیاً: باید متوجه شویم در شرایط کنونی نباید اکنون زدگی تحمیل شده را تقدیر خود بدانیم و از حضور در بقایای که غذای جان انسان است خود را محروم کنیم، لازم است متوجه شویم که از طریق ورود به سنت دینی می توان به مرحله ای رسید که جانمان در آنچنان آرامشی قرار گیرد که خودمان برای خودمان قابل پذیرش گردیم. و این با گشایش افق جدیدی که انقلاب اسلامی در مقابل انسان ها گشوده است محقق می شود.

اکثر کسانی که از انقلاب اسلامی بهره ی کامل نمی برند و با تمام وجود وارد عالم آن نمی شوند، متوجه آثار غرزدگی در جان و روان خود نیستند و نمی دانند چگونه روح غرزدگی انسان را از ساحت وجودی خود و از خلوت با حق خارج می کند.

## راز رضا

عموماً کسانی که از طریق انقلاب اسلامی نتوانستند با سنت دینی مانوس گردند، گرفتار نارضایتی شدیدی خواهند شد و نسبت به زمین و زمان بدبین هستند، چون با روح غرزدگی حاکم بر عالم، تعامل صحیح خود با عالم را از بین برده اند. وقتی در سیره ی ائمه ی دین علیهم السلام دقت کنیم متوجه می شویم به بودنشان در آن مقام اُنس الهی راضی اند و یا امام خمینی عزیز «رضوان الله تعالی علیه»، در شرایطی بود که به تعبیر بنده، خود را پذیرفته بود، امّا نه خودی که نظر به نفس امّاره دارد بلکه خودی که می تواند با

تمام وجود با پروردگارش اُنس بگیرد، در فرهنگ مدرنیته هرگز چنین حضوری محقق نمی شود، زیرا هیچ حقیقت ثابتی در منظر انسان مدرن نیست، همه چیز در حال تغییر است و انسان باید در چنین فضایی خود را تعریف کند. به عنوان مثال به پدیده ی مُد نگاه کنید؛ پدیده ی مُد یعنی هیچ چیزی نباید ثابت باشد و هیچ چیز در بقاء خود، انسان را قانع نمی کند و انسان چون نمی تواند با خودی به سر ببرد که با حقایق ثابت عالم مانوس است دائماً می خواهد با پدیده های بیرون از خود به سر ببرد، از آن طرف هیچ کدام از پدیده های بیرونی او را قانع نمی کند، پس مرتب باید آن ها را تغییر دهد، باز هم قانع نمی شود و باز هم آن ها را تغییر می دهد.

انقلاب اسلامی با توجه به ظلمات دوران مدرنیته و آن همه بیگانگی که از طرف آن فرهنگ به بشریت تحمیل شده، بستر تعالی انسانی است که از غرزدگی به تنگ آمده و می خواهد به مرحله ی ارتباط با خود برین خود نایل شود، تا وقتی جان او از بیرونی ها فاصله گرفت خودش برای خودش قابل پذیرش گردد و بودنش برای او آرامش بخش باشد و بتواند با بقای خود به عالم بقای مطلق وصل گردد، بتواند بدون هیچ عجله ای با عبادات شرعی با خدای خود به سر ببرد، چیزی که متأسفانه در فرهنگ مدرنیته به کلی از معنی خود خارج شده است. در صورتی که وقتی انسان به مقامی رسید که توانست خود را بپذیرد و به بندگی خدای خود قانع شود، آزاد از گذشته و آینده وارد عالم بقاء می شود و این بهترین هدیه ای است که هر کس می تواند برای خود تهیه کند و آزاد از عالم کثرت به

شما هیچ وقت از دست خود در نمی روید، خداوند هم هیچ وقت از دست شما در نمی رود، ولی دنیا دائماً از دست ما در می رود. حال اگر کسی به امور دنیایی راضی شد، با چیزهایی به سر می برد و دل به آن ها می دهد که دائماً در حال خرابی و فرسودگی است، این آدم در واقع به «هیچی» راضی شده و به همین جهت هیچ وقت نمی تواند در آرامش به سر ببرد، چون راز آرامش ها به سر بردن با عالم رازها و حقایق پایدار است.

### ظهور آرامش گم شده

اگر انسان توانست از تمدنی که چشم ها را در محدوده ی محسوسات متوقف کرده عبور کند و به مرحله ای برسد که خود را در ساحتی ماوراء آن عالم بنگرد، با خود گسترده ی خود مرتبط می شود، خودی که با تمام عوالم وجود مرتبط است، چنین انسانی به خوبی خودش برای خودش پذیرفتنی می شود، آن وقت آرامش گم شده در تمدن غربی شروع به ظهور می کند. چون انسان در حال ارتباط با خود بیکرانه ی خود، خود را تماماً عین اتصال به خداوند می یابد، اتصال به مخزن همه ی کمالات، در عین ثبات و بقاء. آیا این آرامش با آرامش های تصنعی که کارشناسان روحی به انسان های گرفتار مدرنیته پیشنهاد می کنند تا کمی از بار حاصل از زندگی تکنیکی را از روح انسان ها کم کنند، قابل مقایسه است؟

ص: ۱۵۲

آرامش‌های تصنعی انسان‌ها را تخلیه‌ی روحی می‌کند و نظرها را به ناکجا آباد می‌اندازد، در حالی که تا تمدنی به میدان نیاید که رسالت آن نفی کلی مدرنیته است، آرامش حاصل از اتصال به بقاء الهی ظهور نمی‌کند. آن آرامش در حال حاضر تنها در بستر تحقق انقلاب اسلامی قابل وصول خواهد بود و با دقت در ذات انقلاب اسلامی می‌توان متوجه شد که آن انقلاب توان ارائه‌ی این نوع زندگی را به انسان‌ها در جهان امروز دارد، عالمی که بشر تجدد زده فکر می‌کرد برای همیشه از دست رفته است.

رویکرد اصلی انقلاب اسلامی نظر به عالم بقاء و توجه به حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه است، بقیه اللهی حضرت، خبر از آن می‌دهد که آن حضرت جلوه‌ای از بقاء الهی است و به همان اندازه که انقلاب اسلامی به آن حضرت نزدیک است، منشأ بقاء الهی در انقلاب اسلامی می‌باشند و روح انقلاب اسلامی را منور به نور بقاء کرده‌اند و این که بنده بارها عرض کرده‌ام امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، انقلاب را از زاویه‌ی خاص می‌نگریستند، آن زاویه همان رویکرد انقلاب به عالم بقاء بود و در همین راستا آن‌هایی که واقعاً با ذات انقلاب مرتبط شدند که از همین زاویه به انقلاب نگریستند، و شهدای نمونه‌های کامل این نگاه بودند، زیرا بقاء و «وجود» چیزی نیست که هر کس بتواند با آن مرتبط شود. عموماً مردم با ماهیت اشیاء مرتبط‌اند و فیلسوفان اصالت وجودی هم با مفهوم وجود ارتباط عقلی دارند، ولی «وجود» سراسر راز است و ظهورش عین خفا است، همچنان که خفایش عین ظهور است. گفت:

خنده که من به عکس خوبان جهان

در

پرده عیان باشم و بی پرده نهان

وقتی «وجود» خود را با پرده‌ی ماهیات عیان می‌کند، عملاً در پرده است و وقتی بی پرده باشد، «ذات وجود» است که عین خفا است، پس ظهورش عین خفا و خفایش عین ظهور است و معنی راز بودن هر چیز همین است و انقلاب اسلامی بستر عبور از فرهنگ مدرنیته برای تماشای راز است تا بشر بتواند کثرت‌ها را در وحدت و وحدت را در تجلیات کثرت‌ها بنگرد. در حالی که مدرنیته سعی دارد هیچ چیزی را راز نبیند و از راز بودن خارج کند و این به معنی محدود کردن عالم به مجموعه‌ای از کثرات است.

شهادا و یاران خاص امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با چشم راز بینی در انقلاب وارد شدند و انقلاب اسلامی را شناختند و با آن همراهی کردند، سیاسیونی که در عین گرایش اسلامی چشم غربی داشتند، می‌خواستند با تحلیل‌های سیاسی به انقلاب نزدیک شوند و با این تحلیل‌ها نه انقلاب را شناختند و نه می‌توانند بشناسند. معنی این که گفته می‌شود مردم بهتر از نخبگان انقلاب را می‌شناسند در همین جا روشن می‌شود، چون مردم خود را در عالم اهل البیت علیهم السلام و سنت آن‌ها پرورانده‌اند و لذا ماوراء کثرت‌ها به حقایق عالم وجود نظر دارند و آنچنان در نگاه فرهنگ مدرنیته گرفتار نبودند که در کثرت از نظر به وحدت محروم باشند، به همین جهت می‌بینید چه بسیار شهیدانی که اصلاً مدرک تحصیلی نداشتند، ولی چون خود را وصل به عالم بقاء می‌یافتند انقلاب اسلامی را شناختند و با آن هم‌افق شدند. دانش‌آموز متدینی داشتم که خیلی هم درس نمی‌خواند ولی به

شدت حال و هوای جبهه رفتن داشت، گویا زندگی را در جایی خارج از کلاس و مدرسه پیدا کرده بود، یک شبی قبل از اذان صبح که از کنار سنگری رد می شدم، دیدم رزمنده ای آنقدر گریه و ناله می کند که توجه من ناخود آگاه به سوی او جلب شد، دیدم عجب! او همان دانش آموز من است که حالا از همه ی کلاس ها عبور کرده! و یک ماه بعد هم شهید شد. در منظر او از طریق انقلاب اسلامی رازهایی گشوده شده بود که هیچ چیز دیگر نمی توانست توجه او را به خود جلب کند. او حرف امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را درست فهمید که وقتی می گویند: إن شاء الله این انقلاب را به صاحبش که حضرت بقیه الله است تقدیم می کنیم یعنی چه، آیا امروز رازی عظیم تر از حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه هست که انقلاب اسلامی آمده است تا چشم ها را به تماشاگری آن مفتخر کند؟

هرگز انتظار نداشته باشید روشنفکران سیاست زده روح انقلاب را بشناسند، فهمیدن فرهنگ و عالم امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یا نیاز به خود آگاهی تاریخی و دل آگاهی دینی دارد و یا صفای قلب کامل، تا انسان متوجه رازی شود که انقلاب اسلامی جهت تماشاگری آن به صحنه ی تاریخ معاصر پاگذارده است. کسانی که دل و جانشان به عالم غرب پیوسته است هرگز نمی خواهند نظام و معادلات و مناسبات غربی بر هم بخورد. این ها تصور این را هم نمی کنند که عالمی غیر از عالم غرب وجود داشته باشد، به همین جهت نمی توانند با انقلاب اسلامی دمساز شوند تا از افقی که انقلاب اسلامی آینده ی غرب را می نگرد، به آن نگاه کنند.

هنر ما باید آن باشد که بتوانیم در نظام آموزشی خود با عبور از فرهنگ غربی و آزاد شدن از چشم کثرت گرای آن، به کمک نور اهل البیت علیهم السلام نگاه رازبینی را احیاء کنیم تا روز به روز بر یاران انقلاب بیفزائیم، نه این که با غرب زدگی، فرزندان خود را از انقلاب محروم کنیم.

### شاخصه های اصلی تمدن غربی

در فرهنگ نفسانی تمدن غرب، کمال انسان در صفات چهارگانه ی «کلاغی» و «خوکی» و «خروسی» و «طاووسی» ارزیابی می شود. فرموده اند این صفات چهارگانه؛ شاخصه ی اصلی تمدن غربی است. این صفات، صفاتی است که انسان ها در شرایط عادی خیلی زود آن ها را می پذیرند و به عنوان ارزش های زندگی دنبال می کنند.

یکی از شاخصه های فرهنگ مدرنیته را صفت کلاغی گفتند زیرا آن تمدن عمر طولانی را بسیار دوست می دارد و صرف بیشترماندن، یکی از اهداف آن است و انسان ها در این فرهنگ هزینه های زیادی به کار می برند تا در این دنیا بیشتر بمانند. خصلت دیگری که برای آن تمدن برمی شمارند، صفت خروسی است؛ چون شهوت بر او غلبه دارد و محور انتخاب ها را ارضای شهوت قرار داده است. و به آن تمدن خوکی می گویند، چون خوردن و خوابیدن برای مردمی که تحت تأثیر این فرهنگ اند اهمیت بسیاری دارد. و آن را تمدن طاووسی می نامند، چون خودنمایی و ظاهرپردازی یکی از صفات اصلی فرهنگ مدرنیته است. در چهارصد سال پیش اگر به کسی می گفتند در روی زمین مسابقه ای ترتیب



داده شده است که بینند چه کسی تندتر و بیشتر می خورد تا به عنوان قهرمان از او یاد کنند، بسیار متحیر و بهت زده می شد، حیرت از آن جهت که قهرمانان یک تمدن کسانی باشند که صفات خوک ها و کلاغ ها و خروس ها و طاووس ها را در خود رشد داده اند و تا این اندازه سطحی شده باشند. آیا انسان های سطحی می توانند از رازهای عالم وجود چیزی درک کنند و دنیای خود را از تنگنای چنین عالمی به سوی عالم بیکرانه ی معنویت سوق دهند؟ آیا می توان انتظار داشت فرهنگ غربی با انقلاب اسلامی دشمنی را کنار بگذارد؟(۱)

در فرهنگ دینی، مراتب کمال و نقص انسان در نسبت او به قرب و بُعد به خداوند تعیین می شود و آن کسی که به خداوند نزدیک تر است به عنوان قهرمان واقعی به دیده ی احترام به او می نگرند هر چند او خود را از بقیه ی افراد کم تر و در محضر حق ذلیل تر می یابد، در همین رابطه خداوند در پدید آمدن چنین روحیه ای فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ»؛(۲) برترین شما نزد خدا با تقواترین شما است، به عبارت دیگر قهرمان در نظام دینی کسی است که از طریق تقوا نظر به حقایق عالم انداخته باشد، چون قرآن می فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمُ اللَّهُ»؛(۳) تقوا پیشه کنید تا خداوند شما را تعلیم دهد و معلوم است تعلیم الهی علم شهودی و معرفت

ص: ۱۵۷

- 
- ۱- ممکن است فرهنگ مدرنیته از نتیجه ی دشمنی خود ناامید شود، ولی ذات آن فرهنگ دشمنی با هر حقیقت متعالی است.
  - ۲- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.
  - ۳- سوره بقره، آیه ۲۸۲.

حضور است. قهرمانان تمدن دینی همچون حضرت علی علیه السلامند ولی نه از آن جهت که شمشیر زنی بی باک است بلکه از آن جهت که مجسمه‌ی تقوا و رازینی است. در فرهنگی که قهرمان آن حضرت علی علیه السلام است، عموم مردم خود را در مقایسه با او ارزیابی می‌کنند که چه اندازه در نزد خود به بینش آن حضرت نزدیک اند و چه اندازه اهل حضور قلب و اشک و ناله اند.

زیستن به طریق دینی با نظر به قهرمانی آنچنانی، و پذیرفتن هزینه‌های پشت کردن به فرهنگ غربی، طومار دنیای غرب را در هم می‌پیچد که در مباحث گذشته مورد بحث قرار گرفته است. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که قهرمانان در فرهنگ نَفَسانی غرب در مقابل قهرمانان نظام الهی هستند و هر کدام جهت‌گیری خاص خود را دارند تا آن جا که یکی گرفتار پوچی و اضمحلال می‌شود و دیگری به سعادت و رستگاری می‌رسد و انقلاب اسلامی با طرح قهرمانانی کاملاً جدا از قهرمانان فرهنگ مدرنیته، نه تنها یک کشور را از دست نظام شاهنشاهی نجات داد، بلکه خواهی نخواهی هویت زندگی غربی را به چالش کشید و انگیزه‌ی ادامه زندگی آنچنانی را زیر سؤال برد و به همین جهت سران نظام استکباری در صدد اند تا با ناکام نشان دادن نظام اسلامی انگیزه‌های ویران شده‌ی خود را در جهت ادامه‌ی زندگی غربی، بازسازی کنند. این است که تمدن غربی هرگز نمی‌تواند در مقابل انقلاب اسلامی کوتاه بیاید مگر این که مسئولان انقلاب اسلامی از مواضع خود که عبارت است از برگشت به

تماشاگری راز و پشت کردن به فرهنگ ضد قدسی فرهنگ مدرنیته، دست بردارند.

روشن است که دینداری منهای حکومت دینی امکان ندارد و در آن حکومت، شرایط آموزشی بر اساس تماشاگری راز مدیریت نمی شود و لذا انقلاب اسلامی نظر به حاکمیت دین در تمام مناسبات اجتماع دارد و اگر بر حاکمیت قوانین اسلام و نگاه دینی اصرار نوزد، در شرایطی که فرهنگ مدرنیته نگاه خود به عالم و آدم را بر همه ی ذهن ها حاکم کرده است، همان نگاه ادامه می یابد و امکان این که انقلاب اسلامی حقیقت خود را آشکار کند فراهم نمی شود و به همان اندازه به حاشیه می رود.

### **غرب و وارونگی فرهنگی**

فرهنگ غربی به جهت آن که اصالت را به عالم ماده می دهد- که پائین ترین مرتبه از عالم وجود است- فرهنگ وارونه ای است و به همین جهت همه چیزش وارونه است، حتی رویکرد آن به معنویت، رویکرد به جادوگری و امثال آن است که در ذات خودش اعمال ضدّ دینی است و همه به نتایجی معکوس منجر می شود. تا قبل از انقلاب اسلامی فرهنگ مدرنیته طوری تبلیغ کرده بود که مردم جهان پذیرفته بودند همه ی ادیان الهی یعنی اسلام و مسیحیت و یهودیت همه به موزه ی تاریخ سپرده شده اند، ولی با ظهور انقلاب اسلامی گویا چهارصدسال تبلیغات فرهنگ مدرنیته در تاریخ واقعیته نداشته و انقلاب اسلامی نه تنها توجه به اسلام را زنده کرد بلکه نظر به دین و دیانت در جهان زنده شد.

چهارصدسال فرهنگ مدرنیته چنین القاء کرده است که دوره ی دین گذشته و هیچ امر قدسی اصالت ندارد و هنوز که هنوز است القائنات آن فرهنگ روح های بسیاری را تحت تأثیر خود قرار داده که عبور از آن ها نیاز به یک جهش تاریخی دارد و تحقق این جهش با شناخت ذات غرب از یک طرف و ذات انقلاب اسلامی از طرف دیگر امکان دارد. سؤال-تی همچون چرایی حکومت دینی و ولایت فقیه در صورتی درست جواب داده می شود که اولاً: ظلمات فرهنگ غربی شناخته شود. ثانیاً: رسالتی که انقلاب اسلامی در دوران معاصر به عهده دارد روشن گردد.

عرض شد در راستای تقابل تمدن غربی با نظام اسلامی باید آمادگی جهت هزینه ها و آزارهایی که پیش می آید را داشته باشیم، همان طور که اهل البیت علیهم السلام آزارها را تحمل می کردند و جهت گیری فرهنگ شیعه را در مسیر تاریخی خود محفوظ نگه داشتند. امام صادق علیه السلام به خوبی می دانستند هزینه ای که در مقابل فشارهای حکام بنی امیه و بنی عباس می پردازند قابل مقایسه با نتایجی که حاصل می شود نیست و نتیجه ی کار آن شد که بنی امیه و بنی عباس از صحنه ی تاریخ محو شدند، ولی مرحله ی تاریخ سازی فرهنگ اهل البیت علیهم السلام شروع شده است. وقتی آینده ی انقلاب اسلامی که به تمدن اسلامی منجر می شود روشن می گردد که متوجه شویم جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی طوری است که عامل نفی تمدن مدرنیته خواهد شد، آن گاه می پذیریم که استراتژی حفظ انقلاب اسلامی در مقابل حيله های دشمن، بهترین استراتژی جهت نمایش ناکارآمدی تمدنی است که مدعی است جهان را در قبضه ی خود دارد.

چند سال دیگر همه تعجب می کنند که چگونه امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با روش خاص خود توانستند فرهنگ مدرنیته را به کلی از تاریخ بیرون کنند. البته شناخت روش حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نیاز به نوعی هوشیاری و خودآگاهی و دل آگاهی دارد، تا بفهمیم چرا پایداری انقلاب اسلامی با روحیه ی رازاندیشی، ریشه های فرهنگ غربی را می پوساند و از حیات خارج می کند. انقلاب اسلامی هم اکنون کار بسیار بزرگی کرده است. و آن این که در مقابل جهان غرب بر فرهنگی که به حقایق عالم غیب و معنا نظر دارد تأکید می کند و به تنهایی تمام حیات فرهنگ غربی را زیر سؤال می برد و از طریق این پایداری به تدریج باطن خود را ظاهر می کند و هر روز بیشتر از روز قبل بستگی خود به عالم غربی را ضعیف تر می نماید تا به طرد کلی آن فرهنگ منجر شود و آن را در مقابل انبوه مشکلاتی که برای خود و دیگران به بار آورده قرار می دهد و امکان ادامه ی آن را در تاریخ آینده از آن می گیرد. با این که در ظاهر هیچ کاری انجام نداده ایم و هیچ نیرویی برای مبارزه با جهان غرب نفرستاده ایم ولی همین که بر مواضع قدسی خود پایدار هستیم یک نحوه مبارزه با غرب است و موجب نفی تمامیت خواهی آن خواهد شد. ولی با این همه چنین مبارزه ای مبارزه ی آسانی نیست چون روح غربزدگی تاریخ ما، زمینه ی تحت تأثیر قرار گرفتن از فکر غربی و بی حوصلگی نشان دادن در مسیر رسیدن به نگاه منور راز بینی است و این روح غربزدگی، همراهی بعضی ها را ناممکن می سازد. سال های سال است که ارزش های غربی ذکر و فکر عده ی قابل ملاحظه ای از مردم ما است و همین مانع سرعت یافتن انقلاب اسلامی به سوی اهدافش

می باشد. همان طور که عامل امیدواری جهان غرب نیز همین عده می باشند، ولی چنانچه ملاحظه می فرمائید به جهت ذات قدسی انقلاب اسلامی، این انقلاب بدون هیچ ضعفی در حال بسط و پایداری است و افول تاریخی فرهنگ مدرنیته را به همراه دارد. انقلاب اسلامی گشایش افق تازه ای است به سوی عالم و آدم، این افق به تدریج بسط می یابد و همه ی افکار را تحت تأثیر خود قرار می دهد.

بیخود نیست که غرب با تمام عوامل و یارانش در نفی انقلاب اسلامی می کوشد، زیرا می خواهد با نفی انقلاب اسلامی از افول حتمی خود که با ادامه ی حیات نظام اسلامی در حال وقوع است، جلوگیری کند. و ملاحظه می فرمایید که در هیچ جبهه ای به اهداف خود نمی رسند، آیا این عدم موفقیت حادثه ی بزرگ تاریخ ما نیست؟

### **بزرگترین جبهه ی مقابله با غرب**

کسانی که موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی را می شناسند توانسته اند پایداری خود در اردوگاه انقلاب اسلامی و بی اعتنایی به مظاهر غربی را به بزرگ ترین جبهه ی مبارزه با غرب تبدیل کنند. زیرا ناکامی غرب در راز زدایی از همه چیز است و بی اعتنایی به غرب به معنی باقی ماندن در نگاهی است که می خواهد در عالمی زندگی کند که با رازهای عالم به سر برد، و غرب را حجاب آن زندگی می بیند و نظر به تمدنی دارد که آن تمدن زمین را به آسمان معنویت متصل می گرداند و راه های ورود به آسمان معنویت را جلوی بشر باز می گذارد. آن تمدن با انقلاب اسلامی شروع

شده و هرچند فرهنگ عمومی مردمان متعلق به انقلاب اسلامی هنوز در ابتدای آن راه است ولی وجود یک تمدن و پایه ریزی آن به کثرت نفرات آن نیست، بلکه به منطقی بودن پیام آن است که بشریت را به چه نوع زندگی دعوت می کند و از چه تنگنانهایی آزاد می نماید، احساس آن پیام به معنی آغاز تفکر و در عین حال یک عکس العمل سیاسی است که منجر به تحولی عمیق و اساسی خواهد شد زیرا به تدریج رشته های بستگی روحی و فکری به غرب سست می شود و عناصر فرهنگی غرب از تأثیر می افتد.

دقت در سخنان امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان می دهد که ایشان برای انقلاب اسلامی افقی بلندتر از یک کشور اسلامی در نظر داشته اند، ایشان انقلاب اسلامی را شرایط اضمحلال فرهنگ کفر و شرک و نفاق دنیای مدرن و تجلی انوار قدسی به عالم می دانستند. با توجه به این امر؛ مسئولیتی که از طریق انقلاب اسلامی به عهده ی ما قرار می گیرد آن است که بتوانیم تجسم حیات دینی و معنوی را به جهانیان نشان دهیم تا حجت، بر مردم جهان تمام شود و بدانند در زندگی زمینی تا کجاها را باید مد نظر قرار دهند. این مسؤلیت از طریق شناخت اهداف متعالی انقلاب اسلامی ممکن است، اهدافی که بنا دارد بشریت را از بن بست عالم ماده در آورد و با ملکوت عالم آشنا کند تا از تماشاگری رازهای عالم غافل نماند.

شناخت اهداف متعالی انقلاب اسلامی و فراهم شدن شرایط برای عبور از مدرنیسم ما را امیدوار می کند تا بتوانیم جامعه و انسان هایی را به نمایش بگذاریم که هرکس از آن جامعه روی برگرداند احساس کند همه ی

زندگی را از دست داده و این استراتژی کلی ماست، زیرا انقلاب اسلامی از نظر روح تشیعی که بدان منور است چنین توانایی را در درون خود دارد. این راه را اهل البیت علیهم السلام به ما آموختند و ما باید آن را در دوران جدید به صورت یک نظام به نمایش بگذاریم، از آن جهت این کار، کاری شدنی است و به سرعت نتیجه می دهد. اراده کرده ایم چشم دلیمان به رازهای عالم غیب باز باشد و در بستری که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» گشود به تماشای راز بنشینیم.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مدتی بسیار کوتاه با بودن رازگونه ی خود، جامعه ی ایرانی را که در مقایسه با سایر کشورهای منطقه، سراسر غربی شده بود و آرمان های غربی شدن را در خود می پرورید، به عالمی کشاند که شهادت را افتخار خود می دانست. و اگر پس از جنگ به اسم سازندگی آن رویکرد در حجاب نرفته بود و ادامه می یافت، آنچه امروز آرزو به حساب می آید، صورت واقعیت به خود گرفته بود. با این همه روح ملت بسیار آماده است و جوانانی که فقط خبر دورانی را شنیده اند که شهادت افتخار ملت بود، آمادگی رجوع به آن عالم را دارند، چون از یک طرف چهره ی تمدن غربی را با زشتی بیشتر احساس کرده اند و از طرف دیگر شکست زندگی آلوده به سکولار پنهان متأثر از دوران سازندگی، بیش از پیش برملا شده است و مردم دیدند در دل غفلت از راز و فاصله گرفتن از نگاهی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عالم داشتند، چگونه محبت به دنیا موجب تمایل نخبگان به ثروت و قدرت می شود. همه ی این ها موجب شده که با شناختن حیات دینی، از زندگی آلوده به



سکولار پنهان، به حیات جدیدی که به حقیقت رجوع دارد، نظر کنند. انقلاب اسلامی می تواند نشان دهد آن نوع زندگی که مدرنیته پیشنهاد می کند، زندگی وهمی است و نمی توان در آن ماندگار شد، باید به نظامی برگشت که انسان ها را در بستر دین با رازها آشنا می کند، شرایط طوری است که انسان های با شعور و پرشور در کل دنیا به این انقلاب معنوی که جهان مدرن را پس زده است، کمک خواهند کرد و ما هم باید آمادگی هزینه دادن و با راز آشناسدن را داشته باشیم.

انقلاب اسلامی افق هایی در پیش روی دارد که ماندنی است و حتماً در جنگی که چنگ در چنگ جهان مدرن انداخته، پیروز می شود و مردم جهان را به سنت و شور نبوی دعوت می کند تا زنده و احیاء شوند و روشن می کند هیچ راهی برای زندگی صحیح بر روی زمین جز تنفس در فضای انقلاب اسلامی نمانده است.

خداوندا! ما را متوجه ی رحمت بزرگ انقلاب اسلامی بگردان تا بتوانیم گشایش رازها را در منظر بشر جدید به تماشا بنشینیم.

«والسلام علیکم و رحمہاللہ و برکاتہ»

ص: ۱۶۵









بندگان خدا! شما را سفارش می‌کنم به تقوی از پروردگاری که بر تن شما جامه‌ها پوشاند، و اسباب زندگیتان را آماده گرداند. پس اگر کسی در این دنیا راهی به زندگانی جاودان می‌یافت و یا می‌توانست مرگ را از خود دفع کند، او سلیمان پسر داود می‌بود، که با پیامبری و منزلت بزرگ که به او رسید پادشاهی جن و آدمی وی را مسخر گردید، ولی چون آنچه روزی او بود خورد و مدتی را که باید بماند به پایان برد، کمان‌های مرگ تیرهای نیستی بر او باراند، و خانه‌ها از او تهی ماند. مسکن‌ها خالی گردیدند، و مردمی دیگر آن‌ها را به ارث بردند- و در آن آرمیدند- و همانا روزگاران گذشته برای شما پند است.

بحث ما در این موضوع است که آن بانك بلندی که در قرن ۱۴ هجری در زیر این آسمان بلند شد و همه را به توحید دعوت کرد، و ملت ما را در جرگه‌ی لیبیک گویان به آن بانك وارد نمود، چه بود و آن دعوت ریشه در کجا دارد و به کجا رهسپار است؟ امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند: اگر قرار بود شخصی ماندنی در عالم باشد، ماندنی تر از سلیمان علیه السلام چه کسی؟ حتی سلیمان با آن همه امکانات مادی و معنوی بالأخره بنا است از این دنیا برود. هرکس در این دنیاست باید بداند که رفتنی است، چون آنچه ماندنی است حضرت حق است و لاغیر. خداوند همواره فرصت می‌دهد تا جریانی ظهور کند، ولی به کسی اجازه‌ی بقاء نمی‌دهد، چون بقاء مخصوص ذات احدی خودش است. اگر با تمام وجود این نکته را فهمیدیم - که فهم آن بسیار کار می‌برد- معنای بودن ما در این دنیا معنای خاصی به خود می‌گیرد و جهت‌گیری‌هایمان در زندگی دنیایی

نتیجه بخش می شود. در آن صورت است که معنی بودنمان را در بستر حضور توحیدی می فهمیم، و این که چه کار کنیم و چه کار نکنیم، درست در جای خود قرار خواهد گرفت.

عمده آن است که به خود بفهمانیم، اولاً: بودن از آن حق است. ثانیاً: بودنِ موقتِ ما در این دنیا برای خودش یک برنامه ی حساب شده است. ثالثاً: در این بودنِ موقت اگر انسان، بودن در این دنیا را ذاتی خود ندانست و بودن ذاتی را برای حق گذاشت، می فهمد در فرصت زندگی دنیایی مأموریتی دارد که با انجام آن باید خود را در بستری توحیدی وارد کند و در این راستا همه ی وجود او در حالت بندگی خدا قرار گیرد. این؛ همه ی مقصد انسان است، چون در ذات خود «عین ربط» به حق است، حال اگر از طریق بندگی خدا، در عقیده و عمل، عین توجه به حق شد، در عین این که به اقتضای ذات خود عمل کرده، نهایت بهره مندی از فیض خداوند را نصیب خود می کند.

حضرت می فرمایند: «أَيُّنَ الْعَمَةِ الْقَهَّ وَ أُنْبِيَاءَ الْعَمَةِ الْقَهِّ أَيْنَ الْفِرَاعِنَهُ وَ أُنْبِيَاءَ الْفِرَاعِنَهُ» (۱) کجایند عمالقه (۲) و فرزندان عمالقه، کجایند فراعنه و فرزندان فراعنه.

ص: ۱۷۱

---

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۲.

۲- عمالقه قومی بودند بسیار قوی هیکل از اولاد عملیق از نسل سام بن نوح، این قوم با یهودیان دشمنی داشتند و در سَفر تکوین مکرر نامشان آمده است، سرزمین آن ها میان کنعان و مصر در دشت سینا بوده. (نهج البلاغه، ترجمه ی مرحوم شهیدی، ص ۴۹۴).

مشکل عمالقه و فراعنه این بود که فکر می کردند وجود و بودشان از خودشان است و خودشان می توانند ماندنشان در دنیا را مدیریت کنند. آنچه مانع می شود که انسان درست فکر کند غفلت از بودن موقت خود و مرگی است که در پی آن می آید. در حالی که مرگ؛ جدی ترین بُعد از شخصیت دنیایی انسان است، همچنان که بقاء؛ حقیقی ترین بُعد از ابعاد رب العالمین است. وقتی پروردگار ما بودن محض است، پس غیر پروردگار نمی تواند بودنی مستقل داشته باشد.

این که می گویند بسیار کم اند کسانی که مرگ را بفهمند، به این معنا نیست که کسی نداند می میرد، احمق ترین آدم ها هم می دانند که می میرند، آنچه نیاز به فهم عمیق دارد این است که اگر کسی فهمید فقط توحید و یگانگی حق و حضور مطلق حق در همه ی ابعاد عالم جریان دارد، و حق است که اجازه می دهد هرکسی چه موقع و چقدر بماند، نوع نگاه چنین کسی به بودنش، نگاهی حقیقی می شود و مرگ را می فهمد، این آدم اصلاً برای خودش ماندنی قائل نیست، دائم متوجه جنبه ی عدمی خودش می باشد و چشمش به آنچه هست، به همان طوری که هست، باز می شود.

### **ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله در قرن چهاردهم**

اگر چشم انسان به این نکته باز شد که سنت توحید در عالم، یعنی جریان بقای حق در همه ی هستی، او با روبه روشن شدن با هر پدیده ای، آن پدیده را در عالم به حضور حق ربط می دهد و از آن پیام می گیرد، و در



مقابل، هر اندازه که حق شدیدتر به صحنه بیاید، باطل شدیدتر از صحنه محو می شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«صَيْحَةَ وُلْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ مِنْهَا صَيْحٌ إِلَّا وَهُوَ مُنْكَبٌّ عَلَى وَجْهِهِ وَارْتَجَسَ فِي تَلْمِيكِ اللَّيْلَةِ إِيوَانُ كِسْرِي وَ سَقَطَتْ مِنْهُ أَرْبَعُ عَشْرَةَ شُرْفَةً وَ غَاضَتْ بُحَيْرَهُ سَاوَةَ وَ فَاضَ وَادِي السَّمَاوَةِ وَ خَمَدَتْ نِيرَانُ فَارِسَ»<sup>(۱)</sup>

در صبح روز ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله همه ی بت ها سرنگون شدند و به رو بر خاک افتادند، در آن شب طاق کسری شکست برداشت و چهارده کنگره از آن فروریخت و دریاچه ی ساوه خشک شد و وادی ساوه پر از آب گشت و آتشکده ی فارس - که هزارسال فروزان بود- خاموش گردید.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه می فرماید: «اینکه چهارده کنگره از کنگره های قصر ظلم خراب شد، به نظر شما نمی آید که یعنی در قرن چهاردهم این کار می شود، یا چهارده قرن بعد این کار می شود؟ به نظر شاید بیاید این، محتمل هست که این بنای ظلم شاهنشاهی بعد از چهارده قرن از بین می رود و بحمد الله رفت از بین. بتها همه به رو افتادند، این بتها هم خواهند از بین رفت، حالا چه بتهایی که تراشیده بودند از سنگ یا بتهایی که خود ملتها یا بعض از ملتها می تراشند با آدم...»<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۷۳

---

۱- أُمَالِي الصَّدُوقِ، ص: ۲۸۷.

۲- صحیفه ی امام، ج ۱۹، ص ۴۳۵.

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می بینند که سقوط چهارده کنگره، چهارده منزل سقوط کفر است تا توحید جای آن بیاید و چهاردهمین سقوط مقارن است با ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله.

وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی تجسم بانگ توحید. و معلوم است که جریان توحید، یعنی جریان بقاء، اگر با تولد پیامبر توحید بت ها سقوط می کنند می توان نتیجه گرفت که با ظهور توحید هر چیزی که توحیدی نیست سقوط خواهد کرد. در همین راستا با تولد وجود مقدس حضرت، آتشکده ی فارس خاموش می شود، یعنی خاموش شدن شوری که در عین شورانگیز بودن توحیدی نیست. خاموش شدن گرمایی که ریشه ی آن شرک است، با سقوط چهارده کنگره، چهارده جریان شرک پشت سر گذاشته می شود تا ظهور توحید محمدی صلی الله علیه و آله با یک شکوفایی خاص ظاهر بشود.

وقتی متوجه شدیم توحید، حقیقت جاری در همه ی هستی است، تاریخ در منظر ما عبارت می شود از آینه ی ظهور حق و نفی شرک، دیگر قیامت و دنیا ندارد، حق است که همواره در همه ی زمان ها و در هر شرایطی در صحنه ها باقی و حاضر است. اگر با ظهور پیام رسان توحید ناب، دیگر به ادامه حضور شورانگیز کفر اجازه ماندن داده نمی شود و می رود که روز به روز چهره های متفاوت کفر بی رنگ و خاموش شود پس باید متوجه آینده داری این انقلاب بود، این توحید طوری است که می خواهد جای خود را همه جایی کند، توحید حق همه جایی است، اما ظهور همه جایی آن بستگی به زمان دارد، همان طور که اگر حق بخواهد

بر قلب ما ظهور کند، مشروط به زمینه است. درست است که قبل از تولد نبی اکرم صلی الله علیه و آله خدا بود اما ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور همه جایی حق است، و چهارده کنگره که سقوط می کند یعنی چهارده مرحله ی سقوط شرک باید قدم به قدم جلو برود تا این تولد توحیدی، شکوفایی خاص پیدا کند. این جاست که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرماید این که چهارده کنگره از قصر ظلم خراب شده است به نظر می آید که این کار در قرن چهاردهم از ظهور دین اسلام شروع می شود. به تعبیر ایشان به نظر می آید دین پیامبر صلی الله علیه و آله در چهاردهمین قرن، جای خود را باز می کند. شبکه تلویزیونی CNN می گوید که اسلام بعد از ۱۴ قرن شاهد یک دوران شکوفایی است. باز خبرگزاری انسای ایتالیایی می گوید: «اسلام نه فقط از صحنه بیرون نرفته بلکه در نقاط مختلف جهان از مرزهای جغرافیایی عبور کرده است و به یک نظام قانونمند و طرفدار برای زندگی در دوران بحران زده ی کنونی تبدیل شده است»<sup>(۱)</sup>

نظام سیاسی دنیا اقرار دارد که «رنسانس اسلامی تازه شروع شده است» البته ما با وجود ایمان به قواعد و سنن ثابت در عالم، نمی خواهیم به این سخنان تکیه کنیم، اگر توحید علوی را درست درک کنیم آن وقت می فهمیم معنی زندگی چیست، و در آن صورت می توانیم حادثه ها و صحنه هایی که در طول زندگی روبه روی ما قرار می گیرند، درست تفسیر کنیم، در آن صورت است که از هیبت ظاهری حکومت های گرفتار شرک، بازی نمی خوریم.

ص: ۱۷۵

حضرت مولی الموحدين عليه السلام می فرمایند آنچه در عالم پایدار است حضرت حق است و بنا نیست من و شما در این عالم پایدار باشیم تا جهت تثبیت خود فعالیت کنیم. گذشتگان هر چقدر جهت تثبیت خود تلاش کردند، موفق نشدند. اگر فهمیدیم که جریانی متفن و محکم و با اقتداری مطلق به نام توحید در عالم جاری است (۱).

و او در همه ی صحنه ها، همه ی حجاب ها را کنار می زند تا در همه جا خود را تثبیت کند، دیگر در فکر تثبیت خود نخواهیم بود تا به سرنوشتی دچار شویم که عمالقه و فراعنه دچار شدند و هیچ بهره ای از ارتباط با خدا نصیب خود نکردند. زیرا حقیقت این است که در هر صحنه ای بنا است حق تثبیت شود و اصلاً کلمه ی «حق» یعنی تثبیت شده.

هرکس در زندگی دو کار می تواند بکند، یا این که وقتی او را در صحنه می آورند، مظهر تثبیت حق شود و خود را نفی کند و حق را بنمایاند، مثل کاری که حضرت سلیمان انجام دادند و یا حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به نمایش گذاشتند، که با ایجاد انقلاب اسلامی مظهر نمایش حق شدند. و یا این که وقتی او را در صحنه می آورند به جای تثبیت حق، در فکر تثبیت خود باشد، که در آن صورت چنان در زیر فشار حاکمیت توحید مضمحل می شود که جز عبرت، نامی از او نخواهد ماند. خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

ص: ۱۷۶

---

۱- عرفا این نوع حضور حق در عالم را «فیض منبسط» یا «حق مخلوق به» می گویند که به اعتباری همان پیام آیه ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» است.

«الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعَظْمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَزَعَنِي فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي النَّارِ» (۱) کبریائی و بزرگی سزاوار من است و بس ، هر کس با من در یکی از این دو برابری کند او را در آتش می افکنم.

وقتی امام الموحدين عليه السلام می فرمایند: «أَيُّ الْعَمَلِ الْقَهْ وَأَبْنَاءُ الْعَمَالِقَه»؛ نظرها را متوجه حقیقت بزرگی می نمایند و به چگونگی حضور حق و نفی باطل در همه ی صحنه ها نظر دارند تا هر کس بفهمد در آینده جایگاه فعالیت هایش کجا است. اگر این مسئله درست روشن شود پیام هر جریان توحیدی به راحتی جای خود را در زندگی ما باز می کند، و می فهمیم شرط بی بهره نشدن از تلاش هایمان اتصال هر چه بیشتر به جریان های توحیدی است. آن وقت است که می توانیم بینیم چگونه توحید، در جمال یک عالم شیعه به صحنه ی تاریخ معاصر پا گذاشت و آنچه که در تاریخ صدر اسلام باید ظهور می کرد و حجاب سقیفه مانع ظهور آن شد، در حال ظهور است. با نور تشیع و در آینه ی ملت ایران خط توحید نهایی در حال شکل گیری است. کسی که تولد پیامبر صلی الله علیه و آله را درست ببیند می تواند ببیند که آن تولد، ظهور توحیدی است که آرام آرام جای خود را در آینده ی تاریخ باز می کند.

سلمان فارسی «رضی الله عنه» می گوید: در گوشه ای از خندق مشغول کار بودم، و حضرت رسول هم در نزدیکی من تشریف داشتند، هنگامی که مشاهده کردند من در تلاش هستم، کلنگ را از من گرفتند، و شروع به کندن زمین کردند. در این هنگام که کلنگ را به زمین می زدند از ضربت

ص: ۱۷۷

او برق جستن می کرد، عرض کردم: یا رسول الله! این چیست که من مشاهده می کنم؟ فرمود: برقی که از ضربت اول جستن کرد علامت این است که خداوند یمن را بر من خواهد گشود، برق دوم نشانه این است که بلاد شام و مغرب را فتح خواهم کرد، برق سوم نیز علامت فتح مشرق است. (۱)

افراد ضعیف الایمان در همان لحظه گفتند هنوز ما درگیر چند عرب هستیم که ما را تهدید می کنند و به همین جهت در حال کندن خندق می باشیم، چون قدرت جنگیدن مستقیم با آن ها را نداریم، نبی الله چه فرمایشی می فرماید. این ها حضور توحید را در سیر تاریخ نمی دیدند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله می دیدند. خداوند به آدمی که متوجه حضور او باشد چنین بصیرت هایی می دهد. ظاهرش این است که چون نمی توانیم با آن ها جنگ کنیم خندق حفر می کنیم و آب در آن می اندازیم تا مانع پیش روی آن ها شویم، ولی باطنش آن است که وقتی کلنگ به سنگ می خورد و یک جرقه می پرد می فرماید: یمن سقوط کرد، دوباره با یک جرقه ی دیگر حضرت می فرماید: بلاد شام و مغرب هم سقوط کرد. اگر ما در دل فعالیت هایی که در صدد حاکمیت توحید هستیم، سقوط طاغوتیان را نبینیم

ص: ۱۷۸

---

۱- مَا رَوَاهُ سَيِّلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: ضَرَبْتُ فِي نَاحِيهِ مِنَ الْخَنْدَقِ فَعَطَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ وَهُوَ قَرِيبٌ مِنِّي فَلَمَّا رَأَيْتُ أَضْرِبُ وَرَأَيْتُ شِدَّةَ الْمَكَانِ عَلَيَّ نَزَلَ فَأَخَذَ الْمِعْوَلَ مِنْ يَدِي فَضَرَبَ بِهِ ضَرْبَةً فَلَمَعَتْ تَحْتَ الْمِعْوَلِ بَرْقَةٌ ثُمَّ ضَرَبَ ضَرْبَةً أُخْرَى فَلَمَعَتْ تَحْتَ الْمِعْوَلِ بَرْقَةٌ أُخْرَى ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الثَّلَاثَةَ فَلَمَعَتْ بَرْقَةٌ أُخْرَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا هَذَا الَّذِي رَأَيْتُ فَقَالَ أَمَّا الْأُولَى فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ عَلَيَّ بِهَا الْيَمْنَ وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِهَا عَلَيَّ الشَّامَ وَ الْمَغْرِبَ وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ فَإِنَّ اللَّهَ فَتَحَ بِهَا عَلَيَّ الْمَشْرِقَ. (إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۹۰)

توحید را نمی‌شناسیم. اگر حضور گسترده‌ی حق را در تمام طول تاریخ در صحنه‌هایی که برای حاکمیت توحید به پا شده، ببینیم، دیگر آمریکا و اروپا و اسرائیل نمی‌بینیم، فقط حضور حق و اضمحلال کفر را می‌بینیم، همان طور که حضرت روح‌الله خمینی «رضوان الله تعالی علیه» سقوط ابرقدرت‌ها را در قرن چهاردهم هجری می‌بیند.

دو نوع زندگی بیشتر در این عالم نیست، یک نوع زندگی آن است که می‌فهمد همواره حق در صحنه است و به جای آن که خود را تثبیت کند، خود را به حق می‌سپارد و فانی در حق می‌شود که آن بندگی است. یک نوع زندگی هم آن است که نسبت به این امر در نادانی کامل به سر می‌برد و لذا حق را همه‌جایی نمی‌بیند و در نتیجه فرصتی را که برای بندگی حق به او می‌دهند ضایع می‌کند. در این فرصت بنا بود مثل امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که حق را به صحنه آورد و حق را تثبیت کرد و خودش را در حق فانی نمود عمل کنند ولی در صدد برمی‌آیند خود را تثبیت کنند و عملاً به جنگ پروردگار می‌روند و نابود می‌شوند. چنانچه خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «فَمَنْ نَازَعَنِي فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا قَصَمْتُهُ»؛ (۱) هر کس در کبریایی و عظمت به رقابت با من برخیزد پشت او را می‌شکنم. به ما گفته‌اند:

جوی

دیدنی کوزه اندر جوی ریز

آب

را از جوی کی باشد گریز

ص: ۱۷۹

---

۱- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۹۲.

شما امروز حق را در جمال امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، بنیان گذار انقلاب اسلامی می بینید و چون حق تا قیام قیامت باقی است مسلم اصل این انقلاب باقی است. هر کس سنت بقای انقلاب را نبیند، ناخود آگاه در مقابل آن می ایستد و نابود می شود. خداوند فرصت های توحیدی شدن انسان ها را فراهم می کند تا آن ها در جان خودشان حق را تثبیت کنند. بعضی ها متأسفانه در چنین فرصتی قبيله و باند و پول خودشان را تثبیت می کنند، این ها در واقع قصه ی مرگ شان را می سرایند، اگر هم یک روز در قالب یاران انقلاب به صحنه آمدند، به جای فانی شدن در انقلاب، با رانتی که توانستند برای خود دست و پا کنند، پول و ثروتی به جیب زدند و حالا-مقابل روح توحیدی انقلاب ایستاده اند و به خیال خودشان اجازه نمی دهند انقلاب جلو برود، این ها بی آینده می شوند و انقلاب جلو می رود. توحیدی بودن این انقلاب محرز است. اگر این انقلاب یک صدا داشته باشد و آن این که آمریکا هیچ غلطی نمی تواند، بکند، مسلم این صدا صدای توحید ناب است، که هیمنه ی شرک را به چیزی نمی گیرد و در نفی آن همت کرده است، این فرق می کند با آنچه کشور شوروی به عنوان رقیب آمریکا، در مقابل آمریکا انجام می داد. خود شوروی در همان شرکی بود که آمریکا در آن گرفتار است. صدای «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند»، درصدد است حجاب بین بندگان و خدا را رفع کند و ما باید ببینیم در این پیام جای ما کجا است. مگر نه این است که جز حق همه



هیچ کاره اند و به اندازه ی امید ما به ابزارها، حق برای ما در حجاب می رود؟ پس اگر انسان بتواند جان خود را الهی کند، چون حق، همه کاره ی هستی است، او هم در بستر بقای حق، از هرگونه اضمحلالی در امان می ماند. سخن امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» که گفت «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند» حکایت از آن دارد که راهی برای بشر این دوران گشوده شد و مردم می توانند به کمک نوری که آن مرد الهی جلو راهشان گشود زندگی توحیدی خود را ادامه دهند، وگرنه گرفتار شرک دوران می شوند و ناخواسته در معادلات جهانی، در اردوگاهی قرار می گیرند که آمریکا سرنوشت آن ها را رقم می زند، این ها به بهانه ی این که نباید دشمن تراشی کرد - که سخن حقی است - به اسم تنش زدایی سخن حق خود را در مقابل کفر جهانی پس می گیرند.

یک نهضت و انقلاب توحیدی، مسلم با مشرکان دوران روبه رو خواهد شد و به همان اندازه که بر نور توحیدی خود باقی بماند در نفی رقیبان خود موفق می شود، زیرا توحید یعنی بقاء، توحید، یعنی حق و چون انقلاب اسلامی، یک انقلاب توحیدی است، ذاتش بقاست و لذا نسبت به آن، دو نوع موضع گیری می توان کرد، یا از طریق این انقلاب، تمرین بندگی و فنا پیشه کنیم و نابودی همه ی چهره های کفر را به تماشا بنشینیم، که فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ (۱) هر چیزی جز وجه خداوند نابود شده است. این نوع موضع گیری؛ عالی ترین نوع بهره بردن از بستری است که انقلاب اسلامی گسترده است. یک نوع موضع گیری هم

ص: ۱۸۱

آن است که بخواهیم در مقابل انقلاب، نام و مال خود را تثبیت کنیم. این انقلاب مثل سایر حرکت های توحیدی چنین مقابله ای را به نابودی می کشاند و تجربه ی تاریخی گواه چنین حقیقتی است، و حضرت مولی الموحدین علیه السلام تحت عنوان کجایند عمالقه و فراعنه متذکر چنین سنتی هستند.

انقلاب اسلامی نشان داد چگونه آن هایی که برای خود قدرت و مُکنت قائل بودند و فکر می کردند حالا که در کسوت روحانیت هستند می توانند مقابل انقلاب بایستند، در تقابل با نور توحیدی انقلاب هیچ و پوچ شدند، تا این جا را دیدند که به ظاهر عده ای پشتیبان آن ها هستند ولی قدرت حاکمیت همه جانبه ی حق را ندیدند.

### **طرفداران نادان و دشمنان احمق**

اگر از دید توحیدی و نقش توحیدی انقلاب، به این انقلاب نگاه کنیم، جایگاه حقیقی آن را شناخته ایم و نسبت خود را با آن درست تعیین می کنیم. در این نگاه است که طرفداری ما از انقلاب، یک طرفداری واقع بینانه و الهی است و لذا نه جزء طرفداران نادان انقلاب خواهیم بود، و نه جزء دشمنان احمق، و در همین راستا دینداری مخالفان انقلاب نیز برایمان معنی می شود که چگونه در عین دینداری از دیدن نور توحید در دوران اخیر محرومند.

از خود باید پرسید روح توحیدی انقلاب اسلامی بشریت دوران را به کجا می برد؟ اگر انکشاف حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را در رابطه با

سقوط چهارده کنگره از کاخ ستم بپذیرید باید متوجه باشید از طریق این انقلاب، تازه ظهور توحید ناب محمدی صلی الله علیه و آله شروع شده است. تا حال اسلام در حجاب حاکمان جدا شده از غدیر، ظهور توحیدی نداشته است، و فرزندان همان تفکر به عنوان حاکمان کشورهای اسلامی، با اسرائیل قرار می گذارند که حزب الله لبنان را نابود کنند و هزینه ی آن را از پول نفت ملت های مسلمان می دهند. ولی توحید انقلاب اسلامی که پرتو آن در حزب الله به نمایش در آمد به خوبی هیمنه شرک را نفی نمود، و این شروع مبارکی بود، و با توجه به همین قاعده است که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» می گوید: خداوند خواسته است که مستضعفین بر مستکبرین غلبه کنند. (۱)

چون ایشان متوجه نقش روح توحیدی این انقلاب شده اند، و لذا هر قدر هم بعضی از دولت ها در نظام اسلامی بخواهند ما را به مستکبران نزدیک کنند، باز نور توحیدی انقلاب همه تلاش ها را نفی می کند و خود را جلو می برد.

وقتی جایگاه توحیدی انقلاب اسلامی را بشناسید، باید بدانید اگر خواستید وارد این انقلاب شوید، به اندازه ای که منیت دارید، روح توحیدی انقلاب شما را پس می زند، حال چه مجتهد باشید، چه یک فرد سیاسی با سوابق مبارزاتی درخشان. ولی اگر زندگی دنیایی را یک فرصت برای هر چه بیشتر توحیدی شدن بدانید و مرگ از منظرتان لحظه ای پنهان نشود و به ابدیت خود نظر داشته باشید، جایگاه این انقلاب را خواهید

ص: ۱۸۳

فهمید، و نه تنها زندگی سالم دنیایی، بلکه بسیاری از آرزوهای معنوی و سلوکی و روحانی که همه دنبالش هستند، برای شما واقع می شود.

حضرت مولی الموحدين عليه السلامدر خطبه ی مذکور فرمودند: «أوصيكم عباد الله بتقوى الله الذي ألبسكم الرِّياشَ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمُ الْمَعَاشَ»؛ بنده های خدا! شما را توصیه می کنم به تقوای پروردگاری که پوشش شما را فراهم و امور زندگی شما را آماده نمود، پس خداوند امور دنیایی شما را به عهده گرفته، چرا شما دارید همین امور را دنبال می کنید؟ خیلی مصیبت بزرگی است، با این که بودنِ موقت، جنسِ بودنِ ما در این دنیا است، و لباس و غذا و مسکن لوازم آن است و خدا آن ها را فراهم کرده و به عهده گرفته است، باز بشر سعی می کند همین ها را برای خود تثبیت کند، با این که تثبیت شدنی نیستند.

در راستای عدم بقای زندگی زمینی می فرمایند:

«فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُبُلًا أَوْ لِمَدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النَّبِيِّ وَه»؛ اگر بودن در زندگی زمینی امکان داشت و می شد که مرگ را دفع کرد، این برای حضرت سلیمان بن داود «عليهما السلام» با آن همه امکاناتی که خداوند در اختیار آن حضرت گذاشت - از قبیل در اختیار داشتن جن و انس همراه با نبوت و منزلت بزرگ - واقع می شد.

بودن صدام یک بودن غیر منطقی بود، چون بودن او با ظلم همراه بود ولی بودن حضرت سلیمان علیه السلام که همراه با ظلم نبود، ولی با این همه آن حضرت رزق خاصی داشت که خورد، و فرصتی داشت که به انتها رساند

و رفت. پس بودن در زمین چیز تثبیت شدنی نیست، اگر تثبیت شدنی بود و راهی بود برای این که تثبیت بشود، در اختیار حضرت سلیمان علیه السلام می گذاشتند. پس باید بدانیم بودن از آن خداست، با فنای خود به بقای خدا می توان باقی شد، هر کس به اندازه ای که به دریا وصل بشود از کوزه ی خود خواهی نجات می یابد، و در وادی نفی خود، باقی بودن به بقای الهی را تمرین می کند. اگر تمام وجود انسان کوزه ی خودخواهی شد، چون آن کوزه را زمین زدند، می شکند و زحمات انسان مضمحل می شود و فقط عذاب قیامت برایش می ماند.

حضرت مولی الموحدين عليه السلام می فرمایند: ای آدم ها چون توحید را نمی شناسید برای بودن و تثبیت خود در این دنیا جایی باز نموده اید. حضرت سلیمان علیه السلام با آن همه امکاناتی که در اختیار داشت، موقتی بودن زندگی دنیایی را شناخت، در نتیجه در آن فرصت محدود به تمرین بندگی برای خدا مشغول شد. در اوج شرایطی آن چنانی، که هر کس در آن شرایط بود نمی توانست از تثبیت آن شرایط برای خود بگذرد، او گذشت و لذا آنچه باید می خورد خورد، و آن مدتی که باید تمام می کرد، تمام کرد و به راحتی رفت. هنر او آن بود که شرایط تعالی خود را شناخت و از آن استفاده کرد، کاری که ما می توانیم از طریق انقلاب اسلامی انجام دهیم و با این رویکرد معنی تمدن اسلامی را بنمایانیم.

حضرت در ادامه می فرمایند: «قَبِيَّتِي الْفَنَاءِ بِيَبَالِ الْمَوْتِ وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً وَ وَرَثَتَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً»؛ خداوند تیر را در چله ی مرگ نهاد و به سوی

سلیمان رها کرد و شهر و خانه و مسکن ها و قصر، همه از سلیمان خالی شدند، و مردمی دیگر آن ها را به ارث بردند. حال نظر به زندگی گذشتگان و انتهای آن، برای شما عبرت است.

قرار همین است که باید سلیمان علیه السلام می رفت، هنر حضرت سلیمان علیه السلام آن بود که خوب رفت، نگفت من همه کاره ام و خودم هر طور خواستم برای زندگی خودم برنامه ریزی می کنم، متوجه بود او در این زندگی موقت هیچ کاره است. حضرت روح الله خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: خدا خرمشهر را آزاد کرد. و فرمودند: من دست و بازوی رزمندگان را که جای بوسه ی ملائکه است می بوسم. این یعنی توحید، این یعنی من در پیروزی خرمشهر کاره ای نبودم. وقتی شما کاره ای نباشید و خود را به نمایش نگذارید، حق در صحنه می آید، برای همین وقتی شما متوجه سیره ی امامان معصوم علیهم السلام می شوید به خدا منتقل می شوید، و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «ذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةَ»؛<sup>(۱)</sup> به همان معنی است که با نظر به سیره ی علی علیه السلام راه نظر به پروردگار گشوده می شود و در همین راستا است که امام باقر علیه السلام می فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ أَيَّنَ تَذْهَبُونَ وَ أَيَّنَ يُرَادُ بِكُمْ بِنَا هَدَى اللَّهُ أَوْلَكُمْ وَ بِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمْ فَإِنَّ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعَجَّلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكَاً مُؤَجَّلًا وَ لَيْسَ بَعِيدَ مُلْكِنَا مُلْكِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛<sup>(۲)</sup> ای مردم! کجا می روید و شما را به کدام

ص: ۱۸۶

- 
- ۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۲۹. نقل از: مَنَاقِبُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ شَادَانَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: «ذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةَ»
- ۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۱.

جهت می برند؟ خداوند اول شما را به دست ما هدایت نمود و به دست ما آخر شما را به انجام می رساند، اگر شما دولت زودگذر دارید، دولت پایدار از آن ما است. بعد از حاکمیت ما، حاکمیت دیگری که بیاید و حاکمیت ما را ساقط کند نخواهد بود، زیرا ما اهل عاقبت هستیم و خداوند فرمود: عاقبت کار از آن متقین است.

### جایگاه تاریخی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

در راستای آینده دار بودن توحید است که اگر کسی توحید را رها کرد هلاک می شود و بی آینده خواهد بود. یکی از جلوه های زلال توحید در عصر حاضر سیره و سنت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است که در آینه ی انقلاب اسلامی به نمایش گذارده شده است. در روایت از امام صادق علیه السلام داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَ اِتِّخَالَ الْجَاهِلِينَ كَمَا يَنْفِي الْكَبِيرُ حَبْثَ الْحَدِيدِ»؛ (۱)

در هر قرنی عدولی هستند که این دین را حمل می نمایند و از آن هرگونه تأویل اهل باطل، و تحریف های افراطی، و ادعاهای جاهلین را دور می گردانند. آن طور که کوره ی آهنگران پلیدی و چرکی آهن را پاک می کند.

همه چیز گواه بر آن است که عدول این عصر حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» است که بانگ توحید را در راستای برگشت امت اسلام به توحید محمدی صلی الله علیه و آله بلند نمود، تا جامعه ی اسلامی را از تأویل اهل باطل

ص: ۱۸۷

و تحریف افراطیون و ادعاهای جاهلانه برهاند و به اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله برگرداند، و لذا جدایی از این انقلاب، جدایی از توحید دوران است و فروافتادن در تأویل اهل باطل و یا تحریف افراطیون و یا ادعاهای جاهلانه.

چنانچه التفات فرمودید در این دنیا دو نوع زندگی می توان داشت، یکی این که خارج از زندگی توحیدی خودمان در صحنه باشیم، و دیگر این که خود را نبینیم و حرکات و سکنتات و گفتارمان نمایش حق باشد، مثل عاشقی که از حرکات او می فهمید که دلش کجاست و بر اساس توجه به دلدارش زندگی می کند، مولوی در توصیف این نوع از زندگی که نمایش بندگی خدا است، می فرماید:

لطف

شاهنشاہ جان بی وطن

چون

اثر کردست اندر کُلّ تن؟

لطف عقل خوش نهاد

خوش نسب

چون

همه تن را در آرد در ادب

عشق

شنگ بی قرار بی سکون

چون

در آرد کُلّ تن را در جنون؟

این نوع زندگی طوری است که فرصت ها را مهلت هایی می داند که خداوند در اختیار انسان قرار داده تا خدا را بنمایانیم، همان چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به خود فرمود که: «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»؛ (۱) هر کس مرا ببیند خدا را دیده است، چون حضرت آینه ی نمایش خدا شده اند. عَمَّان سامانی در وصف علی علیه السلام می گوید:



پرده بود جمال جمیل عَزَّ و جَلَّ

علی

شد آینه خیر الکلام قَلَّ و دَلَّ

ص: ۱۸۸

---

۱- شرح دعای صباح، حاج ملاهادی سبزواری، ص ۳۱.

شرط چنین زندگی رسیدن به این عقیده است که با تمام وجود تصمیم بگیریم با سخنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام زندگی کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام خودشان فانی در حق اند و به همین جهت راه های ارتباط بنندگان با خدایند، و در همین رابطه بعد از مدتی که با نظر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام زندگی کردید، معنی حجت الله بودن این ذوات مقدس روشن می شود و در آن صورت است که به خود می گوئید اگر خدا این ها را در دنیا نیاورده بود ما چگونه می توانستیم راهی به سوی پروردگارمان پیدا کنیم، شکر می کنید که خدایا توفیق دادی که از طریق امیرالمومنین علیه السلام تو را شناختم، خدایا غیر تو در صحنه نیست، خدایا! زندگی ام را می خواهم با همین عقیده به پایان برسانم که تویی همه ی حقیقت. در این حالت است که زمینه ی حاکمیت مطلق الهی در همه ی مناسبات شما فراهم خواهد شد و پوچی بی خدایی نیز برایتان ظاهر می شود، آن وقت انسان راحت می فهمد اگر در اردوگاه عمالقه و فراعنه ی دوران برود مهر نابودی را بر همه زندگی خود زده است. چرا آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند؟ چون او ارتباطی با هستی مطلق که همه کاره ی عالم است ندارد، و انقلاب اسلامی بازگشت به ارتباط با هستی مطلق است که نه تنها توسط آمریکا هرگز تهدید به نابودی نخواهد شد، بلکه از آن جایی که از طریق ولی فقیه، مْهری از حقیقت هستی بر پیشانی دارد، عامل به بقاء کشاندن یاران خود نیز خواهد شد.

طرفداران انقلاب اسلامی به جهت رویکرد خاصی که نسبت به هستی واقعی دارند، از وهمیات دوران مدرنیته آزاداند و به جای نقش پذیری از ظلمات دوران و نظرات و میل های سرگردان مردم، از خدا و رسول او نقش می پذیرند، از خدا می گیرند و به خدا هم می دهند، چگونه بودن زندگی را از خدا می گیرند، و بندگی شان را به او نشان می دهند.

وقتی نگاه ها به هستی مطلق افتاد بی پایه بودن هر جریانی که به خداوند متصل نیست ظاهر می شود، و به راحتی می توان فهمید که شاه رفتنی است. این همان سبّری است که حضرت روح الله خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در اختیار داشت. وقتی توحید آمد، آن هایی که تا دیروز می گفتند جاوید شاه، می بینند کنگره ی قصرهای شاهنشاهی فرو می افتد و آتش شرک خاموش می شود. چون این سنت لا-یتغیر عالم است که: «وَقُلْ حَيَاءُ الْحَقِّ وَزَهَقِ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛ (۱) بگو حق همواره آمدنی است و هر روز چهره ای از خود را می نمایاند، و باطل همواره رفتنی است، زیرا که ذات باطل نابودی و عدم است. با همان مبنا حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می بیند صدام رفتنی است. رفتن مظاهر شرک، به معنی ظهور قهاریت توحید است، اما امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نرفتنی است، زیرا او خودی برای خود تثبیت نکرده بود که رفتنی باشد، ظهور سنت پروردگار بود که از حرکات و سکانات او ظاهر می شد و مردم جهان را نیز به فنای در حکم

ص: ۱۹۰

پروردگار دعوت می کرد، و انقلاب اسلامی را بستر چنین فنایی قرار داد، لذا است که می بینید شهیدشدن به راحتی در این انقلاب معنی پیدا می کند.

هرکس به سوی توحیدی که انقلاب اسلامی می نمایاند ره نپیماید دانسته یا نادانسته دچار شرک دوران خود شده است. زیرا در حال حاضر هیچ راه دیگری برای زندگی توحیدی نمانده است. عمده آن است که ما زمینه ی ظهور توحید را در این عصر بشناسیم تا به سرعت به طرف زندگی صحیح حرکت کنیم. شهدای ما زندگی توحیدی را در عالی ترین شکل خود به بشر گرفتار ظلمات دوران نمایاندند، بنابراین هرگز نباید چشم از آن ها برداریم که چشم از زندگی برداشته ایم و لذا حضرت مولی الموحدین علیه السلام در آخر خطبه ۱۸۲ می فرماید: «أَيُّنَ عَمَّارٌ وَ أَيُّنَ ابْنُ التَّيْهَانِ وَ أَيُّنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ»؛ کجایند عمار و ابن تیهان و ذوالشهادتین، آن انسان های بزرگی که نشان دادند راه توحیدی یعنی چه، تا حضرت از آن طریق چشم ها و قلب ها را متوجه راهی کنند که هر انسانی باید پییماید. این بزرگان یارانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که زندگی توحیدی زمانه را شناختند و بر همان اساس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند تا در جبهه ی صفین در مقابل شرک دوران بایستند. در جنگ بدر در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله توحید را شناختند که به معنی نفی خود و حاکمیت حکم خدا است، و در جنگ صفین با تبیین و پشتیبانی جبهه توحید آن کردند که کردند و با شهادت خود در اوج فنا، به سیر خود ادامه دادند. ولی متأسفانه عده ای هم با آن که در جنگ بدر کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند

ولی نه برای هرچه بیشتر توحیدی شدن، لذا راه ادامه ی توحید را گم کردند و در جنگ جمل و صفین در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند.

در راستای ادامه ی وفاداری به انقلاب اسلامی باید خط توحید زمانه شناخته شود، تا افراد بتوانند به انقلاب امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» راه پیدا کنند و گرفتار اردوگاه عمالقه و فراعنه ی دوران نشوند. و این با نگاه به زندگی و مرگ مشرکان تاریخ به خوبی قابل تحلیل و شناخت است.

حضرت مولی الموحدين علیه السلام برای به سر عقل آوردن انسان ها می فرمایند حالا که زندگی در روی زمین برای بشر تثبیت شده نیست پس اگر سلیمان وار زندگی نکنیم، عمالقه وار زندگی می کنیم، عمالقه ای که با توانایی فوق العاده، در طول تاریخ جهت تثبیت خود این همه انرژی صرف کردند و همه ی زندگی را به آن تبدیل کرده بودند که در زمین بمانند. ولی شما می توانید بر عکس عمالقه، با فنای در حق، به آنچه باید، برسید. شهدا؛ ماندن در زمین را نمی خواستند تثبیت کنند، می خواستند در فرصتی که در زندگی زمینی دارند، توحیدی شوند، چون خواستند خدا را در صحنه ی زندگی بیاورند و لذا خوب رفتند، عده ای هم پیامبران را کشتند چون پیامبران علیهم السلام متذکر مرگ بودند، حضرت می فرماید: «أَيُّنَ أَصْحَابُ مَيْدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ» کجایند اصحاب قوم رس که پیامبران را به قتل رساندند تا به زعم خود راحت تر در تثبیت خود بکوشند.

چنانچه دقت بفرمائید یکی از بدترین حالات دیکتاتورها مرگ است. دیکتاتورها از مرگ بدشان می آید چون این همه جنایت کردند تا بمانند و حالا مرگ با نمایش خود تمام نقشه های آن ها را نقش بر آب می کند. پیرو تنفر آن ها از مرگ، هر جریانی که آن ها را متذکر مرگ کند نفی می کنند تا به زعم خود مرگ را بمیرانند و لذا به هر چیز مقدسی بدبین اند، چون احساس می کنند مقدسات مانع تثبیت آن ها در زندگی زمینی است، فکر می کنند پیامبران آمده اند شکوه و جلال آن ها را برای خود تصاحب کنند غافل از این که آن شکوه و جلال رفتنی است و پیامبران متذکر عدم ثبات آن هائید، حرف آن ها به پیامبران این است که:

طوطی

نقل و شکر بودیم ما

مرغ

مرگ اندیش گشتیم از شما (۱)

با مرگ اندیشی که پیامبران می آوردند همه ی عیش دیکتاتورها بر هم خورد. در تاریخ هست که متوکل عباسی حضرت جواد علیه السلام را در جلسه ای که رقاصه ها بودند احضار کرد، به حضرت دستور داد که شراب بنوشد که حضرت علیه السلام سخت ابا کردند، سپس دستور داد شعر بخوانند، فرمودند مرا معاف کن، باز اصرار کرد، حضرت شروع کردند در رابطه با مرگ شعر خواندن که مسعودی در مروج الذهب می گوید بساط عیش خلیفه به هم ریخت، به رقاصه ها دستور داد خارج شوند و شروع کرد به گریه. (۲)

مرگ؛ این چنین شکوه و جلال وهمی را در مقابل انسان بی مقدار می کند و به

ص: ۱۹۳

۱- مشنوی، دفتر سوم، ص ۴۷۰

۲- مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۱۱

همین جهت جبّاران تا آنجا که ممکن است از مذکّران مرگ گریزانند ولی با این همه آن ها را از مرگ گریزی نیست، و گرنه امروز ما ناظر حضور عمالقه و فرعونیان بودیم. حضرت با توجه به عدم حضور آن ها می فرمایند نمی توان مرگ را میراند همان طور که عمالقه و فراعنه نتوانستند. عمالقه ای که:

«وَأَطْفَأُوا سُدْنِ الْمُرْسَلِينَ وَأَحْيَوْا سُدْنَ الْجَبَّارِينَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُبُوشِ وَهَزَمُوا بِالْأُلُوفِ وَعَسَّكَرُوا الْعَسَاكِرَ وَمَدَّنُوا الْمَدَائِنَ»؛ لشکرها راه انداختند تا سنت های پیامبران را خاموش کنند و سیرت جبّاران را زنده کنند. کجایند آن ها که با سپاهیان گران حرکت کردند و هزاران دشمن را شکست دادند و لشکرها تأسیس کردند و شهرها به پا کردند؟

اگر به همه ی جبّاران تاریخ از این زاویه نگاه کنید که برای تثبیت زندگی خود برنامه ها ریختند، ولی چون جریان تثبیت در دنیا خلاف سنت الهی است، تمام انرژی هایشان نقش بر آب شد. جمله ی «کجایند» که حضرت تکرار می فرماید نقطه ی شروع گشایش های خوبی خواهد شد. این جمله حامل این پیام است که حضور اسم قهار خداوند همه ی این ها را شُست و برد و من و شما هم از این قاعده استثنا نیستیم. این ها بد رفتند، اما انقلاب اسلامی آمده است تا بستر خوب رفتن انسان ها را همچون رفتن عمارها فراهم کند، ولی آن هایی که در صدد اند از طریق انقلاب با انواع رانت ها دنیای خود را آباد کنند و انقلاب اسلامی - این عالی ترین شرایط برای الهی شدن - را مزرعه ای برای تثبیت دنیای خود کرده اند، بدتر از

همه خواهند رفت، زیرا انقلاب اسلامی توحیدی تر از این هاست که اجازه دهد آب خوش از گلوی این افراد پایین رود.

### تفاوت انقلاب اسلامی با انقلاب مشروطه

عرض شد وقتی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: شاه رفتنی است خبر از آن می دهد که توحیدی به صحنه آمده است که ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در مقابل آن هیچ مقاومتی نمی تواند بکند، آیا این توحید توان این را ندارد که چهار مگسی را که می خواهند در مقابل این تند باد توحیدی بایستند، مضمحل کند؟ آری اگر انقلاب اسلامی در حد انقلاب مشروطه بود امید ماندن شاه و درباریان و ملی گراها، امیدی منطقی بود، چون روح توحیدی نابی که شما در حال حاضر شاهد آن هستید در آن صحنه ظهور نکرد. لذا در کنار انقلاب مشروطه خیلی ها ماندند که ارزش ماندگاری نداشتند، انقلاب مشروطه آن چنان توحیدی نیست که از همه ی جهات جریان مقابل خود را مضمحل کند. ولی در مورد انقلاب اسلامی امیدوار باشید یک روح بزرگ توحیدی به صحنه آمده است که نه تنها شاه را می برد، حتماً آمریکا و اسرائیل را هم می برد و جلوه ای از آن وعده ی الهی است که خداوند می فرماید: «والعاقبه للمتقین»؛<sup>(۱)</sup> یعنی انتهایی که بستر آرامش و پایداری است، از آن متقین است. انقلاب اسلامی از یک طرف توسط انسان های متقی پدید آمده است، از طرف دیگر زمینه ی متقی شدن انسان ها را فراهم می کند تا تقوای انسان ها به آن

ص: ۱۹۵



حدی برسد که امکان ظهور متقی مطلق یعنی حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه فراهم گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از یک طرف نظر به توحیدی دارند که عمالقه و فراعنه را نفی می کند و می فرمایند: «أَيُّنَ الْعَمَالِقَهُ وَ أَيْنَ الْعَمَالِقَهُ، أَيُّنَ الْفَرَاعِنَهُ وَ أَيْنَ الْفَرَاعِنَهُ» از طرف دیگر در ادامه ی خطبه نظر به وعده الهی دارند که چگونه خداوند نور توحید را در حضرت «بقیه الله» به ظهور می رساند و سیر ظهور نور توحید و نفی ظلمات شرک در اوج خود قرار می گیرد، و چون انقلاب اسلامی از جنس همان توحیدی است که حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه آن را به کمال می رساند هر چه جلوتر برود با رشد بیشتری خود را می نمایاند، دیگر آن طور نیست که بشود آن را نفی کرد، بلکه برعکس، موانع خود را بحمدالله به خوبی نفی می کند. حتی موانعی مثل طرفدارانی که تلاش دارند افکار خود را بر آن تحمیل کنند و آن را از نور توحیدی به سوی غرب زدگی سوق دهند، چیزی که متأسفانه در انقلاب مشروطه اتفاق افتاد، و غرب زده های طرفدار انقلاب مشروطه، انقلاب را تحت اندیشه ی خود دفن کردند و عامل شهادت شیخ فضل الله نوری شدند، تا با دفع او از جلوی راهشان رگه های توحیدی آن انقلاب را نفی کنند و حاصل کار آن ها رضاخان و محمدرضاشاه شد.

در انقلاب مشروطه از ابتدا پذیرفته شد که شاه در صحنه باشد، پذیرش این موضوع، مانع ظهور نور توحید بقیه اللهی شد، در حالی که در انقلاب اسلامی نه تنها چنین موانعی وجود ندارد بلکه با تحقق ولایت فقیه و ایجاد بستری جهت ظهور حکم خدا و رسول و امام علیهم السلام، زمینه برای ظهور توحید

بقیه‌اللهی فراهم شده است و این است که عرض می‌کنم این انقلاب برای ماندن است و رشد کردن.

### انقلاب اسلامی سیری به سوی حاکمیت مهدی عجل الله تعالی فرجه

حضرت مولی‌الموحدين عليه السلام در ترسیم و توصیف حضرت بقیه‌الله عجل‌الله تعالی فرجه و شخصیت توحیدی آن حضرت در آخر خطبه‌ی مورد بحث می‌فرماید: «قَدْ لَبَسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا وَ الْمَعْرِفَةَ بِهَا وَ التَّفَرُّغَ لَهَا فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا»؛ او (مهدی عجل‌الله تعالی فرجه) سپر حکمت را پوشیده و آن را با شرایطش که عبارت است از ارزش نهادن و معرفت به حکمت و فارغ ساختن خود برای آن، آماده کرده است. در حالی که حکمت در نزد او گم شده‌ای است که به دنبال آن است و آرمانی است که آن را از خدا تقاضا می‌کند «فَهُوَ مُعْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ وَ ضَرَبَ بِعَسَائِبِ ذَنْبِهِ وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ بَقِيَّتُهُ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ خَلِيفَتُهُ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ» او با غربت اسلام در غربت می‌رود، مانند شتر خسته که دم بر زمین می‌نهد و بلندشدن و نشستن برایش مشکل شده باشد. او باقیمانده‌ای از حجت‌های خدا است، جانشینی از جانشینان انبیاء.

می‌فرماید در غربت اسلام، نور توحیدی حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه نیز پنهان می‌شود و در آن شرایط ظلمات شرک میدان داری می‌کند و آن حضرت شرایطی برای ظهور نور توحیدی خود نمی‌یابد و چون شتری است که نمی‌تواند فعالانه عمل کند. اما بالأخره براساس سنت ظهور توحید کامل با

پدید آمدن شرایط مناسب ظهور خواهند کرد، زیرا او بقیه الله و جانشین پیامبران است و هرگز عدم شرایط ظهور در برهه ای از تاریخ - به جهت شرایط ظلمانی دوران- دلیل بر انصراف آن حضرت از ظهور نیست.

با توجه به چنین نگاهی است که عرض می کنم هر وقت شرایط توحیدی، به معنای ناب آن فراهم شد، دولت پایدار توحیدی، خود را می نمایاند و هر کس نسبت به معارف اسلامی اطلاعات مناسب داشته باشد، تصدیق می کند آن نوع از شرایط توحیدی که بتواند زمینه ی توحید انسان کامل باشد، در انقلاب اسلامی ظهور کرده و در واقع انقلاب اسلامی صورت نازله ی همان توحیدی است که خلیفه ی خدا مأمور است آن را به صورت کامل ظاهر نماید. خوشا به حال شهدایی که جایگاه تاریخی این انقلاب را شناختند و در راستای وارد شدن در اردوگاه انقلاب اسلامی سر از پا نشناختند، خدایا شایستگی سربازی این انقلاب را به ما نیز عطا بفرما.

«والسلام علیکم ورحمہ اللہ و برکاتہ»





همه ی همّت و تلاش اهل البیت علیهم السلام این است که ما شیعیان را طوری تربیت کنند که در ظاهر حوادث متوقف نشویم و متوجه باشیم که همواره هر دستوری و حرکتی که از طرف خداوند صادر و یا واقع می شود، دارای باطنی قدسی است، با توجه به این امر به انقلاب اسلامی و شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نظر می کنیم تا روشن شود انقلابی که به رهبری ایشان واقع شد عمیق تر از یک حادثه ی تاریخی است که به طور عادی پیش می آید. عرض بنده این است که:

«گشودن جبهه ی توحید در ظلمات دوران آخرالزمان کار انسان هایی است که با توجه به آسمانِ غیب، زمین را و حوادث زمین را می نگرند و تحلیل می کنند.»

حتماً می دانید که در آن شرایط که حضرت آیت الله بروجردی «رحمه الله علیه» رحلت کردند و با توجه به این که ایشان مرجع تقلید همه ی شیعیان جهان بودند، یک مرتبه یک نوع سردرگمی جهان تشیع را فرا گرفت و به ظاهر عالم تشیع با خلأ رهبری مواجه شد. در چنین شرایطی عده ای خوشحال و عده ای نگران شدند. زیرا عموماً در هر جامعه ای سه گروه زندگی می کنند یک گروه که معتقدند بهتر است مذهب در صحنه ی امور باشد ولی

این طور نیستند که زندگیشان را به مذهب گره بزنند. گروه دیگر، گروهی اند که مذهبی می باشند اما تاریخ ساز نیستند، به طوری که اگر بستر امور براساس آموزه های اسلامی باشد بسیار خوشحال می شود، زیرا طوری زندگی را برای خود تعریف کرده اند که با حاکمیت مذهب بهتر می توانند زندگی کنند ولی حاضر نیستند زندگی و آسایش خود را بر سر حاکمیت اسلام بگذارند. این نوع افراد در عین آن که می توانند یاران صادقی برای نظام اسلامی باشند ولی تاریخ ساز نیستند. ولی در یک فضای دینی، در ادامه ی تاریخ دینی نقش آفرینی می کنند. اکثر هنرمندان و نویسندگان مسلمان عموماً در این جایگاه قرار می گیرند. اما گروه سومی نیز هستند که این ها تاریخ سازند و البته همیشه تعدادشان قلیل بوده ولی با این همه تاریخ را به حرکت درآورده و جهت داده اند و تاریخ را براساس عقاید الهی جلو برده اند و نگذاشته اند جوامع در مسیر کمالشان متوقف شوند.

### نقش تاریخ سازی فاطمه ی زهرا علیها السلام

در زمانی که وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، یک مرتبه جامعه ی اسلامی با شرایطی رو به رو شد که انتظار آن را نداشت عده ای با تشکیل سقیفه خلیفه تعیین کنند. (۱)

تصور عمومی آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۲۰۲

---

۱- بلاذری در انساب الاشراف (ج ۲، ص ۱۸۳) می گوید: سلمان از این که علی ع زنده است و مذدم از او بهره نمی جویند، تأسف می خورد و می گفت: به خدا سوگند پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد. یا یعقوبی از قول ابوذر می نویسد: «اگر ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبرتان می نهادید از همه نعمت ها از هر سوی بهره مند می شدید. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۱)

تکلیف جامعه را در غدیر معلوم کرده اند و کار به روال عادی خود جلو می رود. اکثر مردم به خصوص انصار که افراد مبارز و متدینی بودند و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار جنگیدند و زندگی کردند، در آن شرایط این قدر هوشیار نبودند که بتوانند جهتی را که سقیفه با آن برنامه ریزی دقیق و حساب شده به وجود آورد عوض کنند. یک مرتبه ملاحظه می فرمائید حضرت فاطمه زهرا علیها السلام یک تنه می آیند و روبه روی جریانی که برنامه ریخته است بعد از پیامبر حاکمیت جامعه ی اسلامی را به دست گیرد، می ایستند و عملاً با اقدامی که ایشان انجام دادند جهان اسلام از خطر بزرگی رهایی یافت که زمان بررسی آن به فرصت ئیگری نیاز دارد. (۱)

خواستم به عنوان نمونه شاهی در راستای تاریخ سازی آورده باشم و در همین رابطه است که حضرت امام عسکری علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا»؛ (۲) ما (امامان) حجت های خدا بر مردم هستیم - تا راه را از بیراهه نشان دهیم - و جدّه ی ما فاطمه، حجت خدا بر ما است.

وقتی موضوع تاریخ سازی حضرت زهرا علیها السلام را درست بررسی بفرمائید روشن می شود اگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آن بن بستی را که در صدر اسلام درست شد با موضع گیری خود در مقابل خلیفه ی اول، نشکسته

ص: ۲۰۳

---

۱- در مورد جایگاه تاریخی حضرت زهرا علیها السلام در صدر اسلام به کتاب «بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام در ریشه یابی آفات حذف حاکمیت دینی از مدیریت جهان» از همین نویسنده رجوع فرمائید.

۲- «تفسیر اطیب البیان»، ج ۱۳، ص ۲۲۳.



بودند، نه امام باقر علیه السلام امکان بنیانگذاری مکتب خود را پیدا می کردند نه امام صادق علیه السلام می توانستند کار را ادامه دهند و نه امام زمان عجل الله تعالی فرجه نقش خود را در آینده ی تاریخ می توانند به خوبی اداء کنند. به همین جهت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در ابتدای قیام خود می فرماید: «وَفِي اٰتِنِهٖ رَسُوْلٍ لِّىْ اُسُوَةٌ حَسِيْنَةٌ» (۱) اسوه و راهنمای من در این نهضت، دختر رسول خدا است. و این سخن نشان می دهد نظام نامه ی حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه مبتنی بر سیره ی فاطمه علیها السلام است.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جبهه ای را باز گشودند که در دل آن جبهه جریان امامت توانست شکل بگیرد و امروز شما در راستای ادامه ی آن خط شکنی، شیعه را می یابید که در حال تغییر دادن معادلات جهان استکبار است. به همین جهت است که ائمه علیهم السلام جایگاه خاصی برای حضرت زهرا علیها السلام قائل اند، زیرا در بستری که حضرت زهرا علیها السلام ایجاد کردند بقیه ی ائمه علیهم السلام توانستند کار های مهم خود را انجام دهند.

### نقش تاریخ سازی انقلاب اسلامی

موضوع تاریخ سازی انقلاب اسلامی مهم ترین نقشی است که انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر داشته و دارد و در همین راستا همه ی بزرگانی که از انقلاب سخن می گویند، از جمله مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» تأکید دارند که انقلاب اسلامی را در کلیت آن و در جایگاه تاریخی که دارد، نگاه کنید. چون انقلاب اسلامی یک جایگاه تاریخی خاصی دارد که

ص: ۲۰۴

شناخت شخصیت اصلی آن در گرو شناخت آن جایگاه است، اگر این جایگاه را عزیزان درست بشناسند از متن حادثه ها جلوتر خواهند بود.

عرض شد؛ شرایطی به وجود آمده بود که در عین این که آیت الله بروجردی مرجع شیعیان جهان بودند و سابقه هم نداشت که یک مرجع به این وسعت مقلد داشته باشد، تازه خود ایشان هم معتقد بودند برایشان واجب است که قدرتشان را به عنوان یک مرجع تقلید حفظ کنند، ولی با این همه و با آن شکوه و هیبت آیت الله بروجردی که محمدرضا شاه در ابتدای کارش می آمد خدمت ایشان و گزارش کارها را می داد و دستور می گرفت، در فضایی که فرهنگ مدرنیته ایجاد نمود و نظام شاهنشاهی هم به آن دامن می زد، شرایط طوری تغییر کرد که مسیر کشور از دست فقاهت و مرجعیت در آمد و دیگر اسلام نمی توانست در امور فرهنگی و اقتصادی نقش آفرینی کند. زیرا تاریخ جدیدی را فرهنگ مدرنیته با خود به همراه آورده بود که امکان حفظ اسلام در آن شرایط با روش های قبلی ممکن نبود. دویست سال پیش اگر خانمی رعایت حجاب را نمی کرد کافی بود به او تذکر بدهید که مواظب باش موهایت را نامحرم نبیند، به همین راحتی مسئله حل می شد، چون هم آن خانم می فهمید این تذکر یعنی چه و هم شرایط طوری بود که با این تذکر مشکل رفع می شد، ولی وقتی شرایط تاریخی عوض شود و عقل جدیدی به صحنه آید مسائل را باید در شرایط جدید مورد بررسی قرار داد و راه کار مناسب آن را با عقلی که مربوط به آن زمان است جلو برد. با تغییر روح حاکم بر زمانه نمی توان با آن عقلی که سال های گذشته زندگی را سر و سامان می دادیم و

دین داری می کردیم، زندگی را ادامه دهیم و دین داری کنیم و اگر این را نفهمیده بودیم و حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» متوجه این امر نشده بودند آنچنان در بن بست تاریخی قرار می گرفتیم که امروز نه از انقلاب اسلامی خبری بود و نه از اسلام تأثیرگذار. هرگز ممکن نبود اسلام را در کنار فرهنگ مدرنیته که ذهن ها را به خود مشغول کرده بود نگه داشت. به عقلی باید رجوع می کردیم که به ما می فهماند کجا هستیم و مسائل جدید ما چیست و چگونه باید آن مسائل را حل کرد و با رجوع مردم به امام خمینی «رضوان الله علیه» راهی به سوی چنین عملی گشوده شد. هر چند در ابتدای راه با ابهامات زیادی روبه رو بودیم ولی مهم آن بود که راه گشوده شد و ملت مسلمان در آن قدم گذاشت و راه خود را در تاریخ جدید پیدا کرد.

هیچ راه تاریخی در ابتدای امر طی شده نیست ولی رسیدن به بصیرتی که باید در شرایط جدید راه تاریخی خود را بگشائیم و ماوراء فرهنگ مدرنیته، به مقصدی بالاتر بیندیشیم، هنری بود که با امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» پیش آمد و با بصیرت ایشان افق تاریخی ما گشوده شد و از این به بعد مائیم که باید در افق جدید تکلیف خود را با فرهنگ مدرنیته تعیین کنیم، نه این که فرهنگ مدرنیته همچون چند صد سال گذشته تکلیف ما را تعیین کند.

### **خروج از بن بست تاریخی**

هیچ کس باور نمی کرد با پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ تاریخ جهان اسلام در ظلمات مدرنیته از بن بست خارج شود و افق آینده ی آن گشوده شود،

زیرا در دنیای شتاب زده ی نگاه های غرب زده، حرکت های با تأثیری امور فرهنگی درست دیده نمی شود، همچنان که امروز روشنفکران غرب زده نمی توانند آینده تاریخ انقلاب اسلامی را بشناسند و لذا خود را تسلیم فرهنگ غالب، یعنی فرهنگ غربی می کنند. رسیدن به این بصیرت که در بستر تاریخ جدید که با انقلاب اسلامی ظاهر شد به مرور مشکلات و معضلات جهان اسلام حل می شود و اهداف مقدس جامعه اسلامی یکی بعد از دیگری جای خود را می یابد، اولین قدم خودآگاهی است که باید بدان دست یافت. در حال حاضر که هنوز فرهنگ غالب، فرهنگ غرب است مادران مسلمان واقعاً نمی دانند در مقابل بی حجابی دخترانشان چه کار کنند، لذا ملاحظه می کنید مادر دارای حجاب کامل است ولی دخترش آن طور نیست. این مادر بین چند کار مانده است، یکی این که دائماً با دخترش مشاجره داشته باشد، یا این که کار دخترش را تأیید کند که این کار با عقیده اش نمی سازد، یا این که مجبور می شود با بی حجابی دخترش کنار آید، مثل کنار آمدن گرگ و میش. آیا راه همین است، یا باید تاریخی را در مقابل تاریخ و عقل غربی به میان آورد که جایگاه بی حجابی روشن شود و مردم متوجه شوند زندگی غربی مربوط به عقل ما و تاریخ ما نیست و ما را از هویت اسلامی که راز ماندگاری ما است بیرون می اندازد؟ اگر کسی تاریخ را نشناسد و جایگاه پدیده ها را در آن تشخیص ندهد فکر می کند زندگی تا ابد همان طور است که فرهنگ غربی برای ملت ها تعیین می کند.

اگر احساس می کنید دیگر آن نوع امر به معروف که ۳۰۰ سال پیش داشتید و نتیجه می گرفتید، امروز نتیجه ندارد. باید بدانید وقت آن است که تاریخ خود را تغییر دهید تا عقلی مناسب امروز به میان آید که آن عقل بتواند احکام الهی را بشناسد و بشناساند،<sup>(۱)</sup>

نه این که تسلیم عقل غربی شویم و اسلام را - به عنوان تنها دین فعّال دوران آخرالزمان - در ذیل فرهنگ غربی قرار دهیم. آری همان طور که سیصد سال پیش عقل مناسب آن زمان، اسلام را حفظ کرد و نگذاشت اسلام گرفتار بن بست شود. در شرایط جدید، عقلی مناسب این زمان نیاز است که بتوان اسلام را فهمید و فهماند و مسلم این عقل نمی تواند عقل غربی باشد.

در سال های ۱۳۳۵ به بعد که مصادف است با اواخر عمر آیت الله بروجردی، آن هایی که عمیقاً نسبت به وضع پیش آمده در جهان می اندیشیدند متوجه بودند خطر بزرگی جهان اسلام را تهدید می کند و باید کاری کرد، ولی راهی که تاریخ جدید جهان را بگشاید نمی شناختند<sup>(۲)</sup>

بعضی از جوانان مسلمان نزدیک به فدائیان اسلام که بعداً اکثر فدائیان با

ص: ۲۰۸

---

۱- این که بزرگان می فرمایند با حکمت متعالیه ی صدرالمآلهین «رضوان الله تعالی علیه» می توان تمدن شیعه را شکل داد به همین معنی است که با عقل صدراایی می توان با حفظ هویت اسلامی، از عقل مدرنیته که احکام قدسی را بر نمی تابد، گذشت.

۲- در سال های ۱۳۳۰ به بعد فعالیت بهائیان و یهودیان در دربار پهلوی قوت می گیرد و حاکمیت با سرعت بیشتری از اسلام فاصله می گیرد تا آن جایی که شاه مرجعیت را مقام غیر مسئول می داند که در امور نباید دخالت کند. در کتاب «انقلاب سفید» در مورد اصلاحات اراضی که بنا بود در زمان آیت الله بروجردی «رحمه الله علیه» اجرا شود و ایشان صراحتاً با آن مخالفت کردند می نویسد: «مداخله ی مقام غیر مسئولی که از ترقیات اجتماعی دنیا بی اطلاع بود، آن لایحه ی اصلاحات ارضی را به کلی بی معنا و بی اثر کرد» (کتاب انقلاب سفید، ص ۱۶).

شروع نهضت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» حزب مؤتلفه اسلامی را تشکیل دادند، می گفتند به عنوان یک فعالیت مهم مذهبی، شروع کردیم ضد مسیحیت فعالیت کنیم، کتاب هایشان را پیدا می کردیم و جواب هایی در رد آن ها می نوشتیم و منتشر می نمودیم، چون مبلغین مسیحی در شهرهای اسلامی به ضد اسلام تبلیغ می کردند. می گفتند با مطرح شدن مرجعیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یک گونی از کتاب های آن ها را برداشتیم و رفتیم خدمت ایشان که آقا چرا نشسته اید ببینید دارند چه کار می کنند؟ امام کتاب ها را نگاه کردند و گفتند این ها را دیده ام، دوتا از کتاب ها را هم شما ندارید و اسامی آن دو را ذکر کردند. فهمیدیم ما دچار توهم شده ایم و امام خیلی جلوتر از ما حرکت می کنند. بعد فرمودند: این کارها را جمع کنید، مسئله چیز دیگر است «این که مبارزه نیست و این ها شما را به خود مشغول نکنند، این ها پنجاه سال است در این مملکت کار می کنند، نتوانسته اند هیچ موحدی را مسیحی کنند، لاابالی کرده اند، ولی بی دین نکرده اند. این جریانات یک سرمنشأ دارد، این ها همه از فساد رژیم است، شما بروید دنبال آن، این ها وقتتان را می گیرد» (۱) عملاً حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در آن جلسه نگاه آن ها را به نهضتی انداختند که نتیجه آن، انقلاب اسلامی شد و در نتیجه تاریخ ملت ما تغییر کرد و در بستری قرار گرفت که حالا به جای آن که ما در جای متهم بنشینیم و مسیحیت اشکال کند، قضیه برعکس شده است.

ص: ۲۰۹

عنایت داشته باشید که فدائیان اسلام و سایر جوانان مسلمان در آن زمان هنوز با عقلی به دنبال رفع مشکلات اند که فرهنگ مدرنیته می تواند آن را کنار بزند و حتی متهم به خرابکاری کند. عقلی که در ترور احمد کسروی در سال ۱۳۲۴ جواب داد و روح امید را به مسلمانان برگرداند، ولی در ترور حسنعلی منصور در سال ۱۳۴۳ جواب نداد.

حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در آن شرایط خاص افقی را گشودند و عقل و تفکری را به صحنه آوردند که در آن افق، امکان فکر کردن نسبت به دشمن اسلام یعنی فرهنگ مدرنیته فراهم گشت و راهی پیدا شد که ملت از سرگردانی بیرون آمد و اگر ماوراء تفکر آن زمان، عقل و تفکری جدید به صحنه نمی آمد کار نیروهای مذهبی یا باید مثل فدائیان اسلام به ترور حاکمان ظالم بینجامد بدون آن که روح حاکم بر جامعه تغییر کند و یا بروند در این شهر و آن شهر تبلیغ کنند که مسیحیت اشکال دارد و اسلام از آن اشکالات مبرا است. (۱)

در آن صورت هدایت کشتی جامعه در

ص: ۲۱۰

---

۱- فدائیان اسلام برنامه ی مفصل خود را در کتابی به صورت یک قانون اساسی در سال ۱۳۲۹ ارائه دادند که تحت عنوان «اعلامیه ی فدائیان اسلام» و به صورت گسترده چاپ شد و محور آن این بود که اسلام باید زنده شود و حکومت کند، و مرتباً از اعلی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اعلی حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه یاد می کنند ولی هیچ نامی از مرجعیت و ولایت فقیه در آن مطرح نیست (به کتاب «جریان ها و سازمان های مذهبی- سیاسی ایران» از رسول جعفریان، صفحه ی ۱۸۷ مراجعه فرمایید). به نظر می رسد فدائیان اسلام نیز متوجه شده بودند نیاز است که با عقلی دیگر کارها را جلو ببرند و لذا از طرحی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» برای برون رفت از آن وضع پیشنهاد کردند به خوبی استقبال نمودند و عملاً تحت عنوان حزب مؤتلفه ی اسلامی اهداف حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را دنبال می کردند.

دست پادشاهی بود که جامعه را به طرف کفر سیر می داد و همواره فرهنگ مدرنیته بود که تکلیف ما را تعیین می کرد، حتی در حدی که آن ها به ما اجازه می دادند ما می توانستیم بر ضد مسیحیت تبلیغ کنیم.

### امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و ظهور عقل جدید

این که جامعه ای بتواند بفهمد کجای تاریخ است و چطور باید افق آینده خود را بگشاید، از حساس ترین کارها است و پس از گشودن راه است که شور و حرکت در مردم شروع می شود و کارها نتیجه بخش می گردد، در حال حاضر هم اگر مؤمنین که نگران انحراف های موجود هستند، در امر به معروف گفتمانی مناسب پیدا کنند که بتوان عمق مسئله را به درستی روشن نمود، نود درصد انرژی هایشان را تا حصول نتیجه به کار می گیرند، چیزی که در دفاع هشت ساله مشاهده کردید.

به جهت غلبه فرهنگ مدرنیته هنوز مردم نمی دانند این سد را باید چطوری بشکنند و با چه عقلی باید با عقل غربی مقابله کرد. این موضوع را باید در مباحث غرب شناسی دنبال کرد تا جامعه متوجه ضعف های عقل ضد قدسی فرهنگ مدرنیته بشود تا به جای رجوع به آن، عزم عبور از آن در روح و روان جامعه شکل بگیرد و انقلاب اسلامی بستر چنین کاری را به خوبی فراهم کرده است.<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۱۱

---

۱- در موضوع غرب شناسی و چگونگی روح ضد قدسی آن می توانید به کتاب های «مدرنیته و توهم» و «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» و «علل تزلزل تمدن غرب» از همین مؤلف رجوع فرمایید.



امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شخصیتی بودند که از سال ۱۳۳۰ به بعد خوب متوجه شدند اگر همان وضع ادامه پیدا کند و اسلام در دفاع خود و نقد غرب به عقلی مناسب مجهز نشود، مسائل جامعه از آن چه بود هم بدتر می گردد. هنر امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با شاخصه های خاص خود، ورود به راهی بود که افق تاریخی ملت را در آن دوران مشخص نمود و راه برون رفت از بن بست تاریخی را نمایاند.

امام خمینی «رضوان الله علیه» در اواخر عمر آیت الله بروجردی «رحمه الله علیه» متذکر این نکته بودند و بسیار تلاش کردند تا همان زمان ایشان را متقاعد کنند که اصلاحات را شروع کنند و تا حدی هم موفق شدند ولی متأسفانه عده ای کارها را خنثی کردند و لذا در چند سال آخر عمر آیت الله بروجردی «رحمه الله علیه»، حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رابطه شان با ایشان به سردی گرائید، چون متوجه شده بودند که باید حوزه ی علمیه ای شکل گیرد که بشود از طریق آن از ظلمات دوران خارج شد. آیت الله بروجردی تا این جا را موافق بودند ولی حس می کردند که ممکن است با تحول جدید کار از دست همه خارج شود و امور غیر قابل کنترل گردد، چیزی که امروزه هم عده ای تصور می کنند اگر ما با شدت بیشتری به غرب و نهادهای غربی پشت کنیم گرفتار بحرانی می شویم که نمی توان آن را جمع کرد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بعد از این که مرجع تقلید شدند تصمیم گرفتند نظام شاهنشاهی را کنترل نمایند و نظام اسلامی را قوت بخشند. آری مقام مرجعیت حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» بستر خوبی بود برای این که آن اهداف

به خوبی انجام شود، هرچند ایشان خیلی زودتر متوجه شده بودند باید برای نجات اسلام و مسلمین راهی خاص طرح کرد. این نکات را به این دلیل عرض می‌کنم که روشن شود خیلی زودتر از این‌ها امام نسبت به گشودن تاریخ جدید فکر کرده بودند. رابطه‌ی امام «رضوان الله تعالی علیه» با آیت الله کاشانی «رحمه‌الله علیه» نشان می‌دهد که در متن مسائل بوده‌اند و شرایط جدید جهان را به خوبی می‌شناختند. در یکی از صحبت‌هایشان می‌فرمودند: من خودم در جلسه‌ای که آیت الله کاشانی وارد شدند ولی به جهت تبلیغات مسموم روشن‌فکران ملی‌گرا، هیچ‌کس به ایشان جا نداد که آقا بنشینند، حاضر بودم. این نشان می‌دهد که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» در اوج فتنه‌های ملی‌گراها و دکتر مصدق و برخوردشان با روحانیت، در صحنه بودند. وقتی جبهه‌ی ملی در سال ۱۳۵۸ به لایحه‌ی قصاص اشکال گرفت و بر ضد لایحه‌ی قصاص تظاهرات کردند، فرمودند:

«من از آن ریشه‌هایش می‌دانم، یک گروهی که با اسلام و روحانیتِ اسلام سرسخت مخالف بودند. از اولش هم مخالف بودند. اولش هم وقتی که مرحوم آیت الله کاشانی دید که این‌ها خلاف دارند می‌کنند و صحبت کرد. این‌ها [این] کار را کردند [که] یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند و اسمش را «آیت الله» گذاشتند! این در زمان آن بود که این‌ها فخر می‌کنند به وجود او. او هم مُسَلِم نبود. من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم که یک سگی را عینک زده‌اند و به اسم «آیت الله» توی خیابان‌ها می‌گردانند. من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست؛ این سیلی خواهد خورد. و طولی نکشید که سیلی را

خورد. و اگر مانده بود سیلی بر اسلام می زد. این ها تفاله های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را، «غیر انسانی» می خوانند.»<sup>(۱)</sup>

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند مصدق هم مسلم نبود. عرض بنده آن است که ملاحظه فرمائید چقدر خوب در زمان خودشان حضور تاریخی داشته اند و لذا خوب فکر کرده اند و همه ی جریان ها را بررسی نموده اند، روح جریان ها را می شناسند و بر همان اساس می گویند مصدق مسلمان نیست. بعضی ها که از روح تاریخی زمانه بیرون اند می روند وصیت نامه ی مصدق را می آورند تا ثابت کنند او مسلمان است، غافل از این که باید جهت گیری طرف را ببینی نه فردیت او را، و به رویکردهای کلی افراد نظر انداخت و براساس رویکردها قضاوت کردن، این نوع نظرانداختن به افراد و جریان ها موجب بصیرت فوق العاده می شود و بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ»؛<sup>(۲)</sup> اگر بنده ای خدا را بین صفا و مروه سه هزار سال پرستش کند طوری که همچون مشکِ خالی شود، اما محبت ما اهل البیت را درک نماید، خداوند او را از صورت در آتش می اندازد. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت نگاه ها را به جهت گیری کلی افراد می اندازند و نه به عبادات فردی. برای این که

ص: ۲۱۴

---

۱- صحیفه ی امام، ج ۱۴، ص ۴۵۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۰.

بفهمیم کسی مسلمان است یا نه باید ببینیم افق تاریخی او به کدام سمت و سواست، و گرنه ممکن است در آداب فردی مسلمان باشد ولی در نظام سیاسی و اقتصادی یک سکولار تمام عیار باشد.

### جایگاه «فضیلت» و «حکمت»

حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» افق ظلمات زمانه را از زاویه ای نگاه می کردند که باید حاکمیت براساس برنامه ای عمل کند که حدیث ثقلین متذکر آن است، یعنی برنامه ی قرآن و عترت. عده ای هم به حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اشکال می گرفتند که چرا با شاه درگیر شده، می گفتند تنها شاهی که زیر این آسمان شیعه است، اوست. در نظر بگیرید حضرت امام چگونه باید از این فضا سازی بگذرد و حرف خود را بزند؟ چقدر باید مدارا کند تا آرام آرام افراد متوجه روح ظلمانی زمانه بشوند. این جاست که آدم گاهی نمی تواند در ابتدا بفهمد که امام «رضوان الله تعالی علیه» چه کار می خواهند بکنند، آنقدر باید مدارا کنند تا یکی یکی مسائل برای افراد روشن شود و بتوانند با ایشان همراهی کنند. بنده باز جمله قبلی را تکرار می کنم، عنایت فرمائید:

«گشودن جبهه ی توحید در ظلمات دوران آخرالزمان کار انسان هایی است که از جایگاه نگاه به آسمان غیب، زمین را و حوادث زمین را می نگرند و تحلیل می کنند.»

گشودن جبهه ی توحید در ظلمات آخرالزمان نیاز به «فضیلت» و «حکمت» دارد و این دو را باید از طریق ارتباط با عالم غیب به دست آورد و در آن صورت مدیریتی که همراه با «فضیلت» و «حکمت» باشد، به

همه ی ابعاد بشر جواب می دهد و امروز بشر نیاز دارد که بداند گمشده ی او «فضیلت» و «حکمت» است تا در بستر چنین فضائلی تلاش هایش به ثمر برسد.

در شخصیت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان فقیهی کارآزموده به خوبی دو صفت «فضیلت» و «حکمت» قابل درک بود و بر همان اساس انقلاب اسلامی را مدیریت می فرمودند و توانستند روح زمانه را به نفع اسلام تغییر دهند. امروزه در دنیا مدیریت های مختلفی مطرح است، یکی مدیریت اسلحه ها که قبیله ای به پشتیبانی اسلحه هایش بر کشوری غالب می شود و سپس به صورت موروثی آن را اداره می کند، مثل مدیریت موروثی که در کشور سعودی و ژاپن و یا انگلستان مطرح است. از دیگر مدیریت ها، مدیریت اقتصادی است که محور ارزیابی ها درآمد اقتصادی است و بقیه ی ارزش ها در ذیل آن معنی می شود. حال در این نوع مدیریت اگر نظام خانواده متلاشی شد و فضائل انسانی به پایین ترین مرتبه سقوط کرد، کسی نگران نیست، چون درآمد بیشتر محور ارزش ها است. از دیگر مدیریت ها، مدیریت تکنیک است که محور کمال و پیشرفت جامعه در چنین مدیریتی دارا بودن آخرین تکنیک است، چیزی که امروزه غرب بر همین اساس ارزش های خود را بر جهان تحمیل کرده است و زندگی را در داشتن تکنیک برتر معنی می کند و هرکس به همان اندازه که صاحب تکنیک برتر است، در زندگی موفق تر است. به طوری که در چنین فضایی تکنیک دیگر یک وسیله برای زندگی نیست، بلکه یک فرهنگ و یک نوع مدیریت است و کار چنین مدیریتی به جایی

رسیده که امروز شما در غرب و کشورهای غرب زده ملاحظه می فرمائید، به طوری که بشر را با انواع بحران ها روبه رو کرده است.

در مقابل مدیریت های ذکر شده، مدیریت «فضیلت» و «حکمت» مطرح است که حتماً چنین مدیریتی برای حفظ خود باید به آسمان معنویت ربط داشته باشد و باید برای تنظیم روابط و مناسبات انسان ها از حکیم مطلق برنامه بگیرد. مدیریتی که گرایش مذهبی داشته باشد ولی «حکمت» و «فضیلت» نداشته باشد، نتیجه ی آن گروه طالبان می شود. طالبان هم حرفش همین است که ما باید حکم خدا را در مناسبات جامعه حاکم کنیم اما در کنار این گرایش، از فضیلت و حکمت محروم است. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان فقیهی همه جانبه نگر بر مبنای فرهنگ اهل البیت علیهم السلام، «فضیلت» و «حکمت» را به صحنه آوردند.

مدیریت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» از آن جهت یک مدیریت فوق العاده بود که با شناخت روح زمانه تصمیم می گیرند. «دموکراسی» و مردم سالاری را با طرح شورای نگهبان، در بستری قرار دهند که می توان نام «مردم سالاری دینی» بر آن نهاد و کار را در بستری انداخت تا از آفات دموکراسی غربی، که عبارت است از حاکمیت امیال سرگردان، مصون بماند. زیرا دموکراسی در بستر خود، به اسم حاکمیت آراء مردم، حاکمیت میل های مردم را به صحنه می آورد و این در حالی است که اگر جامعه ای براساس امیالش عمل کند در مسیر هلاکت و فساد قرار می گیرد. و خداوند در این رابطه می فرماید: «...بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ

كَأْرَهُونَ، وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» (۱) با این که پیامبر خدا به حق به طرف آن ها آمد، اکثرشان نسبت به پذیرش حق کراهت داشتند، و اگر خداوند از میل های آن ها پیروی کرده بود آسمان ها و زمین و هر آنچه در بین آن ها بود فاسد می گشت. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» با طرح شورای نگهبان، دموکراسی و مردم سالاری را آسمانی می کنند تا پیروی از میل ها تبدیل به پیروی از فطرت ها شود، همان چیزی که دین متذکر آن است و در نتیجه جهت سفلی انسان به جهت علوی او تبدیل می شود.

### برکات مدیریت معنوی

ارزش حاکمیت «فضیلت» و «حکمت» اینجاست که انسان ها را از صحنه بیرون نمی کند بلکه ابعاد متعالی آن ها را رشد می دهد تا خودشان به طور طبیعی طالب جنبه کمال معنوی خود باشند. اگر برنامه خالق انسان ها بر آن ها حاکم باشد، از آن جایی که خداوند تمام ابعاد انسان را می شناسد، جامعه ای به وجود می آید که تمام ابعاد انسان رشد می کند و هرکس در آن نوع از تعالی که باید باشد، قرار می گیرد. اما اگر عقل جزئی انسان ها بر جامعه حاکم شد انواع افراط ها و تفریط ها است که گریبان فرد و جامعه را می گیرد. زیرا عقل بنده و امثال بنده اگر بعضی از چیزها را بفهمد هزاران چیز را نمی فهمد، در حالی که در مدیریت معنوی، مسئله فرق می کند. نمونه اش این که ملاحظه می کنید چگونه نفس ناطقه ی انسان به عنوان

ص: ۲۱۸

موجودی معنوی بر «تن» انسان حاکم است. نفس ناطقه ی شما جنبه ی غیبِ شما است و بر «تن» شما حاکم است، به همین جهت الاّن بدون این که متوجه باشید ضربان قلبتان را ایجاد و کنترل می کند. وقتی مُردیم دیگر قلبمان نمی زند، چون با مُردن، نفس ناطقه از بدن منصرف می شود. در حرکت خون در اعضاء بدن و این که چه اندازه خون باید به نوک انگشت ها برسد و یا معده چه اندازه نیاز به خون دارد، خلاصه تمام ابعادِ نیازِ بدنِ شما از ریزترین تا اساسی ترینش را نفس ناطقه با یک نوع کنترل دقیق دارد مدیریت می کند. چون بدن از طریق نفس ناطقه ای که جنبه ی معنوی شما است مدیریت می شود، این نوع مدیریت، بحران نمی آورد. اما اگر فکر کنیم عقل بشر و نظر کارشناسان برای اداره ی امور جامعه کافی است همین است که امروز در دنیا می بینید و ملاحظه می کنید چگونه نظرات این به اصطلاح کارشناسان این همه با یکدیگر در تضاد است. اشکال به کارشناسان نیست، اشکال در این است که عقل جزئی بشر در جایی نشسته است که وحی باید بنشیند. اگر از مدیریت الهی خارج شدیم و در نتیجه مدیریت ها بیرون از «فضیلت» و «حکمت» بر جامعه اعمال شد، همین است که می بینید. سرنوشت جامعه در دست عقل جزئی کارشناسان قرار می گیرد که در بسیاری از موارد ضد همدیگر نظر می دهند، اسمش هم هست نظرات کارشناسی شده، بدون آن که جایگاه انسان را در عالم بشناسند و بر آن اساس نظر دهند.

نگاه سکولار به عالم و آدم نتیجه اش جز این نیست که امروز ما در فرهنگ غربی با آن روبه روئیم. چه بسیار کارشناسانی که از نظر فردی



انسان های مسلمانی هستند ولی بدون آن که خودشان متوجه باشند نگاه کارشناسی شان سکولار است و لذا خود آن ها هم نمی دانند دارند چه کار می کنند.

### **علت بحران فرهنگ مدرنیته**

بحران ها از آن جایی به وجود می آید که رابطه ی زمین از آسمان معنویت منقطع شود و ریشه ی بحران غرب نیز جز این نیست. هیچ اندیشمندی در غرب نیست که منکر بحرانی باشد که تاریخ غرب را فرا گرفته است، بحرانی که غیر قابل پیش بینی بود و اکنون غیر قابل ادامه است، ولی به جهت روح ظلمانی فرهنگ مدرنیته عموماً ریشه ی بحران موجود را نمی شناسند تا راه صحیحی برای برون رفت از آن بیابند، لذا بحث «پست مدرن» را پیش کشیدند مبنی بر این که قواعد فرهنگ مدرنیته را اگر درست تر عمل کنیم بحران پیش آمده از بین می رود و چون باز برنامه ها به شکست انجامید، بحث «ترانس مدرن» را پیش کشیدند، به این معنی که باید از فرهنگ مدرنیسم عبور کرد ولی نه آنچنان عبوری که به «فضیلت» و «حکمت» منجر شود و مناسبات جامعه را به آسمان معنویت متصل کنند.

در حال حاضر هیچ کس شک ندارد که مدیریتی که بعد از رنسانس به وجود آمد در حال هلاک کردن غرب است، منتها عده ای می گویند باید دوباره مدرنیته را بازخوانی بکنیم، چون معتقدند اشکال از آن جا پیدا شده که قواعد فرهنگ مدرنیته را درست اجرا نکرده اند این ها را «پست مدرن»

می گویند. عده ای دیگر می گویند باید مدرنیته را دفن کنیم، از این فرهنگ دیگر کاری بر نمی آید، معتقدند بعد از کلیسا در قرون وسطی، اشتباه کردند به این تمدن رجوع نمودند، این ها را «ترانس مدرن» می گویند. این ها معتقدند باید قرون وسطی را دوباره بازخوانی کنیم. البته معلوم است که در این رویکرد باز اشتباه تاریخی خود را تکرار می کنند، چون متوجه نیستند فقط با مدیریت امام معصوم و ولایت او جهان درست مدیریت می شود. بلی:

هر

آن کس نیاموخت ز آموزگار

بیاموزد

از گردش روزگار

جهان بشری در حال حاضر مجبور است بیدار شود و حقایقی را که در محاسبات ریاضی نمی توان شناخت وارد زندگی خود کند و گرنه در اوج قدرت مادی، کاملاً در انجام امور جامعه ناتوان است. ملاحظه کنید چگونه تمام کشورهای غربی با تمام مدیریت می خواهند اسرائیلی را که به وجود آورده اند نگه دارند ولی نمی توانند و در حمله به نوار غزه با عده ای قلیل که کمترین امکانات را جهت مقابله داشتند، درگیر شدند و نتوانستند بر آن ها پیروز شوند، حاصل شصت ساله ی فعالیت، برای سرپا نگه داشتن اسرائیل این است که شما امروز می بینید که در آخر با یک شکست فوق العاده روبه رو شدند. شکست فوق العاده از آن جهت که به اهدافی که می خواستند برسند و پیش بینی کرده بودند، نه تنها نرسیدند، بلکه درست عکس آن را نتیجه گرفتند. برای نشان دادن نابودی فرهنگ غرب شکست اسرائیل کافی است، چون اسرائیل یک کشور نیست، اسرائیل یعنی

ص: ۲۲۱

نمونه ای از مدیریت غرب و آینده ی نمایش توانایی فرهنگ مدرنیته است در اعمال آنچه برای آینده تاریخ جهان اراده کرده بودند.

در موضوع ایجاد اسرائیل در خاور میانه، با این که مسیحیان با یهودیان تضاد و خصومت تاریخی دارند، به توافق رسیده اند، با این همه تلاش و اتحاد مجازی، اراده آن ها محقق نشد چون فرهنگ مدرنیته نسبت خود با عالم غیب و معنویت را از بین برد و لذا همواره در ناکامی به سر می برد. قرآن به ما توصیه می کند به سرنوشت تمدن هایی که در گذشته هلاک شدند بنگرید و ببینید چگونه خداوند آن ها را در هم کوبید. (۱)

سپس در ادامه می فرماید: «ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ» (۲) این هلاکت و ناکامی به جهت آن بود که خداوند مولای مؤمنین بود و کافران مولایی نداشتند، با وهمیات خود زندگی می کردند و نه با خدایی که حقیقت همه ی هستی است و شرط بقای هر چیزی با اتصال با او امکان دارد.

### شاخصه ی اصلی انقلاب اسلامی

آنچه انقلاب اسلامی را از فرهنگ مدرنیته به صورت مبنایی جدا کرده است و می توان گفت شاخصه ی اصلی آن به حساب می آید، توجه به حضور سنن غیبی در ظلمات آخرالزمان است. یعنی درست در فضایی که فرهنگ مدرنیته به همه ی امکانات معنوی عالم پشت کرد و به واقع جهان

ص: ۲۲۲

---

۱- سوره ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۱۰.

۲- سوره ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۱۱.

را در ظلمات برد، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نظرها را متوجه عوامل معنوی عالم نمودند و در عمل هم نقش آن عوامل را نشان دادند، از پیروزی انقلاب اسلامی بگیر که فرمودند: خدای مقلب القلوب، قلب مردم را متوجه انقلاب کرد، تا این که فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد. لذا جا دارد که عزیزان متوجه باشند اگر می خواهند جوانان را از ظلمات آخرالزمان نجات دهند باید توجه آن ها را به انقلاب اسلامی و جایگاه تاریخی آن جلب کنند، در آن صورت مطمئن باشید آن ها را از ظلمات و یأس ها و بی بندوباری ها نجات داده اید.

اگر جوانان ما بشناسند چه واقعه ای تحت عنوان انقلاب اسلامی در زیر این آسمان واقع شده است، نه دیگر تحت تأثیر تبلیغات غرب، منتظرند که روزی انقلاب اسلامی شکست بخورد و نه امیدی دارند که از طریقی غیر از انقلاب اسلامی امور جامعه سر و سامان بگیرد. اشکالاتی که در امور اجرائی هست، در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم به شکل خاص مربوط به آن زمان وجود داشت. ولی آیا می شود ما جایگاه وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام را که تاریخ را دارد تغذیه می کند نادیده بگیریم؟

ابتدا جهت اصلاح امور باید ظلمات فرهنگ مدرنیته شناخته شود و عقل دیگری که با «فضیلت» و «حکمت» همراه است جای آن را بگیرد، سپس در چنین فضایی آرام آرام بستر رفع مشکلات فراهم می گردد، چون بسیاری از مشکلات ریشه در غرب زدگی ملت دارد، ولی اگر از عقل غربی عبور نکنیم و ظلمات دوران شناخته نشود هیچ مشکلی از ملت ها رفع نمی گردد. این ظلمات، ظلماتی نیست که با وصله و پینه کردن، مشکلاتش

را درست کرد زیرا اساس آنکه انقطاع از عالم قدس و معنویت است - مشکل آفرین است. مثل آن است که بخواهیم بدنی را که روح در آن نیست از گنبدین و متلاشی شدن حفظ کنیم. مگر می شود نظام اداری و کارمندان آن را بدون آن که به نور انقلاب منور شوند با نصیحت و با دوربین مخفی گذاشتن اصلاح کرد؟ می بینید که در کشورهای غربی این کارها را کردند و هیچ نتیجه ای نگرفتند و هر روز شاهد سوء استفاده های بزرگ تر از قبل هستند. مشکل ما از آن جا پیدا شد که در دولت های سازندگی و اصلاحات نگاه ها از اصول انقلاب اسلامی منصرف شد و لذا فضیلت و حکمت که فقط با توجه به سنن الهی در جامعه نهادینه می شوند مورد غفلت قرار گرفت و آرام آرام از آنچه در ابتدای انقلاب و در فضای روحانی دفاع هشت ساله به دست آوردیم، فاصله گرفتیم و جامعه با بحران هایی روبه رو شد که به هیچ وجه فروافتادن در آن ها شأن انقلاب اسلامی نبود، دیگر بحث از عدالت و معنویت در میان نبود، ذهن ها به پیشرفت هایی که از نوع پیشرفت غربی مشغول شد، در ادارات بحث حلال و حرام و نظر به شهادت و کربلا و امیرالمؤمنین علیه السلام جای خود را به اضافه کار و مسافرت به خارج از کشور و رفاه افراطی داد و عملاً مدیریت میانی کشور - به عنوان مدیر نه به عنوان شخص - از انقلاب و اهداف و ارزش های آن جدا شد. (۱)

وقتی در آن زمان ها در جلسه ی شورای استان

ص: ۲۲۴

۱- کارگزاران دولت های سازندگی و اصلاحات معتقد بودند برای بقای خود باید به نحوی در سازمان های بین المللی ادغام شویم تا توسعه پیدا کنیم تا آن جایی که در کتاب مبانی نظری برنامه چهارم که در سال ۸۲ یعنی ریاست جمهوری آقای خاتمی نوشته شد پیشنهاد شده بود ۲۰٪ از بودجه نظامی را تقلیل دهیم و عضو یک پیمان منطقه ای یا پیمان نظامی بین المللی شویم [که بیشتر منظور پیمان ناتو] (کتاب مبانی نظری برنامه چهارم، ص ۳۹۲) البته این کتاب سریعاً جمع آوری و خمیر شد ولی نشان از آن می دهد که در درون انقلاب اسلامی که آمده است بر خلاف روح استکباری جهان مدرن، مناسبات عدالت و معنویت را حاکم کند، چه نوع روحیه هایی رشد کردند.

شرکت کردم و آن را مقایسه کردم با جلسه شورای استان که در زمان جنگ تشکیل می شد، احساس کردم تنها چیزی که برای مدیران مطرح نیست، انقلاب و اهداف آن است، دیگر شما در نگاه آن فرماندار یا مدیران کل چیزی به نام عبور از ظلمات دوران و رجوع به حق از طریق انقلاب اسلامی نمی یافتید، گویا چیزی به نام ظلمات آخرالزمان و برگشت به عالم قدس در این کشور واقع نشده و کارها بیشتر عبارت بود از برگشت به غرب، حال دولت بعدی که وارث چنین نظام اداری و دیوان سالاری شد یا باید به کارمندانی که میل های افراطی را در خود رشد داده اند باج بدهد و انقلاب و عدالت را زیر پا بگذارد، یا زیر بار آن ها نرود و با انواع کارشکنی ها روبه رو شود، میل هایی به میدان آمده که نه تنها تا پای شکست دولت بلکه تا پای شکست نظام اسلامی ایستاده اند و حاصل آن نوع نظام کارمندی و خانواده ی آن ها کسانی شدند که به جای شعار «جمهوری اسلامی» شعار «جمهوری ایرانی» سر دادند.

### **آدم ها مهم اند یا آمارها؟**

شناخت وضع موجود اداری ما در حال حاضر کمک زیادی به ما می کند که متوجه باشیم جهت عبور از غرب با چه موانعی روبه رو هستیم.

ص: ۲۲۵

یکی از مهمترین موانع، نظام اداری و دیوانسالاری موجود است که باید به درستی آن را شناخت و نسبت به آن تصمیم گرفت.

جناب آقای احمدی نژاد به عنوان کسی که به خوبی نظام اداری را در دوره های مختلف مدیریت خود تجربه کرده اند و به عنوان یک صاحب نظر در امر نظام اداری کشور لازم است با دقت به نظراتشان فکر کرد، در یادداشتی که در سایت شخصی خود نوشته اند؛ می گویند:

«مدت هاست که به خدمت ها و خیانت های دیوان سالاری (بوروکراسی) می اندیشم. دیوانسالاری موجود، چقدر به حل مشکلات کمک می کند و چه میزان به تثبیت مشکلات می انجامد؟ دیوانسالاری پدیده ی جدیدی نیست و تمدن ها و حکومت های مقتدر، هرگز بدون انضباط دیوانی نبوده اند. در دوره های اخیر هم بوروکراسی را تجسم مدیریت عقلی و علمی دانسته اند ولی باید دید که آنچه روی کاغذ آمده و موضوع بحثهای نظری در باب عقلانیت ابزاری بوده با آنچه عملاً اتفاق افتاده و بخصوص آنچه با پوشش مدرنیزه کردن دولت ها در دهه های اخیر تحقق یافته، واقعاً چه مقدار دولت را عقلانی و چه مقدار عقل ها را دولتی یعنی رسمی، کلیشه ای و اداری کرده است؟ بسیاری از انقلاب ها در تارهای عنکبوتی بوروکراسی، گرفتار شده اند، تارهایی که خاصیت ارتجاعی و بازگرداننده دارند و همه شور و شعور انقلابی را خنثی می کنند و اوضاع را به عصر ماقبل انقلاب ها باز می گردانند.

خواص مثبت دیوانسالاری را کاملاً می پذیریم مشروط به آن که برآستی به مدیریت علمی بینجامد. اما دست کم در کشورهایی چون کشور ما که دهه های متوالی تحت سلطه ی رژیم های وابسته بوده اند و

الگوهای جعلی، تحمیلی و وارداتی پوسیده را تجربه کرده اند، مسأله ی بوروکراسی، غالباً نوعی دولت در دولت را می سازد تا ظاهراً بودجه اقتصاد و مملکت را محاسبه پذیر، برنامه ریزی شده و علمی و شفاف نشان دهد اما در واقع مسائل بسیاری را غیرشفاف، غیرعملی و حتی تبدیل به ضد برنامه می نماید. حتی بهتر است بگویم بوروکراسی گاهی، نقش ابزاری خود را از دست می دهد، تبدیل به یک ایدئولوژی می شود و اخلاق ویژه ای می سازد که حالتی تخطیری و ایستا را بر کل سیستم تحمیل می کند. در نتیجه کم کم وسیله تبدیل به هدف می گردد و هدف به وسیله.

به طور خلاصه باید گفت که نظام بوروکراسی موجود چند شاخصه ی برجسته دارد. اول این که پیچک وار در حال توسعه است. یعنی اصولاً-میل دایمی به بسط حوزه نفوذ و سیطره ی اختیارات و دائره ی استیلای خود دارد. دوم این که با تمام توان از خود دفاع می کند. حتی ساختمان و ابزار کار مازاد خود را هم راضی نیست که به دیگران بدهد و به بهانه های واهی از آن مراقبت می نماید. سوم این که به شدت بخشی نگر و جزئی نگر است. شاخصه ی چهارم این است که در مقابل تحولات مقاوم است. هر نوع تحول را به منزله ی آسیب به خود تلقی و در برابر آن مقاومت می نماید و آخر این که بازدهی آن بسیار پائین و هزینه آن فراوان و رو به افزایش است. در چنین وضعیتی چه راه حل هایی وجود دارد؟ عده ای تسلیم می شوند و بیلان کار از پائینی ها می گیرند و به مسئولین بالاتر می دهند و وجدانشان با همین آمارها آرام می گیرد، در حالی که برای امثال من آدم ها مهم اند نه آمارها. آمارها را همه دولت ها و مدیران می دهند و بازی با اعداد را بلدند



یعنی طبق گزارش های رسمی شان همه چیز خوب و ایده آل است. همه می توانند آرام بخوابند که بوروکراسی، بیدار است! اما در صحنه ی زندگی واقعی مردم، مشکلات حل نشده باقی می ماند، این همان خطری است که من از دوران مسئولیتم در شهرداری تهران و حتی قبل از آن، همواره از آن رنج برده ام و خواسته ام با شکستن سنت های غلط و بدعت های وارداتی، دستگاه اداری را از این تار گسترده عنکبوتی خارج نمایم که البته گاهی امکان پذیر شده و گاهی نیز نشده است.

راه دوم برای رهایی از باتلاق بوروکراسی، قانون شکنی یا دور زدن قانون است که بسیاری برای منافع ایل و تبار و حزب های دولت ساخته و یا منافع شخصی خود بارها و بارها به این اعمال مبادرت کرده اند. این اعمال با اعتقادات و منش من سازگار نیست و به هیچ وجه به چنین راه هایی اعتقاد نداشته و ندارم و برای اصلاح آن آمده ام. چرا که عمیقاً معتقدم تا برابری همگان در برابر قانون تأمین و تضمین نشود، به دولت اسلامی نخواهیم رسید. راه سوم، اصلاح انقلابی و آنی قوانین و خانه تکانی سنگین در سیستم دیوان سالاری کشور است. این وظیفه ی مهم و مشترک مجلس و دولت است که باید در همین دوران و در سریع ترین زمان ممکن تحقق هرچند نسبی یابد، در غیر این صورت به این زودی ها دیگر چنین اتفاقی رخ نخواهد داد و یا حداقل کار روز به روز سخت تر خواهد گردید، کما اینکه تاکنون چنین روندی را شاهد بوده ایم. اگر بوروکراسی که مظهر عقل ابزاری است و باید ابزار باشد، خود تبدیل به هدف و شغل اصلی دولت شود، به جای آن که هزینه ها را کم کند و بودجه ها را شفاف و برنامه ها را

عملی کند، تبدیل به ترمز سیستم می شود و بلکه باید گفت این اختلال تا جایی پیش می رود که شبکه هایی ایجاد می شود که بودجه عمومی را هزینه خصوصی می کند، ساختاری برای توقف خلاقیت ها و تبدیل رودخانه موج انقلابی و مبتکر به مردابی مرده و ساکن. اینک ما بر سر دو راهی مهمی قرار گرفته ایم: انقلاب فدای بوروکراسی یا دیوانسالاری در خدمت انقلاب؟» (۱)

ملاحظه می فرمائید که نظام دیوان سالاری یا بوروکراسی با فرهنگی که به همراه می آورد، چیزی نیست که بتواند در کنار انقلاب اسلامی بماند و به انقلاب امکان ادامه راه بدهد مگر این که از طریق انقلاب اسلامی و با رویکرد به سنن غیبی از آن عبور کنیم. اگر به روش اسلامی و با همان نگاهی که انقلاب اسلامی به عالم و آدم دارد نظام اجتماعی، سیاسی، تربیتی و اقتصادی خود را سامان دهیم تاریخ جدیدی را شروع کرده ایم که به مرور از بن بست ها آزاد و به افقی نورانی نظر خواهیم کرد همانند آنچه در جنگ بین ما و عراق که به واقع بزرگ ترین حرکت تاریخ معاصر بود پیش آمد. و با همان روحیه ای که موجب پدید آمدن انقلاب اسلامی شد توانست مدیریت شود و دشمن را از اهدافی که داشت باز دارد. علت آن نتیجه گیری، ظهور فضایی بود که در آن فضا همه ی مناسبات رویکرد قدسی داشت. حال باید از خود پرسید چرا ادارات در چنین فضایی قرار نگرفتند؟ آیا جز این بود که از انقلاب اسلامی به قرائتی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مطرح کردند غفلت کردیم؟ دیگر بر موضوع فضیلت

ص: ۲۲۹

و حکمت تأکید نشد و آن نوع خط شکنی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» انجام دادند و مسیر عبور از ظلمات مدرنیته را نشان دادند ادامه پیدا نکرد، و این به جهت آن بود که خواستیم با همان عقل گذشته شرایط جدید را سر و سامان دهیم، در نتیجه پنداشتیم اسلام نمی تواند جوابگو باشد و به فرهنگ مدرنیته رجوع کردیم و نظام آموزشی و اداری و اقتصادی را با نگاه سکولار و با پشت کردن به آن عقلی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» تعیین کردند، شکل دادیم.

## معنی کامیابی

بحمدالله این روزها احساس می شود شرایط در حال برگشت به عقلی است که انقلاب اسلامی را ایجاد کرد، امید است آنقدر مردم به عقل غربی آلوده نشده باشند که امکان برگشت را از دست داده باشند، ولی به هر حال باید بدانیم:

«هر اندازه که حکمت و فضیلت در صحنه باشد، انقلاب به اهدافش نزدیک می شود و مردم احساس کامیابی می کنند و هر اندازه انقلاب از فضیلت و حکمت محروم شود، هر چند کشور به دانش روز مجهز باشد، مردم احساس شکست و سرخوردگی می نمایند.»

معنی «کامیابی» این است که انسان بتواند تمام ابعاد خود را به ثمر برساند، نه دغدغه ی اقتصادی داشته باشد و نه دغدغه ی این که آینده ی فرزندش بحرانی می شود یا این که خودش در آینده به انزوا و پوچی دچار می گردد. آری معنی «کامیابی» این است و این محقق نمی شود مگر این که وحی الهی بر تمام مناسبات بشر حکومت کند.

با نظر به سیره ی تاریخی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» راه مشخص است. امروز بشر از دست طاغوت زدگی خسته شده و به دنبال راهی است که از آن خارج شود و تنها راه، همان راهی است که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند، هر چقدر فرهنگ مدرنیته برضد آن راه تبلیغ کند قدم به سوی ویرانی بیشتر خود بر می دارد. جهان و به خصوص جهان اسلام گوشش بدهکار این حرف ها نیست، به دنبال راه برون رفت از بحرانی است که با مدرنیسم پدید آمده و تنها انقلاب اسلامی است که در مسیر مقابله با مدرنیسم قد برافراشته و به همین جهت هم فرهنگ غربی تمام قد به مقابله با انقلاب اسلامی ایستاده است. این همه علاقه به امثال «سیدحسن نصرالله» در جهان اسلام به جهت آن است که وی نماینده ی تفکری است که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به میان آوردند.

مردم جهان می دانند در شرایطی از ظلمات قرار دارند که خانواده و زندگی شان دارد از دستشان می رود و در متن فرهنگ مدرنیته هیچ امید نجاتی نیست و لذا چشم به انقلاب اسلامی دوخته اند، ولی مشکل مردم ما آن است که:

ماهیان

ندیده غیر از آب

پرس

پرسان زهم که آب کجاست

ما در دل نعمت هستیم ولی متوجه آن نیستیم، آن هایی که بیرون از کشور هستند بهتر می فهمند نقش تاریخی انقلاب اسلامی چقدر است. امروز بشریت به این مطلب رسیده است که انقلاب اسلامی غذای جان او است و بدون آن که به موضوع شیعه بودن بنیانگذار آن فکر کند به عقلی نظر انداخته که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به صحنه آوردند.

ص: ۲۳۱

انقلاب اسلامی طوری نگاه ملت‌ها را به رنسانس و مدرنیته انداخت که بتوانند آن را درست بشناسند و نقاط ضعف آن را ریشه‌یابی کنند، البته معلوم است وقتی با عقلی که انقلاب اسلامی به میان آورده قرآن و تورات و انجیل خوانده شود مردم آن ادیان به مقصد انبیاء نزدیک تر می‌شوند و قدرت عبور از مدرنیته برایشان راحت تر خواهد شد. همان طور که در سال‌های اخیر ملاحظه می‌کنید کشورهای آمریکای جنوبی با قرائت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» امور خود را سر و سامان دادند و یک نوع قرابت نسبت به انقلاب اسلامی در خود احساس کردند تا جایی که در جریان جنگ ۲۲ روزه مردم غزه با اسرائیل، رئیس‌جمهور ونزوئلا- سفیر اسرائیل را از کشورش اخراج کرد. در جریان انقلاب نیکاراگوئه که مقارن پیروزی انقلاب اسلامی صورت گرفت روزنامه‌های دنیا در توصیف کشیشان آن کشور نوشته بودند «مسیحیانی که با فکر شیعه انجیل می‌خوانند». همان طور که شما با نگاه اهل البیت علیهم السلام قرآن می‌خوانید. بعد از انقلاب اسلامی بعضی از علمای اهل سنت با همین دید قرآن می‌خوانند، انجیل و تورات هم که از قرآن جدا نیست، در اصل همه یک نور هستند، حالا تحریف‌اتش جدا است و لذا انقلاب اسلامی به دنبال پدید آوردن نگاهی است که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به جهان نشان دادند تا بشریت بتواند «کامیابی» خود را به دست آورد، در آن صورت است که بحران خانواده، و اقتصاد و سایر بحران‌ها از صحنه زندگی خارج می‌شود و اگر هم مشکلاتی باقی بماند دیگر به صورت بحران‌گریبان بشر را فشار نمی‌دهد.

اگر آن نوع رویکرد که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» به عالم و آدم داشتند جای خود را باز کند حداقل مردم جهان می فهمند راه حل مشکلات چیست. اگر موضوع بازگشت به «فضیلت» و «حکمت» را درست ارزیابی کنیم و راه کار رسیدن به آن را از طریق ارتباط با عالم غیب و وحی الهی تئوریزه نماییم، به راحتی قانع می شویم انقلاب اسلامی همان عقلی است که برای برون رفت از وضع موجود جواب می دهد و بنده غیر از این راه هیچ راهی را نمی شناسم، مگر این که به کامیابی و رشد همه جانبه ی بشریت فکر نکنیم که این خسارت بزرگی است. گفت:

درهای

گلستان ز برایت گشوده اند

درخارزار

چند روی ای برهنه پا

خداوند إن شاء الله به ما توفیق دهد تا بتوانیم از نوری که به کمک انقلاب اسلامی در جهان تجلی نموده، جهت کامیابی خود و دیگران بهره مند شویم.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

ص: ۲۳۳



ای امام

اشاره

ص: ۲۳۵





«همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آن‌ها را آرام نگذارید و گرنه آرامتان نمی‌گذارند»<sup>(۱)</sup>.

در فروردین سال ۱۳۶۸ بود که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در پیام خود، نکته‌ی فوق‌را گوشزد نمودند. این نوشتار درد دلی است با ایشان و در رابطه با آن نکته که فرمودند، تا از این طریق جایگاه روحی خود و نسلی را که با بنده در قبل و بعد از انقلاب معاصر بودند زمزمه کنم. نوشتن این مقاله به جهت آن که قصه دل بود، کمی طول کشید که متأسفانه با چهاردهم خرداد آن سال و رحلت آن عزیز روبه‌رو شد، رحلتی که آتش به جان همه‌ی ما زد و با همان جانِ آتش گرفته نوشتن ادامه یافت و گویا بیشتر به خود آمده بودم که امام چه بود و در آن حال به ناتوانی قلم برای ارائه‌ی آنچه در سینه است بیشتر پی بردم.

آنچه در روبه‌روی خود دارید، دل نوشته و ناله‌ی قلمی است که گفتنی‌های زیادی در رابطه با ظهور امام «رضوان الله تعالی علیه» در زندگی خود و مردم کشورش دارد، ولی حتماً عذر بنده را می‌پذیرید که گفتنِ آنچه جان

ص: ۲۳۷

---

۱- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، در آخرین پیام ۲/۱/۶۸.

و دل بدان رسیده ممکن نیست، ولی با این همه شما سعی کنید به بهانه‌ی خواندن این نوشته، نانوشته‌ها را نیز بخوانید، نانوشته‌هایی که پس از خواندن این سطور، از قلب خود می‌شنوید. چگونه می‌توان شرایطی را توصیف کرد که با حاکمیت فرهنگ مدرنیته افق‌های زندگی را از هر طرف تیره و تار نمود، شرایطی که همه در حال جان‌کندن بودیم، همه‌ی تلاش من آن است که آن جان‌کندن‌ها را توصیف کنم.

## انعکاس وجه آرمانی

ای امام! ما بیش از آن که به سوگ تو نشسته باشیم، در ضمیر خود یافتیم که از رویارویی با تمنای بزرگ خود محروم شدیم. ما در واقع خودِ حقیقی و اصلِ اصیل خود را که تو انعکاس وجه آرمانی آن بودی، از دست دادیم.

قبلاً- بیگانه را خود پنداشته بودیم و خود را نجشیده بودیم، و تازه داشتیم با دست زدن به دامان تو، خود را می‌یافتیم که ناگهان دامن از دست ما کشیدی.

به خود آمدیم، راستی چه بود؟! چه هست؟ چه باید باشد؟

## به خود آمدیم که راستی چه بود!؟

در سال‌های تخته‌بندی خواب، «مرگ» برایمان رهایی و آزادی بود. آری در آن روزهای سیاه؛ «مرگ» آرزوی بلندی شده بود که می‌خواندیم و نمی‌یافتیم.

امروز که می‌توانیم سرشار از زندگی باشیم، از آن خفتن سخت دلهره داریم. بر آن خیره خیره می‌نگریم که دوباره بر ما حمله نکند، دیروز به خفتن عشق می‌ورزیدیم و امروز آن را دشمن می‌داریم و به ادامه دادنی دل بسته ایم که هر روزش بهتر از دیروز است، تو ما را با انبیاء و اولیاء همتاریخ کردی.

راستی آن‌هایی که زندگی را می‌شناسند، چگونه آن همه خفتن را - که بیرون افتادگی از تاریخ نور بود- دشمن ندارند؟

دیروز؛ زندگی، قطار روزهای مسخره و یکنواختی بود که با زوزه‌ی مرگ به گورستان می‌رفت و امروز تو زندگی را طوری معنی کردی که زندگی، رودخانه‌های حیات را در رگ‌هایمان جاری کرده و به پریدن از زشتی‌ها و پرواز به سوی خوبی‌ها دعوتمان می‌نماید. افقی را بر ما گشود که همه‌ی امیدها یک جا در عمق جان ما جای گرفت و راستی زندگی با این همه امید و امیدواری چه لطف بزرگی است.

### **پوچی چقدر آزار دهنده بود**

آن روزها، زندگی مرور شکنجه بود و پلیدی، دیدن آن همه زشتی و پلشتی و نامردی، و «حقیقت» ستاره‌ای بود که انبوه سیاهی حتی سوسویش را از ما ربوده بود، و هر قدمی، عفونت حیات را کد روزم‌رگی بود و پوچی، راستی که پوچی چقدر آزار دهنده بود. راستی که پوچی چقدر آزار دهنده بود.

امروز؛ زندگی همیشه آبستن لحظه هاست. لحظه هایی که زیبایی خواهند زایید، لحظه هایی که غذای جان است، هر چند نفس اماره از آن کراهت دارد.

پیش از این؛ زندگی کویر همه جا کشیده بود که نابودی حیاتمان را فریاد می کشید و هیچ لاله ای از انسانیت در آن امکان سبز شدن نداشت، ما به نان خواستن و نام جستن گرفتار بودیم و از آن حیات برین روحانی، که تو به ما معرفی کردی، غافل بودیم. تو متذکر پنجره های حیات معنوی گشتی و فهمیدیم چگونه خودمان مأمور به بند کشیدن خود بودیم.

پیش از این؛ دنیا سراسر، زندان بود و گور، خانه ی موعود، و اصلاً از زندگی چیزی نمی فهمیدیم جز یک غروب سرد و ساکن، و امروز حیاتی که تو به ما معرفی کردی، وسعت بی مرزی است که دیوار نمی شناسد، و تا عمق فراخنای روحمان بلند شده و تا پشت قله های حیات معنوی سرکشیده و کنگره های غیب را نظاره می کند و به تماشای مددهای الهی نشسته است.

راستی اگر انقلاب اسلامی به وقوع نپیوسته بود چه کسی باور می کرد ملائکه الله در تدبیر امور، این همه فعّالانه در صحنه اند.

پیش از این؛ بیزار از آنچه بود و ناامید از آنچه باید می بود. مرگ را می خواندیم و نمی یافتیم، هر چند همه حیاتمان مرگ شده بود، و امروز، خشنود از آنچه باید و هست و ناخشنود از آنچه هست و نباید، و امیدوار لحظه های آبستن، که بی شک حیات موعود را خواهد زاد، هر چند

چشم های عادت کرده به مرگ، آن را به رسمیت نشناسد و به ستیز با آن به پا خیزند.

آری؛ اگر امروز از خفتن و غفلت می گریزیم و عطش چشم هایمان به خواب را، به چیزی نمی گیریم، و از هیبت خارِ کنار گل، دلخونی به خود راه نمی دهیم، زیرا که نسبت به صدای زوزه ی مرگِ انسانیت در پشت پرچین های خراب نمی توانیم گوش بر بندیم و آرام بخواییم.

### چه غروب سردی بود!

ای برادر! بگذار تا قدری از روزگاری که بر این قریه گذشت برای تو بگویم، شاید جوانی ات نگذاشته از آن باخبر شوی و شاید مرور زمان از یادت برده و فراموش کرده باشی که در چه غروبِ سردی به سر می بردیم، شاید جوانی ات امکان احساس آن غروب را به تو نداده.

ای برادر! دزدان که آمدند تا غارتمان کنند! آری تا غارتمان کنند، اما نه فقط زمین و نفت ما را بدزدند، بلکه «خودمان» را، یعنی هویت اسلامیمان را برابیند. تو کجا بودی؟ ما کجا بودیم؟ اصلاً همه مان کجا بودیم؟ مگر اسم آن بودن را می توان «بودن» گذاشت؟

مگر نه نیمی در خواب و نیمی در گور بودیم که همه مان را بردند و هیچ صدای اعتراضی برنخواست؟ در آن هنگامه ها اگر ما از داشته هامان بی خبر بودیم، دشمن آگاهی کامل داشت، ارزش هامان را می شناخت و راز ماندگاری دیرپایمان را می دانست و خوب باخبر بود که چگونه در چشمه پایان ناپذیر و همیشه جوشان فرهنگِ اسلامی آسیب ناپذیر می شدیم.

از نقطه ضعفی که باید بگذرد بی خبر نبود و همچنان انتظار کشید تا بر دامن خواب، هوشیاری نیرومندان را بر زمین بگذاریم، تا از گذرگاه غفلت و خفتن ما بگذرد و قلّه ی کهن نفوذ ناپذیرمان را تسلیم تباهی کند، و نقطه ی آسیب پذیر، خفتن بود و غفلت، چشمان بازی که باید همچنان به دشمن خیره می شد، آرام آرام به خواب رفت و دشمنی دشمن فراموش شد با این که نسیم وحی بر گوش جان ما خوانده شده بود.

«لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا» (۱) مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند.

آری؛ روزگار این قریه به آن جا کشید که دشمن پیروزی یافت و تباهی آغاز شد، و ما نیمی در گور و نیمی در خواب، یا در گورستان کینه ی این برادر، و یا در سنگستانِ تهمت به آن برادر، خفته و مرده بودیم و دشمن بی خواب و بی مرگ، ما را نظاره می کرد.

سال هاست که به آن تباهی عادت کرده ایم، حتی فراموش کرده ایم که دزدان چه ربوده اند، تا بر باز ستاندنش همت کنیم. لذا آن پیر فرزانه فرمود: ما هنوز اول راه هستیم.

### چشم بستن چرا؟

ای برادر! اینان که در چنین شرایطی آسوده می خوابند، اصلاً زندگی را نمی شناسند، تا نگران ربودن آن باشند، چه رسد بخواهند به زندگی

ص: ۲۴۲

رَبُودَه شده باز گردند. اینان با چنین خفتنی مرگ را تمرین می کنند، در حالی که زندگان مسئولیت زنده بودن را بر دوش دارند.

نمی توان زنده بود و حرکتی برای انتخاب کردن زندگی نداشت. زیرا: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (۱) هر کس در گرو آن چیزی است که انتخاب می کند، پس زنده بودن و انتخاب نکردن محال است، و انتخاب کردن و مسئول انتخاب های خود نبودن نیز بی معنا است. اینک اگر مدعی زنده بودنیم، چشم گشودن و دیدن را ناگزیریم، و مسلّم در برابر امواجی که بر نگاهمان می گذرد مسئولیم. چشم بستن، نه نجات دهنده است و نه آرامش بخش، و فقط پشیمانی را دو برابر می کند.

مگر نه این که در کنار هر گلی، خاری لنگر انداخته تا بُزدلان از ترس خار برای همیشه از گُل محروم شوند و کابوس ترس از خار، غذای جانشان شود و نتوانند به گُل فکر کنند. پس چگونه به بهانه های واهی، خود را بر این موج بلند انسانیت که تا سقف آسمان غیب پر کشیده، نیفکنیم و امام خود را در تاریخ تنها گذاریم و خود را بدون هیچ دست و پایی در مرداب روزمرگی ها رها کنیم. نسیم و وحی بر جان ها چنین می سراید که: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَنَّكُمْ» (۲) و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارش های [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم.

ص: ۲۴۳

---

۱- سوره ی مدثر، آیه ی ۳۸.

۲- سوره ی محمد صلی الله علیه و آله، آیه ی ۳۱.



ای برادر! آیا می دانی پیش از این بر ما چه گذشت؟ بگذار بگویم که شاید جوانی ات نگذاشته از آن باخبر شوی و شاید مرور زمان از یادت برده و شاید جوانی ات امکان احساس آن غروب سراسر سرد و پوچ را به تو نداده.

## دیروز

چشم که می گشودیم، زشتی و نامردی وجودمان را می شکست و آن چنان دیرپا بود که امید نوجوانی مان به ناامیدی بزرگ مبدل می شد، بی انتظار فردا، که نه فردا، بل امروزی زشت و سیاه و بی رحم بود.

از عمق جان چشم می بستیم که بیارمیم. و از همه ی نامردی ها روی برگرداندیم، اما چشم بستن؛ آرمیدن نبود، مرگی بود در انتظار مرگی عمیق تر.

چشم بستیم و خواب را آرزو کردیم. درست همچون محکوم به اعدامی که می خواهد بخوابد و تمامی امیدش این است که با خوابی سنگین از وحشت مرگ آسوده بگذرد، زیرا بیداری، رودرویی با دنیایی بود پر از نفرت و نفرین، و خواب برای دور شدن و از یاد بردن و چشیدن مرگی کوتاه.

ای کاش می توانستم بگویم بر ما چه می گذشت؟! ای کاش معنی پوچی را می فهمیدی! چگونه می توان به کسی که مرگ را نچشیده از احساس مرگ سخن گفت. بشکنی ای قلم که چقدر در ترسیم آن پوچی، ناتوانی.

تو کجا باور می کنی بر ما چه گذشت؟ امروز، از قفس های زرین رفاهِ دروغین پر کشیده ایم و به دشت ها رسیده ایم و اکنون با سبزه هاست که می روییم و با شکوفه هاست که می شکفیم و با حضور در جبهه ی نور که می خواهد از غربِ سرد و سیاه بگذرد، زندگی در دست هامان در حال بارور شدن است و با چنین احساسی است که می توان انحراف ها را دید و بر سر آن فریاد کشید.

دیروز، آینده گرای شکست خورده ای بودیم که آرامشِ بعد از مرگ را آرزو می کردیم، پیش خود می گفتیم: بگذار همه چیز نابود شود، ببینیم چه می شود، و به سرنوشتی تن داده بودیم که پوچی؛ دردی همیشگی را بر پیشانیمان نوشته بود و امروز، واقع گرایی هستیم که بر واقعیت ها چشم نبسته ایم ولی با این همه از امکانات انسانی که با انقلاب اسلامی فراهم شده، بی خبر نیستیم و تا نهایتِ دشتِ انسانیت پرواز خواهیم کرد، و وای بر ما اگر به بهانه های واهی از پریدن به سوی وعده ی موعود شانه خالی کنیم.

ای امید که از فریب ها خود را آزاد کرده ای! چقدر دوست داشتنی هستی.

ای امام! تو امیدواری را نهادینه کردی، با تو امکان پرواز فراهم شد.

دیروز، با غروری پلنگ وار، بدون درک امکانات به ماه می پریدیم و در درّه ی غرورِ نزدیکی به دروازه تمدن غربی، پریشان و متلاشی می شدیم، و امروز با خلق امکانات می توان بر بال خود تکیه زد و اعتیاد

دیرینه‌ی بیگانه از خود بودن، و بیگانه را خود انگاشتن، را شکست. من نمی‌گویم آنچه شدنی است، شده است، می‌گویم روزگار به بارنشستنش به پا شده، باید مواظب بود آن را از ما نریاند و ما را در خود ادغام کنند.

دیروز، مرگ انسانیت خود را، زندگی پنداشته و به آن عادت کرده بودیم و امروز، فساد را مرگ می‌شناسیم و از اعتیاد به آن نوع زندگی که دیروز بر ما رفته است، در فشاریم، ولی مصمم به ترک آن هستیم تا باز با زندگی آسمانی آشنا شویم و بتوانیم با زمین انس بگیریم.

### امید طلوع مرده بود

نمی‌دانم باور داری آن روزها، همه جا غروب بود و در چشمانمان خورشید به خسوف گراییده بود و امید طلوع در خشک گونه‌هایمان مرده بود؟ باور می‌کنی در خاموشی روز، ما نیز به مرور خاموش می‌شدیم و با روز پایان می‌گرفتیم، پایانی بی آغاز؟

نمی‌دانم باور خواهی کرد که در آن غروبستان، طلوع را از یاد می‌بردیم و به تماشای غروب مردان آمده بودیم، نه به نجاتشان.

با کوله بارهای سنگین بر دوش و اشک‌های خشکیده در چشم و با دردی آماس کرده در قلب، به غروب می‌رفتیم و همه چیز با ما و در وجدان ما سیاه می‌شد و می‌مرد.

در جان خود داشتیم خاموش می‌شدیم و به آخرین طلوع - که شاید اصلاً نبود، چراکه آن طلوع را در آن غروب چشیده بودیم - آری به آخرین طلوع می‌اندیشیدیم تا غروب کردن انسانیت را، یعنی غروب

کردن خودمان را آسان کرده باشیم، و فکر می کردیم چه تمامان خواهد کرد.

## خورشید از غروب بالا آمد

داشتیم به مرگ رضایت می دادیم، و زمین ما را به درون خود می کشید و چون سگی این پاره استخوان ها را می جوید و می بلعید. داشتیم در غروب همه ی امیدهای انسانی فرو می رفتیم که صدایی از جنس صداهای دیگر، صدای پیرمردی آشنا از جنس صدای دوردست های ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به گوشمان رسید. گفتیم: چیزی نیست، این آخرین طلوع به غروبمان می خواند. ما دیگر داشتیم به غروب همه ی امیدهای انسانی خود فرو می رفتیم که طنین صدای او غروب را پر کرد، ولی انگار ما دیگر تن به مرگ داده بودیم و جز صدای گشوده شدن دهان خاک و جویده شدن همه ی امیدهای انسانی، صدایی را نمی خواستیم بشنویم. اصلاً به صداهای سرد و سراسر پوچ عادت کرده بودیم؛ داشتیم غروب می کردیم و خاک ما را می بلعید، که دیدیم خورشیدی در دل غروب بالا- می آید، گفتیم: نه؛ این همان آفتاب است که دارد می میرد- مگر طلوع و غروب در نهایت همانند نیستند؟- خواستیم امیدوار شویم، پیش خود گفتیم: امیدواری در پایان، مردن را سنگین تر می کند، امید را برانیم و مرگ تسکین دهنده را بپذیریم.

گفتیم: چشم ببندیم تا غروبی که امید طلوع را در ما انگیزخته، کامل شود و شب، مرگ را بشارتمان دهد.

چشم بستیم و به شبی اندیشیدیم که باید پشت پلک هایمان می بود، که دیدیم نه! پلک هایمان گرم شد، گفتیم: این مرگ است که بر پلک هایمان می گذرد و پایان را بشارت می دهد، پلک هایمان داغ شد! گفتیم: اینک آرامش مرگ. پلک هایمان سوخت، خواستیم بگوییم: نفرین بر مرگ راحت کننده که این همه رنج آور است، که دیدیم طلوع! که دیدیم آفتاب! که دیدیم روز!

تو کجا بودی در آن غروب امیدزا، من چگونه آن را توصیف کنم!؟

گفتیم: نه، دیوانگی است، طلوع در غروب ممکن نیست و همچنان بین یأس و امید دست و پا می زدیم، چشم گشودیم، خیره شدیم، هراسان نظاره کردیم، دیدیم آری این بار به واقع خورشید طلوع کرد، درست در انتهای روز که همه چیز داشت تمام می شد، خورشید تابیدن را شروع کرد و هر خانه ای نوری از آن گرفت، و نور «الله اکبر- خمینی رهبر» از پنجره ی هر دلی به بیرون می تابید. گفتیم: این همه خورشید!

آنچنان ظلمات دوران غرب زدگی در مغز استخوان مان فرو رفته بود که باز باورمان نمی شد، فکر کردیم این خاصیت مرگ است، پایان دنیاست. در پایان، دنیا پر از آتش می شود و هر چه هست را می سوزاند. این همان آتش پایان است و ما داریم می سوزیم. خورشیدی نیست، ناله و فغان مرگ است. یک شورش کور و مذبوحانه است تا همه چیز به نفع تاریکی تمام شود. چشم بستیم و گفتیم: تمام!

اما آن صدا در ما انقلابی بر پا ساخت، مثل صدایی که بر موسی علیه السلام در طور و بر محمد صلی الله علیه و آله در حراء ریخت، که «تعالوا»؛ بیا و بالا بیا... و ما بی آن که یارای امیدوار شدن داشته باشیم، از وحشت آکنده بودیم، گفته بودیم، یا داشتیم می گفتیم: این مرگ است که می وزد و این ماییم، لقمه ای در دهان گرگ همیشه آدم ها، مثل همه ی اعتراض های بی هدف.

دوباره چشم بستیم، و این بار ما بودیم که مرگ را صدا می زدیم چون او را پذیرفته و به آن عادت کرده بودیم. که صدایی مثل صدایی در طور، مثل صدایی در حراء، ما را خواند، به قیام خواند؛ اما نه قیامی پلنگ وار بر ستارگان، که محمد وار بر بتان پلید روزگار و شوریدن بر هر آنچه غیر انسانی است.

### تمام باغ های جهان در ما سبز شد

صدا بر ما باریدن گرفت و ما رها شدیم. از دست یأس و از دست ترس، از خاک جدا شدیم، و خاک از ما دور می شد، راه پرواز به سوی آسمان در حال گشودن بود و آن صدا همچنان می خواند، از نجف، از پاریس، نامه ای بعد از نامه ای، رهنمودی بعد از رهنمودی، اعلامیه ای بعد از اعلامیه ای... به برخواستمنان می خواند، به رهایی از قید همه چیز جز حق. دیدیم وه!! بهار تاریخی مان وزیدن گرفت و تمام باغ های دنیای اولیاء الهی در ما سبز شدند، جوانه زدند، در حال شکفتن و به بار نشستن اند و تاریخ جدیدی به پیش رویمان گشوده شد. با ناباوری تمام، امیدوار شدیم در

حالی که همه ی سرمایه ی انسانی مان در حال پوچ شدن بود، آیا باز می شود زنده بود و دوباره معنی زندگی را در آغوش خدا تجربه کرد؟ و بدین شکل ظلمت روزگار شکاف برداشت.

تاب چشم بستن مان نماند. چشم گشودیم و دیدیم که نه در خاک، که بر خاکیم، و آفتاب از همه سو می روید و می بارد و آن صدا، ما را در وسعت چشمانش پناه داد، و امید زندگی به اهل زمین برگشت.

تولد دیگه، و زاده شدنی نو! از درون خود مهر و عشق ریشه داری را به آن صدا احساس کردیم. اصلاً او آشنایی بود گم شده. به مهرش نشستیم، مهر او خورشیدی شد در جانمان، در چشمه ی مهر او چرک و خون سال های درد و تنهایی و مرگ را شستیم و عریانیمان را با تن پوشی از ارادت و اطاعت از او پوشاندیم، و آهسته و آهسته داشتیم انسان و دنیای حقیقی انسانیت را می یافتیم. به ما گفته بودند مدرنیته پایان تاریخ است و بشر در آن به تمامیت خود رسیده است و راه دیگری نیست، و ما نیز پذیرفته بودیم. و نیز به ما قبولانده بودند دیگر خدا با انسان ها سخن نمی گوید و باید در ظلمتکده ی فرهنگ مدرنیته همه ی امیدهای بلند انسانی را دفن کنیم و به بدترین مرگ، آری ای برادر به بدترین مرگ تن دهیم ولی آن صدا ما را به حیات، آن هم حیاتی که در سینه ی پیامبران جستجو می کردیم، خواند.

دیگر پس از آن، ما با او بودیم و آسودن در زیر سایه ی آن بید کهن، که متذکر سایه ی آرامش دیانت بود و عبودیت، سایه به سایه او می رفتیم. باز هم دروغ بود و نیرنگ، سود بود و سرمایه، و دندان نمودن و انسان

دریدن، ولی دیگر ما در آن غروب به سر نمی بریم. دعوت او دعوتی بود به امید و زندگی و انسان ماندن. او چشم ما را به آب های زلال باز کرد و نگاهمان را از مردابی که می بلعیدمان و ما ناخود آگاه به سوی آن قدم می گذاشتیم، رهانید.

ای امام! تو انسانیت را به ما نمودی و امکان های سالم انسانی را و بصیرت شناخت انحراف را.

اینک چگونه می توانیم چشم بر هم گذاریم و به خفتن و غفلت رضایت دهیم و از غروب مرگ بار دیروزین نهراسیم؟! در آخرین کلام ات به ما گفتی: «همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آن ها را آرام نگذارید و گرنه آرامتان نمی گذارند» و ما عهد کرده ایم همه ی زندگی را به پای این سخن به پایان بریم و راه رسیدن به عالم قدس را از این طریق بر جان خود بگشاییم.

### ما را سرِ خفتن نیست

چنین است که چشمانمان در عطش یک قطره خواب می سوزد، اما ما را سر خفتن نیست، بیدار می مانیم و به زوزه ی گرگ هایی گوش می دهیم که با خشم منتظرند و بر چهره شب ناخن می کشند تا در خواب دوباره مان، دوباره بر ما حمله کنند.

بیدار می مانیم، چون تمام زندگی مان در خواب گذشت، و طعم آلوده ی خواب هنوز از مزاقمان پاک نشده. اکنون از یک لحظه چشم بستن نیز می هراسیم، که هر چشم بستن، بی خبر گذشتن از کنار چشمه ی



هدایتی است که تو جاری اش کردی و بی تفاوت از کنار این انقلاب الهی گذشتن، غافل شدن از شیخونی است که دشمن بیدار، منتظر آن است. بیدار می مانیم تا دشمن قدار را مأیوسانه به خستگی و یأس بکشانیم و در این راستا زندگی خود را معنی بخشیم.

بیدار می مانیم، زیرا چگونه می توان از انقلابی که هدیه ی خدا است در این قرن به ملت مسلمان، پاسداری نکرد؟!

آیا می شود راز ماندگاری مان را، رها کنیم و به خواب، رضایت دهیم؟

ای امام! هر چه در لابه لای کلامت می نگریم، راه گمشده ی انسان سرگشته ی قرن را می یابیم، تو در عصری که بشر بیش از همیشه به هدایت اسلامی نیاز داشت، با سخن ات و زندگی ات مفسر اسلام و هدایت گشتی.

### فتح قله های آینده ی تاریخ

ای امام! تو به ما درس صحیح زندگی کردن دادی و تا تو را شاگردی می کنیم، زنده ایم، از خود انقلابی به جای گذاشتی که خورشیدی است در شب تاریک و یخ زده این قرن.

تو رمز و راز حیات آسمانی و عزت زمینی را بر جای گذاری، حال از خدایت بخواه تا بتوانیم از آن پاسداری کنیم.

ما خوب فهمیده ایم که اگر می خواهیم شور و شوق زندگی در ما فرو نشیند باید دست در آغوش انقلاب اسلامی، همه ی قله های آینده ی تاریخ را فتح کرد.

ای امام! هر چه زمان بگذرد بیشتر معلوم می شود که چه بانگی زیر این آسمان به صدا درآوردی، سال های سال باید بگذرد تا پژواک این بانگ در فضای فرهنگ بشری بیچد و اثراتش پی در پی به گوش بشریت برسد. اکنون پژواک آن صدا شروع شده و خانه ی کفر و استکبار را به لرزه انداخته، این طور نیست؟

وقتی به ما گفتی: «همیشه با بصیرت و با چشمانی باز به دشمنان خیره شوید و آن ها را آرام نگذارید و گرنه آرامتان نمی گذارند»؛ هر چه گفتنی بود، گفتی.

بسیار تلاش می کنم تا معنی آن را بفهمم و نیز بسیار تلاش می کنم تا آن را عمل کنم، آن چه مرا در این راه پایدار نگه می دارد، سوزِ فراقِ توست که عجیب تصمیم ساز و عزم آفرین است، مثل اشک بر حسین علیه السلام.

هر

پگاه از فراق آن خورشید

داغ

در صحن سینه مهمان است

در

عزای تو ای بهار سپید

تا

ابد چشم لاله گریان است

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

ص: ۲۵۳



تفسیر المیزان، علامه طباطبایی «رحمه الله علیه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمه الله علیه»

فصوص الحکم، محی الدین

ولایت فقیه، امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاء الدین دهشیری

سیطره ی کتیت، رنه گنون، ترجمه ی علی محمد کاردان

انسان شناسی در اندیشه ی امام خمینی، مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی «رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

تحلیلی از نهضت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، سید حمید روحانی

مجله ی آموزه، انتشارات مؤسسه ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

خاطرات و مبارزات حجت الإسلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

جریان ها و سازمان های مذهبی، سیاسی ایران، رسول جعفریان

دغدغه ها و نگرانی های امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، فرامرز شعاع حسینی، علی داستانی

عصر امام خمینی «رضوان الله تعالى علیه»، میر احمد رضا حاجتی

بنیان مرصوص امام خمینی «رضوان الله تعالى علیه»، آیت الله جوادی آملی «حفظه الله»

الغدیر، علامه امینی

صحیفه ی نور، امام خمینی «رضوان الله تعالى علیه»

دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، سید احمد فرید، تنظیم از دکتر محمد مددپور

ایرانی ها چه رؤیایی در سر دارند، میشل فوکو

شوک آینده، آلوین تافلر

جابجایی در قدرت، آلوین تافلر

مبانی اندیشه های اجتماعی غرب، دکتر محمد مددپور

توسعه و فرهنگ، شهید مرتضی آوینی

سرگذشت قرن بیستم، روزه گارودی

سلسله مباحث سیر تفکر معاصر، دکتر محمد مددپور

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، حسین فردوست

نوشتار «تحلیلی از انقلاب اسلامی»، اصغر طاهرزاده

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال الدین مدنی

فلسفه ی انقلاب اسلامی، جلال الدین فارسی

استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی سروستانی

امام مهدی، سید محمد صدر

منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی

مجله ی انتظار



منتہی الآمال، شیخ عباس قمی

مجله ی موعود

ینایع الموده، قندوزی

مناقب، محمد ابن شهر آشوب

تاریخ تحولات سیاسی ایران، دکتر موسی نجفی، موسی حقانی

انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، دکتر رضا داوری

ص: ۲۵۷





آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

• معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)

• گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی

• علل تزلزل تمدن غرب

• آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین

• جوان و انتخاب بزرگ

• روزه ، دریچه ای به عالم معنا

• ده نکته از معرفت النفس

• ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا

• کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)

• زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام

• فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱ و ۲)

• فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه

• مبانی معرفتی مهدویت

• مقام ليله القدری فاطمه علیها السلام

• از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)

• جایگاه رزق انسان در هستی

• زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان

• فرهنگ مدرنیته و توهم

• دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

• معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی

• بصیرت حضرت فاطمه علیها السلام

• جایگاه و معنی واسطه فیض

ص: ۲۵۹

• هدف حیات زمینی آدم

• صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله عامل قدسی شدن روح

• زن، آن گونه که باید باشد

• جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم

• عالم انسان دینی

• ادب خیال، عقل و قلب

• آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود

• انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی

ص: ۲۶۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

